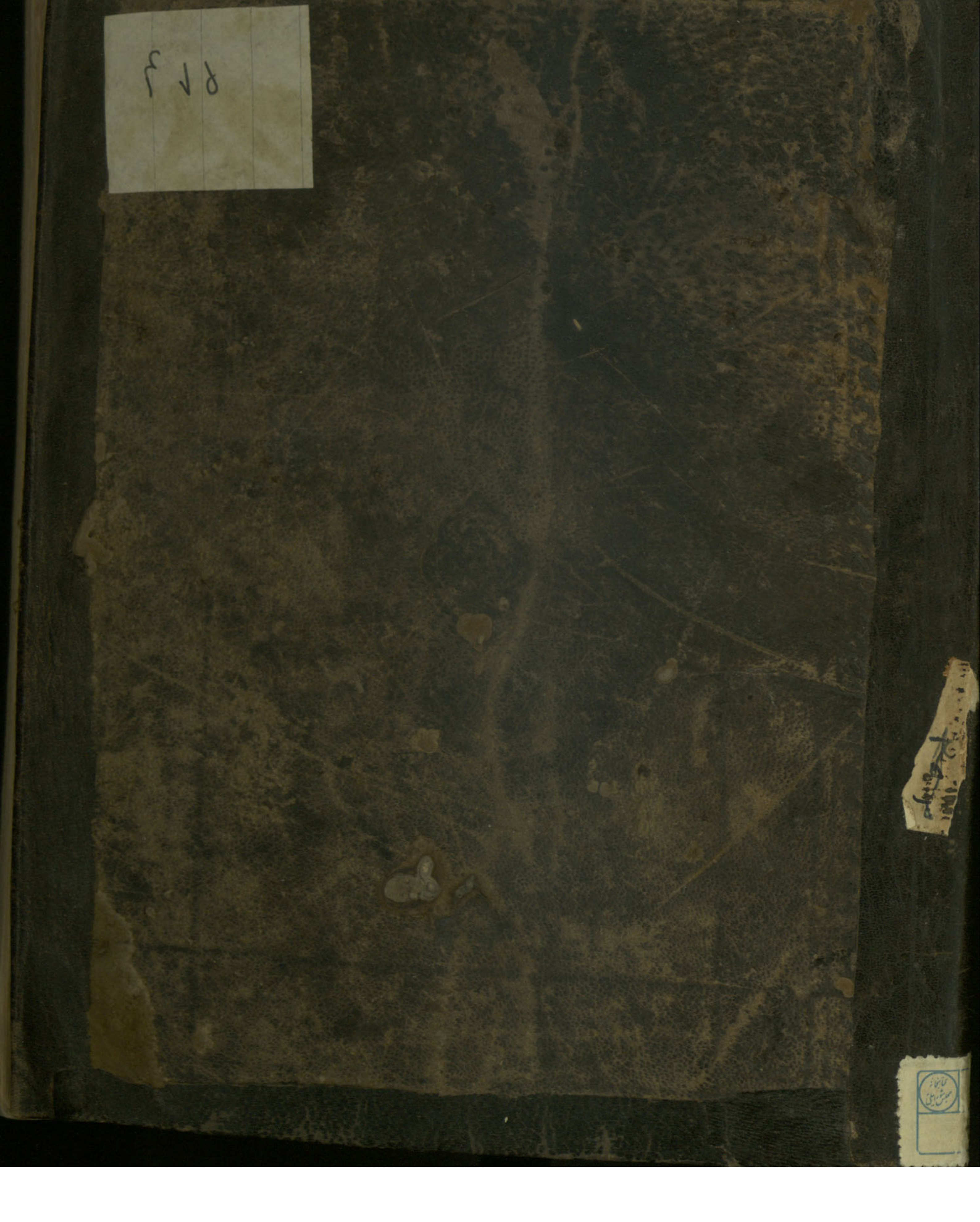
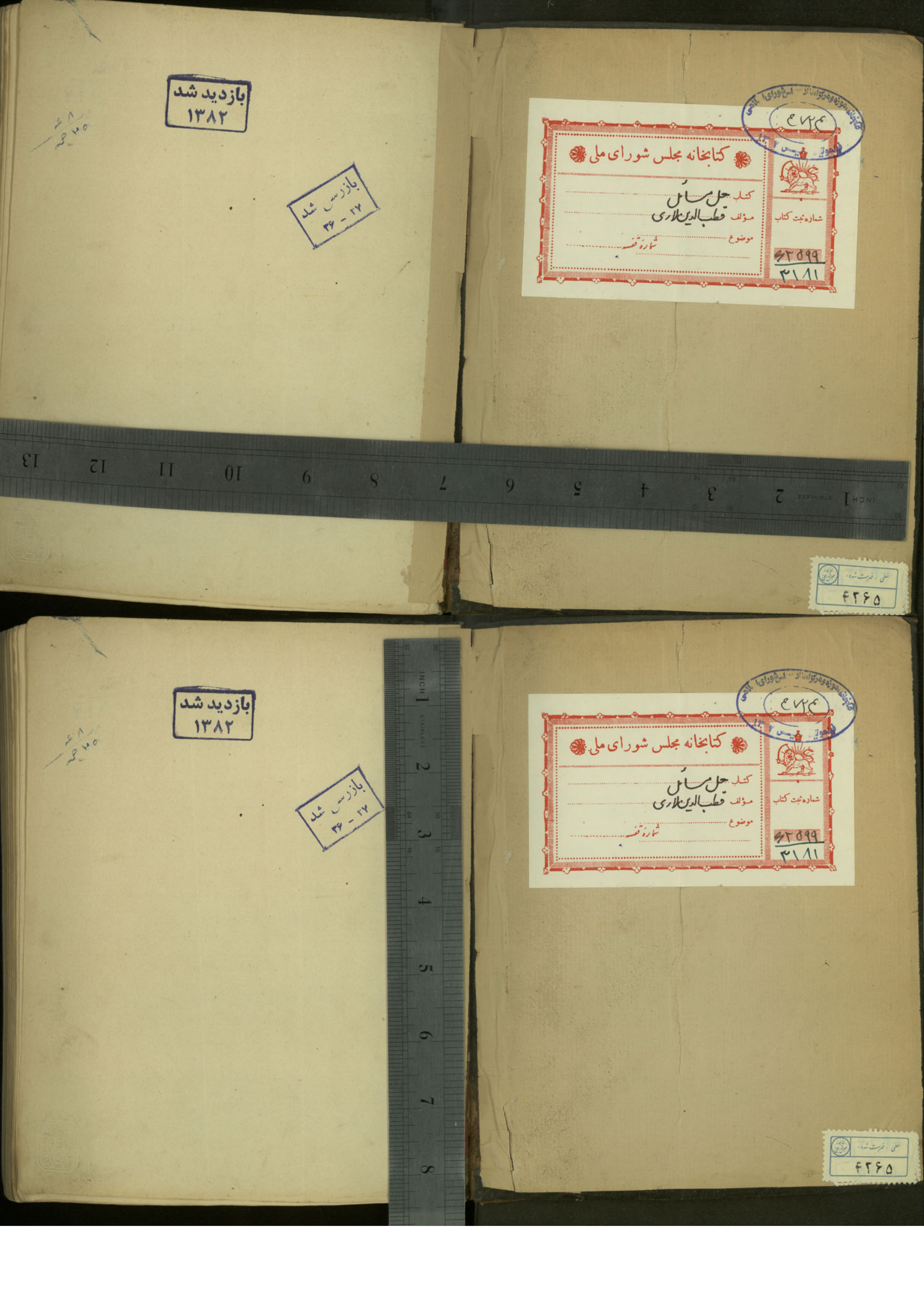



بازدید شد
۱۳۸۲
بازرسی شد
۲۷ - ۳۶
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب حل مسائل
مؤلف قطب الدین لاری
موضوع
شماره قفسه
شماره ثبت کتاب
۴۲۵۹۹
۳۱۸۱
فهرست شد
۴۲۶۵



بازدید شد
۱۳۸۲
بازرس شد
۲۷ - ۳۶
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب حل مسائل
مؤلف قطب الدین لاری
موضوع
شماره ثبت کتاب
۶۲۵۹۹
۳۱۸۱
۴۲۶۵
۳۹۲ - حل المسائل فی معرفة الطالع و احکام النجوم لقطب الدین عبد الحیّ اللاری
مرتّب علی اثنیٰ عشر فصلا و خاتمة اوله: «بر ارباب خبرت و اصحاب بصیرت
پوشیده و مستور نماند» الذریعة ج ۷ ص ۷۴.
مجلس شورای ملی
تاسیس ۱۳۰۲
کتابخانه

هذا

# کتاب حل مسائل

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد الله سبحانه والصلوة علی نبیه و ولیه وسایر الائمة الاجلة المعصومین
بر ارباب خبرت و اصحاب بصیرت پوشیده و مستور نماند که اقل خلق الله الغنی
قطب الدین ابن عبد الحی الحسینی اللاری وفقه الله تعالی لما یحب و یرضی چون
از تالیف حل عقد نجوم و تصنیف کتاب سراج السائلین در اعتقادات فارغ
شد یکی از فضلاء زمان که در رهبر اوان تشویق و تحریص این بی بضاعت بتصنیف
و تالیف رسائل و تحریر مسائل و از قول او بهیچ وجه تجاوز جایز نمید است
بلکه امتثال واجب میدانست گفت تا چوه ستار تراهیت قفل جوار ختی بر
زبان و عقال از جوز ناطقه باز کنی و بموجب نظم إِنَّ آثَارَنَا تَدُلُّ عَلَيْنَا فَانْظُرُوا
بَعْدَنَا إِلَى الْآثَارِ یادگاری در جهان بگذار و صدق حدیث نبوی لا تنقضی الا و قد
تلث در منصه ظهور آر بلکه کفته است که امکان گفتار هست بگوای برادر بلطف خوشی
کفته است که پیک اجل در رسد بحکم ضرورت زبان در کشی این بی بضاعت ابرا

امرا او را استمداد طاعة بطریق و شاور بهم فی الامر مشورت نمودم که بچه طریق بکران
نطق سمند روان سازم و از چه مقوله علم در حیز بیان آورم آن یار موافق و دلدار صادق
گفت در این اوقات اکابر زمان و اعالی دوران بیشتر در طالع مسئله از مسئوا
حالات و تو استفسار مینمایند و آنچه از سوال طالع حکم رانده اکثر بر وفق صواب
آمده و چند کتاب عمده در این باب بدست آورده و اکثر از آن کتب که مشحون
بتطویل و تکرار کنی و خلاصه و زبده او انتخاب کنی و بعضی سؤالات که اکابر
زمان کرده اند و حکم رانده بطریق مثال با آن ضم سازی مستحق خواه بود وزرای
رزین و فکر متین او صواب دانسته شروع در آن نموده از حضرت کردگار
توفیق بر اتمام آن مسئله نمود و این کتاب را به حل مسائل موسوم ساخت و بر
مقدمه و دوازده باب و خاتمه ترتیب داد مقدمه در بیان بعضی مسائل
که واجب است قبل از شروع در این علم بدانند و آن مشتمل است بر دوازده فصل
فصل اول در بیان مسائل و مسئول عنه و طریق سؤال فصل ۲ در
قبول چند نفر بیک طالع سؤال کنند حکم اینست فصل سیم

آنکه منجم چگونه امتحال سائل و عدم امتحان داند و مدت بقای دلیل مسئله فصل ۴
در بیان صحت استخراج ضمیر فصل ۵ در پیدا کردن دلیل که ضمیر از آن
استخراج توان کرد فصل ۶ در پیدا کردن ضمیر فصل ۷ قاعده
کلیه در استخراج ضمیر فصل ۸ در بیان منسوبات بیوت دوازده گانه است
فصل ۹ در بیان ابتدای حاجت کارها فصل ۱۰ در پیدا کردن
در روا شدن حاجت فصل ۱۱ در بیان وقت برداشتن حاجت فصل
۱۲ در استخراج حسنی باب ۱ در دلیلهای طالع باب ۲ در دلیلهای
بیت ۲ باب ۳ در دلیلهای بیت سیم باب ۴ در دلیلهای بیت چهارم
باب ۵ در دلیلهای بیت ۵ باب ۶ در دلیلهای بیت ۶ باب ۷ در دلیلهای
بیت ۷ باب ۸ در دلیلهای بیت ۸ باب ۹ در دلیلهای بیت ۹ باب ۱۰ در دلیلهای
بیت ۱۰ باب ۱۱ در دلیلهای بیت ۱۱ باب ۱۲ در دلیلهای بیت ۱۲ خاتمه
در ذکر بعضی مسائل متفرقه بجوئی متفرعه بر این کتاب مقدمه در بیان
بعضی مسائل که واجب است که قبل از شروع در این علم بدانند مشتمل بر دوازده فصل

فصل فصل اول در بیان مسائل و مسئول عنه و طریق سؤال بدانکه غرض
از تدوین علم نجوم آن بود که بدلایل ظنی و تجربیات و قیاس در کونیات خبر داده اند
قبل از وقوع آن و اکثر بر وقوع پیوست و بعضی بواسطه خطای منجم یا بسبب از اسباب خفیه
بر منجم در حیز امکان نماند و چون بزرگان این فن شریف متعذر دانستند حکم
راندن یومی بر جزئیات طالع اشخاص انسانی بدلائل ظنی و برهانی گمان چنان
یافتند که اگر کسی بجهة مهمی جزوی سؤال کند از منجم او در آن وقت استخراج
طالع کند و سیر کواکب و وضع افلاک باز جوید و از طالع اصل دانسته حکم کند
و بزرگان احکامیان بدین طریق حکمها رانده اند و ما نیز حکمها کرده ایم و اکثر
از وقت بفعل آمد پس سائل کسی است که بجهة حاجتی نزد منجم رود و مسئول عنه
همان است که سؤال از جهة اوست و طریق سؤال آنست که یکشبانه روز در خیال
آن مسئله باشند و اگر به منجم رسند سؤال نمایند و بعضی گویند میل که
در خاطر خطور کرد اگر سؤال کنند ضروری نداند تا او اول است و باید که
سائل نیت درست دارد و چند نیت در هم نکند مگر که کلا احوال خود بخواهد

و بر امتحان نزد منجم رفته در وقت راست ایستادن آفتاب سؤال بکند چون
درین وقت دانستن ارتفاع و طالع صعوبتی دارد و منجم باید که حظوظ
و سهام و ضعف و قوت کواکب جنب باز رسد تا حکم او خطا شود و صاحب
روضة المنجمین گوید که خطای ساعات اکثر از آنست که اندیشه تمام و صافی نکند
و متردد باشد و بطریق تفنن و تجربه پرسد از اینجهت خطا بر حکم افتد و
خطای منجم اکثر از آنست که آلت ارتفاع و قیاس درست نباشد و کار
برگزاف و تخمین کند و برحسب آن حکم کند و اگر در وقت زوال باشد منجم
مانند باید شش درجه باشد که ارتفاع در طالع تفاوت بسیار افتد و اگر
قوت سعدان و نحسان مساوی باشد پس عاجز باشد و فرق نتواند کرد و بدانکه
طالع دلیل سائل است و سابع دلیل مسؤل عنه و چند بار این تجربه کردم
و نحسی اندر هفتم بود حکم راست نیامد **فصل ۲** در بیان آنکه اگر چند نفر
بیک طالع سؤال کنند بدانکه چون سائلان جمع شوند و منجم ارتفاع
بگیرد و طالع راست کند و هر کس گوید سؤال سائل اول از طالع گوید

گوید و سائل دوم از بیت دوم و صاحب سائل سیم از بیت سیم بر این ترتیب و صاحب
روضه و کفایة التعلیم گوید سؤال سائل اول از طالع جواب گوید و دوم از عاشر
و صاحب سائل سیوم سوم از هفتم و جواب سائل چهارم از رابع گوید و چون به پنجم
رسد ارتفاع تازه بگیرند که ممکن بود که ضد او نه حد و صورت بگردد و درجات
بروج نیز تغییر یابد و فخر برخی گوید جواب سائل اول از طالع و دوم از عاشر
و سیوم از یازدهم و صاحب سائل چهارم از بیت پنجم و صاحب سائل پنجم
از بیت سابع و صاحب ششم از بیت سیوم و صاحب هفتم از بیت چهارم
و صاحب سائل هشتم از بیت نهم و چهار خانه که بطالع نظر ندارند و از طالع
ساقط اند از آن حکم نتوان کرد **فصل ۳** در بیان آنکه منجم بچه تواند که سائل
امتحان میکند و مدت بقای دلیل مسئله چنین منجم خواهد که بداند که سائل با منجم
است یا نه بنگرد بماه اگر منصرف از تربیع یا مقابله نحسی بود سؤال امتحان
بود و دیگر بنگرد بطالع و صاحب طالع اگر در آن طالع کوکبی نحس است و قمر
متصل است بصاحب طالع و وی قابل تدبیر است بدانست پایه تعجیل اگر آن
سؤال درست است و اگر ازین دلایل هیچ نیست آن سؤال درست

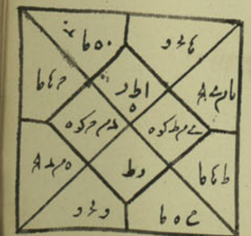
و غرض سائل امتحان منجم است و اگر بعضی یافت شود و بعضی نه سؤال بعضی درست و بعضی نه
یا سؤال از ضمیر کسی دیگر است که دلش دران نگران است و الا نیک باید تامل کرد که خطا
نکند و حکما گفته اند که مدت بقای دلیل مسئله قدر یکدرجه است و بعضی گفته اند
ده قدر یکدرجه و نیم است و بعضی گفته اند که قدر یکدرجه در آن ستاره است که دلیل بود
و مستولی بود بر حاجت و صاحب روضة المنجمین گوید که من این را هیچ وجه ندانم
و مدت و بقای دلیل مسئله چندان شناسم که آن حاجت روا شود و یا فوت شدن
آن و امید وفا و نا امیدی آن **فصل ۴** در بیان صحت استخراج ضمیر و آن
بر سه اصل است اول صحت ضمیر که سائل شب و روز در اندیشه آن کار باشد که
ضمیر کرده است و آن اندیشه منقطع نشود تا آن وقت که از منجم پرسد و اگر سه شبانه
روز در آن اندیشه باشد بهتر که قمر از وقت ضمیر تا وقتی که از منجم سؤال میکند
ده از یکبرج تمام سیر کرده باشد پس حکم آن درست آید و بجای طالع اصل قیام
نماید دوم آنکه منجم بی توقفی طالع وقت بآلۀ صحیح بردن آورد و بیوت
دوازده گانه درست نماید و کواکب تقویم کند و در موضع خویش ثبت کند سیوم آنکه
سابع طالع مسعود باشد که اگر سابع و صاحب آن منحوس باشد منجم خطا کند

لکه ضمیر نتواند بیرون آورد چنانکه بطلمیوس در صد کلمه میگوید اکثر ما یکون خطاء
المنجم اذا کان السابع و صاحبه منحوسین پس چون این اصول دانستی
بدانکه دلیل سائل و مسؤل عنه و دلیل حاجت و غرض پیدا باید کردن
تا ضمیر درست توان گفت و دلیل در فصل آینده بیان خواهد شد ان شاء الله **فصل ۵**
در پیدا کردن دلیل ضمیر از آن استخراج توان کرد بعد از آن که طالع
معلوم کرده شود و خانهای طالع راست داشته و کواکب را در محل خود
نوشته و سهم الغیب و سهم الحاجة و سهم السعاده معلوم شده باشد و جزو اجتماع
و استقبال مقدم بدست آورده باشی و مستولی بر درجه طالع دانسته باشی
و مستولی بر درجه طالع آن کوکب است که در آن درجه حظی داشته باشد و
بر آن درجه ناظر باشد بیکی از نظرهای پنجگانه و باید تدبیر را دانسته باشی و تدبیر
کوکبی است که در صورت طالع در وتدی باشد یا در حظی از حظوظ خود بود
و کواکب اکثر بد و ناظر پس چون این مقدمات معلوم کردی بدانکه دلیل
سائل صاحب طالع است اگر در طالع باشد یا ناظر بطالع و یا مستولی

بر درجهٔ طالع است و اگر مستولی بوده باشد آن کوکب که قمر از وی منصرف
شده و لیکن سالمیت و هر کدام از قوتهای ذاتی و عرضی قویتر باشد
او را اختیار کنند و دیگران اگر قوت داشته باشند شریک کنند
و دلیل مسئول عنه صاحب هفتم است اگر بهفتم ناظر باشد
و مستولی بر درجهٔ هفتم و کوکبی در هفتم باشد و کوکبی که قمر بدو متصل
شود و صاحب برج خداوند ساعت است که دلیل سؤال عنه است

فصل ۴ در پیدا کردن ضمیر است بدانکه قبل از این مذکور شد
که سائل باید که ضمیر مشغول سؤال داشته و دیگر آنکه حاجت سائل بمنجم
از جهة ضمیر باید که همچنان باشد که حاجت بیمار از جهة علت بطبیب است
تا ضمیر درست گردد از آن روز سائل شب و روز باید در غم ضمیر بود
چنانکه بیمار در شب و روز در غم علت بود و هر چیزی که بر این وجه
باشد وقت سؤال آن ضمیر درست باشد و برای این معنی منجمان
گویند سائلان که شب با ضمیر باشی طایفه که این اصول ... ند استند بر

بر الفت منجمان استخراج کرده اند و چون این اصول معلوم کردی و دلیل بدست آوردی
و مستولی بدست آوردی و اگر چه از پیش بطریق اجمال گفتیم مستولی بر درجهٔ
طالع کدام کوکب است لکن شاید که از قلت تدبر یا از غلبهٔ نسیان فراموش کرده
باشی ای عزیز بیان کنیم مفصلا تا تذکره باشد باید که نظر کنی تا بر درجهٔ طالع
کدام کوکب را حظ بیشتر است آن کوکب مستولی باشد و آن بدین منوال
است بصاحب برج طالع پنج شهادت دهند و بخداوند شرف چهار شهادت
و بخداوند حد سه شهادت دهند و بخداوند مثلثهٔ اول و دوم هر یک دو
شهادت الا آنکه دوم ضعیفتر بود و بخداوند نوبت و ساعت و وجه و مثلثهٔ سوم
و ستاره که قمر در او پیوندد و نیمه بهرهای عشریه درجهٔ طالع و کوکبی در وتد طالع
و عاشر باشد هر کدام را یک شهادت دهند پس هر کدام که حظ و شهادت او
بیشتر و ناظر بجزو طلوع بود از انظار خمسه او مستولی است و دیگر که
حظ او کمتر شریک اوست و هر کدام از کواکب مذکوره از صاحبان حظ در خانه
یا در شرف خود باشند شهادت ایشان مضاعف شود مثال طالع اگر فرض کنیم



بر این صورت صاحب بیت زهره صاحب شرف قمر صاحب مثلثات زهره و قمر
و مریخ و صاحب حد عطارد و صاحب وجه زهره و صاحب ساعت نیز زهره پس در این صورت
طالع زهره را یازده شهادت یافتیم چرا که زهره صاحب بیت است و در خانهٔ خود شهادت
مضاعف شد که ده باشد و چون صاحب مثلثهٔ اول است دو شهادت دادند
و چون صاحب وجه و ساعت است و در طالع است هر کدام یک شهادت دادند که مجموع یازده
شهادت باشد و قمر را ده شهادت و عطارد را سه شهادت یافتیم و چون
در جوزا در خانهٔ خود بود شهادت او مضاعف شد که شش باشد لهذا استولی
زهره شد و قمر و عطارد شریک وی و چون مستولی و دلیل سائل و مسئول
عنه و غرض معلوم کردی نظر کن که دلیل سائل که در طالع مذکور زهره بود مثلا در کدام
خانه است از طالع دلیل ضمیر از آن خانه بود و قمر همچنین چنانکه اگر زهره در پنجم
بود و قمر در نهم باید گفتن که ضمیر از بهر فرزندی است غایب یا عزم سفر
دارد و این حاصل کلام بطلمیوس است و اعتماد بر این بیشتر است
استادان دیگر در این باب بتجربه و حیل سخنها گفته اند و از آن نکته چند

بصفحهٔ دیگر رجوع کن.

یا از زنده کانی یا از بهر خود و اگر کوکبی که دلیل بدان پیوندد در برج دوم بود ضمیر از یاری
کردن یا از مال باشد و اگر در سیم بود ضمیر از برادران و منسوبات آن برج باشد
و اگر در برج چهارم باشد ضمیر از مادر و پدر و از ضیاع و عاقبت کار و دفینها باشد و اگر
در پنجم بود ضمیر از فرزند بود یا از عشق و اگر در ششم بود ضمیر از بنده کان
و خدمتکاران و بیماری و منسوبات برج ششم و اگر در هفتم بود ضمیر از انباز
یا از نکاح و منسوبات آن برج بود و اگر در هشتم بود ضمیر از میراث و خوف
و خطر بود و اگر در نهم باشد ضمیر از علم یا از سفر دور بود و اگر در دهم بود
ضمیر از پیشه و سلطان و بیع و شری باشد و اگر در یازدهم بود ضمیر از امید
و دوستان بود و اگر در دوازدهم بود ضمیر از دشمن یا از زندان و غم
و شدت و بیماری یا از حیوان و ستور باشد و اگر دلیل طالع با ستاره پیوسته
باشد راجع بود ضمیر از غایب رسیده یا از گم شده یا از فرو مانده کار یا از
باز داشته بود و اگر دلیل با آفتاب متصل باشد یا دلیل خود آفتاب بود ضمیر
از سلطان بود و اگر مقیم برجعت باشد ضمیر از تحیر و فرو مانده بود و اگر دلیل

دلیل طالع بمقابله کیوان باشد ضمیر از جنگ و داوری باشد و اگر بزحل پیوندد ضمیر
از بستگی کار بود و اگر بمریخ پیوندد از تثلیث ضمیر از سفر باشد و اگر بزهره پیوندد
از تثلیث ضمیر از زن بود و اگر بمشتری پیوندد ضمیر از مال بود و اگر بعطارد پیوندد
ضمیر از نامه و یا خبر غلام و کودک بود **هشتم** بنگرند اگر خداوند ساعت مریخ باشد
و عکس اندر وتد بود ضمیر از دزد باشد و اگر خداوند ساعت زهره بود دلیل بود
ناظر از تثلیث و تسدیس ضمیر از دوستی بود و تزویج باشد و اگر کواکب نحس باشد
و زهره بد و متصل و ضمیر از عداوت و خصومت زنان باشد و اگر زحل دلیل بود
یا آنکه دلیل بزحل پیوندد ضمیر از رنج یا از غم و شدت و قرض و مرض
باشد **نهم** اگر طالع مشتری بود یا رأس ضمیر از خدای تعالی و از جهان و کارهای
که بحق تعلق دارد و اگر زهره در طالع بود ضمیر از نکاح بود و اگر در هفتم بود
ضمیر از طلاق بود و اگر عطارد در هفتم بود ضمیر از پیغام و نامه و کتاب بود و اگر
آفتاب در طالع بود سؤال از زوال ملک و اگر در وسط السماء بود سؤال از سلطان
و مادر بود **دهم** اگر آفتاب در حد کواکب باشد سؤال از آنکه مستور باشد

بصفحهٔ مقابل رجوع کن

چند باز گفته میشود **اوّل** نظر کن تا مستولی بر درجهٔ طالع و درجهٔ نیّر نوبه
و درجهٔ سهم السعادة کدام کوکب است آن ستاره که قوی‌تر باشد در جایگاه
آن نگاه کنند هر جا که بود ضمیر از آن جنس بود **دوّم** خداوند سهم السعادة
و خداوند مثلثه اوّل باید دید که کدام قوی‌تر بود در کدام خانه بود سؤال از منسوبات
آن خانه بود **سیّم** نظر کنند در نُه بهر درجهٔ طالع تا در کدام برج و درجه است
و کدام ستاره بدو ناظر باشد اگر ستاره بدو ناظر باشد دلیل از طبع و جنس
آن ستاره بود و اگر هیچ نظر نباشد از جنس خانه بود مفقود **چهارم**
نظر کنند به اثنی عشریه درجهٔ طالع همانطریق که در نُه بهر مذکور رسید **پنجم**
اتصال قمر بصورت نگاه باید داشت و نقل و جمع و ردّ و قبول که دلیل او سخت
قوی بود **ششم** هندیان اعتماد بر خداوند ساعت نمایند چنانکه هر جا باشد
ضمیر از آن جنس دانند و ستاره که نازل است بدو انبار کنند ۷
بنگر بدلیل طالع تا بکدام کوکب متصل است اگر آن کوکب دلیل بوی پیوسته
یا خود به پیوست اندر طالع باشد ضمیر وی از تن و جان باشد یا از زندگانی

بصفحهٔ قبل رجوع کن

باشد یا کوکب اگر صاحب سؤال زن باشد و صاحب طالع در زایل افتاده بود
از نشوی ساختن بود و اگر صاحب طالع در پنجم بود ضمیر از فرزند بود که در شکم مادر است
یا نزاد **دهم** گفته اند که در صورت سائل نیک تأمّل باید کرد تا سائل بکدام
صورت و کدام برج شباهت دارد و ضمیر سائل از آن کوکب و از آن برج گوید
و این بسیار بعید است **دقایق** **هم** گویند که ضمیر از سهم الضمیر طلب باید
کرد و آن سه نیز بچند وجه بیان کرده اند **اوّل** از خداوند برج سهم السعادة
بگیرند تا محلّ کوکب صاحب بیت و از طالع طرح کنند هر جا که برسد
ضمیر از آن برج و کوکب باشد **دوّم** بگیرد از درجهٔ خداوند طالع تا درجهٔ
طالع و از طالع طرح کنند هر جا که برسد ضمیر آنجا بود **سیّم** بگیرد از درجهٔ
طالع سؤال تا درجهٔ کوکبی که بعد از اجتماع یا استقبال مقدّم بر سؤال
ماه بدو متصل شده باشد و از آن کوکبی که در وقت سؤال ماه بدو متصل است
یا متصل خواهد شد طرح کنند آنجا که رسد ضمیر آنجا باشد و صاحب
روضة المنجمین گوید این سهم ضمیر از جملهٔ اسرار است و با دلالت لطیف و مانند

و مانند نمودار بطلمیوس باید دانستن چه اگر درجهٔ طالع مولود بر جزو اجتماع و یا
استقبال درست شود دلیل پرسنده نیز روا شود **چهارم**
از درجهٔ آفتاب تا درجهٔ طالع برگیرد آنچه دلیل رتبه بود در برج خویش بر او
افزا از برج دلیل طرح کن هر جا که رسد ضمیر آنجا بود **ششم** نیک
چون دانستی که مسئله از کدام جنس است نظر کن تا بر آن خانه مستولی
کیست چنانچه اگر سؤال از مال باشد مستولی بر درجهٔ دوم بیرون باید
آورد و آن و او را دلیل دانستن و تمثّل بهذا القیاس حال جمیع البیوت و همچنان
حال الکوکب که بطبع دلیل آنچیز بود چنانچه آفتاب از جهة عمل و ریاست است
و زهره از بهر لذت و فرزند **قاعدهٔ کلیّه** در استخراج ضمیرات
صاحب کفایة التعلیم بیان میکند و در این محل وارد کردن مستحسن نمود
بدانکه دلایل ضمیر از کواکب ده است **اوّل** مستولی بر نیّر ۲ قابل تدبیر نیّر ۳
قابل تدبیر صاحب طالع ۴ قابل تدبیر قمر ۵ دافع تدبیر صاحب طالع ۶
مستولی بر درجهٔ طالع ۷ قابل تدبیر مستولی بر درجهٔ طالع ۸ کوکبی که در طالع بود

۹ قابل تدبیر دوی ا: صاحب بیت قمر اگر قابل تدبیر قمر باشد یا قمر ممازج صاحب
طالع باشد مقدم بود بر قابل تدبیر طالع و اگر قمر و صاحب طالع هر دو در تدبیر
برابر باشند قمر مقدم باشد بر صاحب طالع و اگر قمر در مکان نحو
مقبول بود و قابل تدبیر دوی سعود بر همه مقدم بود بشرط آنکه ناظر باشد
بطالع و سهم السعادة را که همه سعود از جمله دلایل شمرده اند بدان سبب که در
همه احکام نیرین و نتایج نیرین سعود اثری عظیم است و صاحب ساعت را هم اثر
عظیم است و در دلایل ضمیر و خبر در مرتبت او در اثر برابر رتبت قمر است
خصوصی که صاحب یوم نیز باشد بلکه آنکه هر دلیلی از این دلایل بر چیزی
دلالت کنند از اجناس و اسباب و اغراض ضمیر چنانکه مستولی و قابل تدبیر
صاحب طالع و قابل تدبیر قمر و مستولی و کوکبی که در طالع باشد و صاحب
ساعت و صاحب هر یک از طالع بر اجناس ضمیر دلالت کنند بیتهای که
این کواکب خداوند آن باشند و واقع تدبیر صاحب طالع و اثنی عشریه طالع
و مکان صاحب دوی بر اسباب ضمیر دلیل کنند و قابل تدبیر مستولی و قابل

و قابل تدبیر مستولی او و قابل تدبیر صاحب بیت قمر با غراض ضمیر دلیل کنند و این مقدمه
بمثال روشن شود مثال آنست که طالع سائلی یافتیم در شهر غربی
بیست سرطان پانزده درجه و شمس در اول حمل بر درجهٔ عاشر هر آینه مستولی درین شکل
شمس است پس دلیل جنس ضمیر شمس است و بیت عاشر و چون شمس بر جای
در بیت دلیل کنند و عاشر بر شغل و عمل پس ضمیر سائل ازین جنس باشد
و چون شمس خداوند دوم طالع است و دوم دلیل مال و سعی و معاش است پس
سبب ضمیر سائل طلب مال یا سعی یا معاش است و اگر قابل تدبیر شمس مریخ باشد
غرض سائل ثنای است از جهة غلبه و قهر بر اعدا است و اگر قابل تدبیر
مشتری است غرض ثنای است از جهة عدل و انصاف میان مردمان
و اگر زحل باشد غرض ثنای از جهة ثبات و بقای خاندانهای قدیم و بر
آوردن بناهای پایدار و مانند آن بدان سبب که غایت غرض جاه و ریاست
طلب ثنای است پس اگر هفت کوکب دلایل جنس ضمیر افتد چنین میان ایشان
موافقت بود استخراج ضمیر آسان گردد چنانکه در طالع مشتری بود و قابل

تدبیر قمر و قابل تدبیر صاحب طالع همه آن مستولی باشد و اگر میان ایشان مخالفت
بود آن کوکب که مقدم است دلیل جنس ضمیر باشد و اگر اختلاف در حد
تناقض و فساد بود چنانکه استدلال ممکن نگردد استعانت خواهد
بطالع اجتماع یا استقبال مقدم بر وقت تا کدام جانب را ترجیح نهند
اعتماد بر آن جانب کنند و چنان دان که آن طالع طالع سائل است والله اعلم

## فصل ۸ در بیان منسوبات بیوت دوازده گانه طالع اول

دلیل کند در سؤال بر آنچه دلیل است در ولادت و بر زیادت از آن بر زد
از آنجهت است که طالع دلیل آغاز کارها است و ظهور آن و زیادتی جاه
و افزونی ۲ دوم دلیل داد و ستد و بازار آن غایب و جهة چیزی باز ۳
دلیل اسرار و اخبار و عبادت خانها و برادران ۴ دلیل چیزهای کهن
و جای گنج و جای دزدی و دزدیده و بوستان کودکان و ضیاع و عقار و پدران
و مکان ۵ دلیل خبر در رسول و هدیه و رشوه و عشق و جایهای
در دست و بدست آوردن مال گذشتگان و دعوت و احوال فرزندان ۶

دلیل حقیر است و کارگران و خادمان و بندگان و تهمت و حسد
و چربک و دروغ و گریخته و فسق و فجور و جور و زندان و بیماری ۷ دلیل
غایب است و جنگ و شرکت و گنج و مقصد سفر و گرانی و ارزانی نرخها
و گم شده و خرید و فروخت و زیان ۸ دلیل خوف و خطر و میراث و چیزی تلف
شده و بیم و خصم و همّ ۹ دلیل کاری گذشته و کاری شکفت و خبر
در رسول و سفر دور و خواب دیدن ۱۰ دلیل صاحب ولایت و شهرت کارها
و جر ای و شراب و پدر ۱۱ دلیل مال و امید و صارف و الی و معاش و رشوه
و دست بزرگان و چیزهٔ نیکو و نو ۱۲ دلیل کاری گذشته است و گریخته است
و عصیان و خبث و بدگمانی و حقد و کینه و حسد و خساست و حبس و وحشت

## فصل ۹ در بیان دلایل ابتدای و عاقبت کارها

بدانکه دلیل ابتدای
کار طالع و صاحب اوست مادام که در وتد باشد و قمر و سهم السعادة
و خداوند ساعت چون بطالع ناظر باشد و دلیل عاقبت کار برج چهارم
و صاحب او و خداوند خانه ماه و آن کوکبی که قمر بوی متصل است و صاحب سهم

سهم آن ستاره پس بنگریم ماه و خداوند خانه ماه اگر هر دو قوی حال باشند اول انکار
و آخرش هر دو نیک بود و اگر ماه قوی حال باشد و صاحب خانه ماه ضعیف بود
اول کار خوب بود و آخر تباه شود و اگر برعکس بود اول انکار تباه و آخر خوب باشد
و اگر ماه و صاحب خانه ماه هر دو ضعیف بود اول و آخر انکار هر دو بد بود فصل
در دانستن روا شدن حاجت و آنچه بر آن تعلق دارد پس چون ضمیر
بیرون آوردی که اگر پرسند غرض حاصل آید از آن یا نه و حاجت تمام شود
یا نه آن را از سه کوکب بگیرند ١ قمر ٢ صاحب طالع ٣ صاحب حاجت
و صاحب بیت غرض است و غرض هر بیتی مدلول وی است چنانکه یاد کردیم
پس هرگاه که یکی از این سه کوکب را قوت شهادت تمام باشد حاجت وی
تمام گردد و هرگاه شهادت تمام نباشد حاجت تمام حاصل نیاید و بحسب قوت
شهادت حاجت حاصل آید و تمامی قوت قمر در شهادت هفت نوع است
١ قبول وی در مکان خود ٢ اتصال وی بمشتری و شمس در وتد قوی ٣ اتصال
وی بصاحب طالع از وتد ٤ اتصال وی بسعدی از بیت آن سعد ٥ اتصال

اتصال وی بکوکبی مقبول ٦ انتقال وی از خانه خود یا شرف خود بسعدی در وتد
٧ اتصال وی بصاحب طالع در طالع یا از طالع و آنچه ناتمام است و بمنزله
نیمه است ده نوع است ١ اتصال وی بسعدی که او را قبول نکند در وتد
٢ اتصال وی بکوکبی در بیت کوکب ٣ اتصال وی در بیت خود یا در شرف
خود بکوکبی در زایل ٤ اتصال وی بصاحب حاجت ٥ اتصال وی بکوکبی
در بیت حاجت ٦ بودن در طالع یا در وتدی مقبول ٧ اتصال بکوکبی
در طالع ٨ بودن وی در بیت حاجت ٩ بودن خداوند ط نه وی در وتد
١ اتصال وی بمشتری در اسد یا در حمل لیکن در سوی الوتد اما تمامی قوت
صاحب طالع هم هفت نوع است ١ قبول وی در مکان ٢ اتصال وی
به صاحب حاجت ٣ اتصال وی بسعدی از وتد در بیت آن سعد ٤
اتصال وی در بیت خود یا در شرف خود بکوکبی در وتد ٥ اتصال وی
بکوکبی سعد در بیت حاجت یا قبول اتصال ٦ اتصال وی بسعدی در
طالع ٧ اتصال وی بسعدی از بیت خود یا شرف خود و آنچه ناتمام است و بمنزله

و بمنزله نیمه است شش نوع است ١ اتصال سعدی از وتد بود ٢ اتصال وی
از بیت خود یا شرف خود بکوکبی در زایل ٣ اتصال وی از بیت خود یا شرف
خود در بیت حاجت بسعدی ٤ بودن وی در بیت حاجت ٥ بودن وی
بینی خداوندی در وتد ٦ بودن وی در وتد اما تمامی قوت صاحب حاجت
در دو نوع است ١ اتصال او بصاحب طالع ٢ اتصال او بسعدی در طالع لا
آنچه ناتمام است و بمنزله نیمه است چهار نوع است ١ قبول وی در مکان
خود ٢ نقل نور و جمع میان صاحب طالع و قمر ٣ اتصال سعدی از بیت
حاجت بوی ٤ بودن وی در طالع و چون این مقدمه کلیه دانستی بعضی
از مقدمات جزوی در میان روا داشتن حاجت بیان کنیم بدانکه اگر خداوند
طالع در خانه حاجت و غرض بود و خداوند حاجت و غرض در خانه طالع یا مقارن
بوند دلیلین با قمر دلالت کنند که حاجت روا شود مگر که دلیلان محترق بوند
یا هابط که خلل افتد بجهت ضعیفی ایشان و اگر دلیلان ساقط بود و لیکن
از میان ایشان ستاره بود که نور یکی را نقل کند بدیگری حاجت روا گردد

گردد پس اگر ناقل نحس بود بر دست مردی بدکننده روا گردد و اگر ناقل
سعدی بود بدست مردی نیکوکار روا گردد و اگر ناقل از دوستی بدلیلان
نگرد حاجت روا گردد باسانی و اگر بدشمنی نگرد بدشواری و رنج
روا گردد و اگر هیچ ستاره نبود که نقل نور دلیلین کند اگر ستاره
هست که نور هر دو را جمع کند دلیل کند که حاجت روا شود بر دست
شخص از جنس آن ستاره که نور دلیلین را جمع کرده بر آنگونه که یاد کردیم
از سعادت و نحوست و آسانی و دشواری و اگر نظر هر دو دلیل متناقل
یا بجامع از دوستی بود حاجت روا گردد برضای هر دو و اگر یکی بدوستی
نگرد و دیگری بدشمنی روا گردد برضای آنکه دلیلش بدوستی همی نگرد
و بی رضای آن دیگر و اگر هر دو بدشمنی نگرند برضای هر دو روا گردد
و اگر از این که یاد کردیم هیچ نبود حاجت روا نگردد و اگر هر دو
دلیل پیوند کنند بستاره که اندر هبوط بود حاجت تباه گردد و اگر یکی
از این دو دلیل بخداوند حاجت پیوندد از تربیع و مقابله و خداوند حاجت

نحس بود خداوند مسئله را از انکار بلا و سختی رسد پس چنین مسئله
بر تو مشکل شود و ندانی که حاجت روا شود یا نه اعتماد بر یازدهم و خداوند
خانهٔ یازدهم کن اگر خداوند یازدهم در طالع بود مقبول یا سعدی باهم
نگرد و آن سعد اندر طالع بود یا اندر وتدی بود مقبول حاجت روا گردد و اگر
بخلاف این بود حاجت تباه شود فصل ۱۱ در بیان وقت روا گشتن
حاجت چنین دانسته باشی که حاجت روا شود و خواهی بدانی که کدام وقت
حاجت روا شود پس بدانکه کارها که تمام شود بروز تمام شود یا بماه یا بسال
بقدر طبیعت حاجت و بیشتر عمر براند مر وتد طالع دلیل ساعتست و عاشر
دلیل روز و سابع دلیل ماه و رابع دلیل سال چراکه بعضی چیزها است که باندک
مایه روزگار تمام گردد و بعضی بود که نشاید که تمام شود مگر بماهها چون مدت
آبستنی در زنان و بعضی باشد که بسال تمام شود و چون درخت نشاندن
و آنچه بدین ماند پس چنین خواهند که بدانند نگاه کنند بدرجات
هر دو دلیل اگر هر دو بدرجات مساوی باشند هم در آن روز حاجت روا

روا گردد و اگر از میان ایشان درجات بود باشد که چند است هر
درجه روزی گیرند و اگر برج منقلب بود هر درجه ماهی گیرند و اگر برج
ذوجسدین باشد هر درجه را سالی گیرند اگر برج ثابت باشد
مثال سؤال کردند که حاکم بندر عباس بجهت حاجتی عرضه بدیوان
عالی نوشته حاجت او روا شود یا نه ارتفاع گرفتیم و طالع بدین صورت شد
چون میان صاحب طالع و صاحب عرض و صاحب حاجت مقارنه بود و هر درجه
بین الدلیلین تفاوت بود بعد از آنکه بدلایل مذکوره در صورت همین طالع یافته
بودیم که حاجت برآید گفتیم که چون برج ثابت بعد از دو سال حاجت
برآید و چنان شد و اگر هر دو دلیل در آن ربع بود که از طالع است تا
دهم مدت روا گشتن حاجت روز بود و اگر از آن ربع بود که از هفتم تا دهم
است مدت ماه بود و همچنین از طالع تا چهارم و اگر از ربعی است که از چهارم
تا هفتم مدت سال بود و اگر در وقت مسئله یکی از ایشان
نشانه در طالع بود چون بجایگاه طالع رسد حاجت آن روز روا گردد

که حاجت رفوترا آن که درجات ایشان راست گردد و اگر دو دو بهر گاه
که ماه از یکی دلیل بر گردد و بدلیل دیگر پیوندد و چنین دلیل کنند که حاجت روا گردد و روا
نگردد و بان حیث کسی دارد تا ماه بجای خویش آید از بهر آنکه گردیدن ماه بدور
فلک و پیوند کردنش بر دلیلان و جایگاه حاجت دلیل کنند بر روا گشتن
حاجت و چون مقدم تر دلایل حصول غرض و وقت مرادست پس صاحب طالع و صاحب
حاجت بدان صفت که یاد کردیم پس اگر کوکب راجع دلیل باشد آنگاه حاجت
روا شود که مستقیم گردد و اگر وعده در هبوط بود وفا آنگاه کند که بشرف رسد
و اگر در حال ضعیف بود وفا در حال قوت حظ بود و اگر در زایل بود وفا در وتد باشد
و اگر وعده در وتد عاشر باشد وفا در حاد بیشتر بود و وعده سعد بیشتر راست
آید و وعده نحس بیشتر دروغ خاصه وعدهٔ مریخ مثال در روز دوشنبه بیستم شهر
ربیع الاول سنه ۱۳۰۷ سؤال کردند که بندگان علامی همامی امیرالحسن
که در مملکت فارس بعد از نواب مستطاب خانی امامقلی خان به بزرگی و فضلت
و حالت او در فارس نبود حاجتی داشت بنواب اعلای همایون شاهی و نواب مستطاب

عالی بجهت روا شدن حاجت سابق الالقاب عریضه بدرگاه گیتی
پناه نوشته آیا حاجت او بوفق مدعای بندگان علامی قوام شاهنشاهی
صادر شود یا نه ارتفاع گرفته شد و زایچهٔ طالع بدین صورت شد
بعد از نظر دلایل و استخراج حکم بر آن شد که در روز یکشنبه بیست ششم شهر مذکور
رقم از جانب نواب اعلی همایون رسد و حاجت حضرت علامی روا
شود و احکام آنچه بود نوشته در روز دوشنبه مذکور بملازمان نواب عالی سپرده
که روز مذکور مطالعه فرمایند و صدق و کذب نوشته برخود ظاهر سازند چون
روز یکشنبه ۲۶ رقم نواب مستطاب رسید و مژدهٔ بهجت و سرور
رسانید اشراف فارس ولاریه بتهنیت روا شدن حاجت سابق الالقاب
درخدمت حضرت علامی بودند که طالع مسئله مرقوم نوشته شده بود بحضور
طلبید و احکام خوانده شد آنچه این بی بضاعت نوشته بود خصوصا
این که روز یکشنبه ۲۶ شهر ربیع الاول سنه ۱۳۰۷ مذکور روا خواهد شد
و بفضل ایزدی بود بهمه آموزش استادان این فن کردند و تحسین این بی

بصناعت گفته و چون تألیف بنام نواب سلامی بود در نظر ایشان آنموده شد
فصل ۱۲ در استخراج چیزی پنهان چیز است و پرسیدن حال
وی از منجم برای امتحان و اگر نه آن بودی که بطلمیوس در ثمرة الفلک
تجویز کردی ما در این معنی سخن نگفتمی بدان سبب که صلاحیت استخراج
نداشت از دو وجه یکی آنکه جزئی محض است دوم آنکه دل سائل بدان
نگران نیست و سائل برای آنچیز اندیشه مند و غمناک نه و اگر غمناک بودی چنانکه
از جهت ضمیر متأثر بودی به اسباب غم در حال سؤال و تأثیر غم تأثیر قوی
است و تأثیر قوی بی مأثر قوی نباشد و مأثر قوی معتبر است پس بنگر اگر برج طالع
منقلب است دلیل حیوانیست و اگر برج دو جسدین است دلیل نباتیست و اگر برج
ثابت بود دلیل جمادیست پس اگر برج آتشی و ثابت است دلیل کند که جوهر است
که بر آتش گدازد و بهمین طریق از آتشی و خاکی و بادی و ثابت و منقلب و دو جسدین
تمیز باید داد باید که بیک دلیل یکباره اعتماد نکنند الا که نظرها و اتصالها و
سعود و نحوس اجرام یکدیگر معلوم کنند و در همه نگرد و آنچه صواب و بعلم و معرفت

نزدیکتر و بدلیل و حجت موافق تر بر آن حکم کند چنانکه اگر برجی را همیشه یک
رنگ نهند چه طالع بود چه زایل و چه آنکه خداوندش مشرقی بود یا مغربی
و چه آنکه خداوندش محترق در این همه نباید نگریستن و ممازجات
هر یک معلوم کردن تا خطا کم افتد و بصواب مقارن تر بود و در روضة
المنجمین مثالی گفته بود در این حال ایراد کنیم مثال طالع را اگر فرض کنیم جوزا
آنکه خداوندش عطارد و خداوند ساعت هم او بود و زهره با او و مریخ
با هر دو نظر داشت گفتم دو جسدین است باید که دو چیز و چون خداوندش
عطارد با زهره واجب کند که برنگ آسمان کبود نشود و در سعیدی
بود و بزینت و پاکیزگی و لهو بکار دارند و از بهر نظر مریخ تیز بود و مریخی
زند پس در این نگاه کردیم تا کدام چیز بود که برنگ آسمان کبود بود که
سعیدی و مریخی در او مرکب و نیز او از بهر پاکیزگی بکار دارند گفتیم
که ناخن پیرایست که بسیم و زر کرده اند و کلیة در این باب
اتصال قمر است بصاحب طالع و قابل تدبیر صاحب طالع چنانکه

یاد کردیم در استخراج ضمیر و بدین سبب گوییم اگر منجم در طالع چیزی یکی از این
دلیل نیابد یعنی اگر قمر بخداوند طالع یا حد یا وجه یا ساعت و
قابل تدبیر پیوند نکرده است و اگر نظر قمر با آنچه گفتیم نیابند خصوصا
که نحسان در اوتاد باشند نشاید از این سخن گفتن و آزمایش منجم کنند
و ممکن است که چیزی باشد از خال و جوهر خویش گشته که هیچ با اصل
نمانده و اگر یکی از این سه دلیل یابد باید که حال جوهر چیز از تغیر نگردد
پس از قمر پس از طالع و صاحب وی پس از رابع و صاحب وی پس از
قابل تدبیر هر یک بدان سبب که دلیل جوهر چیز سنگست یا چوب یا سیم
یا زر یا مانند آن و اگر یکی از این کواکب بطالع ناظر باشد چیز از
جنس جوهر طالع باشد و اگر نباشد از جنس جوهر قابل تدبیر
وی بود و اگر قابل تدبیر نداشد از جنس جوهر بیت وی بود و لون چیز
بطلمیوس گوید از صاحب طالع باید جست همچون زحل که سیاه
رنگ و آهنگر و آهن و امثال آن باشد و حکمای هند گویند بنگر

بنگر بصاحب طالع که در حد کدام کوکب است آنچیز که خبر کرده اند بر لون آن
کوکبست هرمس گوید بنگر بشهادت کدام کوکب بیشتر است آنچیز لون
آن کوکب دارد و ابوریحان گوید بنگر بخداوند طالع که بکدام کوکب متصل
است آنچیز لون آن کوکب دارد و صاحب کفایة التعلیم و روضة المنجمین گویند
لون چیزی از صاحب ساعت باید جست اگر پرسند که تا کی بوده یا چه قیمت
بشمر از درجه طالع تا آخر درجه که خداوند طالع در آن درجه باشد اگر
درجات تاک بود تاک است و اگر جفت بود جفت است و در قیمت آن چیز
بنگر بخداوند طالع اگر در اوتاد باشد با قیمت باشد و اگر در
مائل الوتد باشد میانه باشد و اگر در زایل باشد بی قیمت بود و اگر
از آنها که گفتیم در شرف بود امکان بها بود و اگر طالع خانه نحسی
بود و خداوندش قوی دارد آنچیز بی قیمت باشد و بیطعم بود و اگر
خانه سعد بود و خداوندش سعد آنچیز قیمت تمام داشته باشد
بوی چیزی و چون خداوند طالع ساقط بود و نیران و سعدان بد و نظر دارند

وبا راس و یا ذنب بود یا نظر نحسان دلیل کند بر چیزی که بوی گندیده داشته
باشد پس هرچه ازین کمتر بود حکم بر آن کند عدد جنسی ابوریحان گوید اگر
قمر و عطارد در برجهای آبی بود آن جنس عدد بسیار بود و اگر از درجه
قمر یا عطارد دیگر د جنبت آن چیز از یکی فزونتر است مرکب با چیزی
پیوسته و اگر فرو بود یک چیز است و اگر جنبت بود در خانهای منقلب
دلیل کند که از هم افروخته است پس اگر در برج ثابت باشد دراز باشد و اگر
در برج منقلب بود گرد بود و اگر در برج آتشی بود آن چیز برنگ زرد بود و تلخ
و اگر در برج بادی باشد برنگ سرخ بود منقش و بعضی گفته اند صاحب
سهم السعادة دلیل شکل جنسی است بجایگاه نگاه کن تا دلیل اندر کدام
برج بود اگر منقلب بود دلیل کند که در میان جابه بود چیزی که ثابت
نداند آنچه بدین ماند و ثابت در جایگاهی که از جای نگردد و در زیر
زمین باشد و هم چنین در سوراخی یا مزاری باشد نو و کهن بنگر
ماه اگر ماه از هفت روزه کمتر بود آن چیز نو بود و از هفت تا چهارده

میانه بود و از چهارده تا آخر آن چیز کهنه و دیگر نگه کن در دلیل مسئله
نهاری چون فوق الارض متصل بستاره نهاری شرقی مستقیم
دور از احتراق و رجعت چیزی بود نو با خطر و اگر بخلاف این
باشد کهنه بود بودن قمر اندر برج عقرب یا پیوسته بستاره
اندر عقرب چیزی مجوف بود بودن قمر اندر برج گرم و خشک یا سرد
و خشک نه مجوف بود بلکه مصمت قمر اندر رابع یا تاسع یا ثالث یا آنکه خدا
وند طالع اندر هشتم بود یا راجع و ساقط سبک بود اکنون باز بر سر
نظم کتاب آییم و مقدمه ختم کنیم و از اینجا در اثنا عشر برج طالع
سخن گوییم **باب اول** در دلیلهای طالع بر گذشتن قمر دلیل بود
بر عمر گذشته و پیوستن بر باقی عمر حال خداوند خانه قمر دلیلست
بر عمر سائل از ابتدای کار پرسد بطالع و صاحب وی و قمر
و سهم السعادة و خداوند خانه ماه هرکدام که حظ بیشتر داشته باشد
دلیل عاقبت کار باشد و اگر وقت ابتدای کار دلیلی درو تدید دلیل

عاقبت در زاید بود آغاز کار نیک بود و عاقبت بد و اگر برعکس این باشد اول کار بد
و عاقبت خوب و اگر قمر در برج منقلب بود گاهی بدان کار مشغول شود و گاهی ترک کند و اگر برج
ثابت باشد آغاز کار وی قوی باشد و اگر در برج دو جسدین باشد آن کار را نیمه باز آغاز
کند و از آن کار بکار دیگری نقل کند و اگر قمر با دلیل اسعد السعدی مقارن شود آغاز نیکی
بود و اگر از عمر سؤال کند اگر قمر از نحسی باز گردد و بسعدی پیوندد عمر گذشته بسختی و محنت
گذرانیده باشد و باقی بر سعادت و اقبال و اگر حال قمر برعکس بود حکم برعکس باشد و اگر
از سعدی بسعدی پیوندد تمام عمر بدولت باشد و اگر از نحسی به نحسی پیوندد بر خلاف
این بود و اگر خداوند طالع تحت الشعاع یا محترق بود و قمر منحوس باشد یا در هشتم
یا نحسان ناظر باشند بطالع بد باشد و اگر پرسند که خداوند مسئله را حال چگونه بود
بنگر بدلیل اگر دلیل اندر طالع باشد یا در خانه خویش و راجع و محترق نباشد و
خداوند ساعت سعد باشد دلیل بود که خداوند مسئله نیکو حال است و با مال و فراخ دست
از آن غم که دارد فرج خواهد یافت و اگر از سعدی منصرف باشد و به نحسی متصل
گردد دلیل است که حال نیکو است و لیکن غم میشی خواهد آید و اگر نحس که دلیل بدو پیوسته با

یا خواهد پیوست و در هم باشد غم از سبب این مال باشد و اگر در سیم بود
الغم برادران یا دوستان یا نزدیکان باشد و بدین قیاس
از باقی خانها حکم باید راند چنانکه اگر نحسی در دهم باشد و دلیل
بدو متصل شود غم از سائل بستگی کار بود یا بسبب سلطان و اگر
دلیل با جانب خواهد پیوست از مقابله و مقارنه دلیل بود که الغم بسبب
سلطانست اگر اندر برج شرف یابی دلیل کند که سائل صاحب
جاه و شرف است و اگر دلیل در برج شرف راجع یا محترق یا ساقط
باشد از طالع دلیل کند که خداوند مسئله سلطان باشد که معزول
شده و مال از دست رفته و اگر دلیل اندر برج شرف در آید دلیل کند
که سائل بجاه و حرمت خواهد رسید و اگر دلیل اندر برج غریب بود و ساقط
از طالع دلیل کند اندر آن شهر غریب است و مر او را جاه و قدر نباشد و اگر
در برج غریب باشد لیکن در وتدی باشد دلیل کند که در آن شهر
غریب بود لیکن نزدیک مردمان با قدر و جاه و معروف باشد و اگر دلیل

اندر وتد باشد و خداوند خانه دلیل بود ناظر بود دلیل کند که خداوند مسئله هم
معروف بود و اسم ستوده و اگر دلیل اندر وتد باشد اما خداوند خانه
اش ناظر نباشد بود دلیل کند که خداوند مسئله معروف باشد اما نزد
همگان ستوده نباشد و اگر دلیل اندر وتد باشد ولیکن وتد هبوط دلیل باشد و
صاحب خانه دلیل بود ناظر نباشد دلیل کند که سائل بد اصل و خسیس باشد
و اگر در وتد نباشد و در هبوط در برج ششم دلیل کند بنده و یا بنده زاده است
و اگر دلیل در وبال در دهم هبوط باشد دلیل کند که سائل از جنس پرسد
و اگر دلیل در هبوط باشد و ساقط از طالع و صاحب خانه دلیل بد دلیل ناظر
باشد دلیل کند که سائل بی حسب بی نسب معروف نباشد و بد حال
بود و اگر با این همه حال که یاد کردیم سعدی ناظر باشد دلیل کند که سائل را
روزی از رنج دست خویش بیاید روز بروز و اگر نحسی ناظر بود دلیل
کند که سائل بدحال بود و بدشواری روزی روز بروز بدست آورد
و درویش بود و اگر دلیل بکوکب منتقل بود که آن کوکب در احتراق باشد

باشد و در پنجم باشد دلیل کند که فرزند سائل بیمار باشد و غم سائل
از آن رهگذر است و اگر آن کوکب که دلیل بود متصل است در برج هفتم
محترق بود و یا صاحب هفتم باشد دلالت کند که از بیماری زن
غمگین است و اگر آن کوکب که دلیل بود متصل است در دوم محترق
باشد دلیل کند که غم وی از زیان مال است اگر سائل سؤال کند
که مرا چند سال از عمر باقی است بنگر بخداوند طالع و ماه هر کدام که در وتد
باشد آن کوکب دلیل گیرند و اگر هر دو ساقط باشند پس دلیل طالع درست
کن بدان طریق که بارها گفتیم و مستولی بر درجه طالع دلیل باشد و بنگر از
درجه دلیل تا درجه طالع پس اگر دلیل در برج ثابت باشد و آن برج
وتد باشد یا مایل وتد هر درجه را سالی حکم کنند و اگر در برج ذو جسدین
باشد هر درجه را ماهی حکم کنند و اگر در برج منقلب بود هر درجه
روزی حکم کنند و در این میانه چندین شماره بدرجه نحس رسید یعنی
بقاطعی رسد صاحب مسئله بیمار شود و اگر نحسی بدان درجه ناظر باشند

بیم هلاک بود و اگر سعدی ناظر باشد بدان درجه باز گردد از بیماری و
اگر سعد از وتد باشد یا مایل الوتد و از نحس پاک و ماه مسعود بود دلیل کند
بر درازی عمر سائل مولود و اگر نحسی باز پس رفت و یا تحت الشعاع بود
یا در هبوط بود و ماه منحوس بود دلیل کند که سائل را عمر اندک مانده باشد
آنگاه از درجه دلیل حساب کنی تا درجه نحس و هر درجه سالی حکم کن پس
اگر ضعیف یا در برج منقلب بود و ماه منحوس یا ساقط باشد از طالع هر درجه
را روزی حکم کن و اگر سائل سؤال کند که مرا چند سال از عمر گذشته بنگر که
دلیل از کدام کوکب منصرف است حساب از درجه کوکب منصرف تا درجه
دلیل شمار و هر درجه سالی حکم کن و اگر بدین درست نگردد بنگر بدان
کوکب منصرف که اندر کدام جهت است اگر وتد طالع باشد سالهای وسطی
آن کوکب حکم که سال گذشته است و اگر در زایل وتد بود حکم بر آن کن که سالهای
صغرای کوکب از عمر مولود گذشته و اگر بدین درست نگردد بنگر تا دلیل
اندر آن برج که هست چند درجه رفته هر درجه سالی حکم کن و اگر کسی سؤال

سؤال کند مرا عمر چند خواهد بودن اگر ضعیف یابی و منحوس همچنان دلیل کند
بر کوتاهی عمر سائل و نحوست آن بود که صاحب هشتم بر دلیل ناظر باشد
و مثالی که صاحب کفایه در طالع مسئله فرا آورده بود ما نیز در اینجا ایراد کنیم
مثال طالع سنبله یافتیم و مریخ اندر وی راجع و صاحب طالع عطارد
و منصرف از تربیع مریخ و رونده باحتراق و ماه ساقط و خداوند طالع نزدیک است
باحتراق پس خداوند طالع را عمر اندک باشد و چون مشتری بطالع ناظر
است و بخداوند طالع ناظر پس گوییم در این احتراق بیمار گردد ولیکن
نمیرد و از آنکه درجه صاحب طالع تا درجه آفتاب شش درجه است پس
گوییم شش ماه عمر خداوند مسئله مانده از بهر آنکه در برج ذو جسدین است
و اگر احتراق او در برج ثابت میشد بگفتیم شش سال دیگر زنده ماند و اگر
برج منقلب بودی و مشتری ناظر نبودی بگفتیم که شش روز بماند و از ما سائلی
احوال خود پرسید طالع گرفتیم بضرورت مستولی بر درجه طالع خواستیم
چون عطارد پنج شهادت خانه و چهار شهادت شرف و یک شهادت وجه داشت

وچون در خانه هفتم است مضاعف ساختیم بیت شهادت شد و برنج سه
شهادت داشت و شریک اوست پس دلیل در این صورت عطارد باشد
پس نظر کردیم که سائل در این شهر غریب است یا نه چون دلیل در خانه هفتم است
دانستیم که غریب نیست و احوال گذشته او بخوبی خلاص شد و چون قمر متصل
بعطارد است و عطارد صاحب طالع دلیلست که باقی عمر ممتزج است
وچون زحل در طالع اوست و راجع تعطیل کند در کارها و کاهی زیان بیند
از سمع و شری و در سفر مشقت و خواری کشد و بیماری پیش آید بواسطه
آنکه صاحب ششم است و در طالعست و بیماری او از سردی و خشکی باشد
و بیماری بطول انجامد **باب ۲** در دلیلهای بیت دوم اگر سائل
سؤال کند از مال اگر قمر متصل باشد بسعدی و صاعد بود و زاید و ناظر
بود بطالع مال یابد و دلیل دولت باشد و اگر نحس بریده باشد و اول
قوت گرفتن باشد دلیل باشد که روز بروز دولت سائل قوت گیرد
و اگر کوکبی دلیل مال یافتن بود مثل صاحب دوم و سهم السعادة و قمر اگر

اگر در طالع بود بجهت خویش مال یابد و اگر در دوم بود بکسب مال یابد و اگر در سیم
بود از برادران و سفر نزدیک مال یابد و همچنین تا دوازده خانه طالع
و اگر صاحب دلیل طالع گیری شاید خاصه که مستولی باشد بر طالع چنانکه
بنگری که در کدام خانه است مال از آنجا یابد و پیوستن دلیل نیز بستاره
کان همچنین نگاه باید داشت چه اگر بمشتری پیوندد از اهل زهد و ورع
زر و سیم یابد و اگر بزهره پیوندد از زنان و کدخدایان و خادمان زر یابد و باید
از قمر و سهم السعادة نیز غافل نشود که ایشان گواه بر درویشی و توانگری شهادت
تمام است پس اگر سهم السعادة متصل باشد بشمس و مشتری و از نحسان
شمس و مشتری ساقط باشند یا بعضی از اینها در شرف باشند و سعود
و سهم السعادة در وتد باشد دلیلست بر بقای دولت و جمع مال بسیار
که از وی بفرزندان وی رسد ابو معشر بلخی گوید اگر صاحب دوم یا صاحب
سهم السعادة صاعد باشد در شمال مال بسیار جمع کند از خاندان دولت
و بزرگان یا خود توانگر شود ما شاء الله مصری گوید اگر خداوند دوم در طالع

باشد و قوی حال از بسیار جای مال گرد کند بی رنج و اگر خداوند طالع در دوم
بود مال برنج و تعب بدست آرد و اگر سعدی در برج دوم باشد یا صاحب
وی سعدی ناظر باشد بدوستی دلیل بود بیافتن مال و بهتر آن بود که
ایشان قبول باشد پس اگر آن سعد ناظر که یاد کردیم صاعد باشد دلیل کند
که مال بسیار یابد و بدانکه برجهای که دلیل سخاوت بود جوزا سنبله برا
عقرب حوت چون این برجها طالع باشند یا صاحب طالع در این برجها
باشد یا قمر یا کوکب ممتزج در این برجها باشند دلیلست بر آنکه سائل
اسراف کننده و بخشنده بود و دلالت برجهائی که توانگری دهد ثور و سنبله
وجدی و برجهائی که مال دهد و باز ستانند جوزاست و میزان و دلو اگر این
برجها ضعیف باشند و نحوس دلیلست بر تنگی معاش و رفتن آنچه در
دست باشد و اگر سعود باشند دلیلست بر توانگری و سعادت اما
این بروج که مال بدهند و باز نستانند سرطان و عقرب حوت است
اگر پرسند که این مال حاصل شود چند عدد باشد بنگر بصاحب دوم و عطارد

هر کدام که قوی تر باشند بقوت ذاتی یا عرضی دلیل عدد مال باشد پس
اگر در جایگاه بد باشد یا در هبوط بیت دوم یا بیت عدد باشد یعنی مثلثه
عطیهٔ صغرای خود بخشد و اگر در مثلثه خود بود این عدد یعنی عطیهٔ صغری
را در ده ضرب کنند و اگر در شرف بود در صد ضرب کنند و اگر در خانه
خود بود آنعدد یعنی عطیهٔ صغری بود در هزار ضرب کنند و همچنین است
قیاس هر کوکبی که دلیل بود و اگر در هبوط یا بد حال بود مال بمقدار عطیهٔ
صغرای او بود و اگر در مثلثه یا در خانه یا در شرف خود باشد بنسبت
که مذکور شد و اگر دلیل راجع باشد آنچه بدهد نیمه از آن کم کند و اگر
محترق بود هیچ نیابد و اگر بعد از شش چهارده درجه بود ثلث آن
کم میکند و چون سعدان ناظر بعطارد باشند زیاده کنند و نظر نحسان
کم کند و چون اینها معلوم شد اگر پرسند که این مال از چه رهگذر حاصل
آید اگر آن سعدی که صاحب طالع بوی ناظر است اگر در طالع است یا دوم
آن مال از دست رنج خویش است پس اگر آن برج آتشی بود مال

از تجارت باشد و باقی بر این قیاس بکن و اگر در برج دوم سعدی نباشد و نیز
ناظر نباشد از جای سعدی بنگر بخداوند طالع اگر ناظر بود بسهم السعادة یا بماه
یا بخداوند سهم السعادة یا بمشتری دلیل کند که مال یابد و این مال بدان وجه
یابد که سهم السعادة اندر آن بود یا مشتری مسئله خرید و فروخت
اگر سؤال کند که جنسی میفروشم رواجی دارد یا کساد است اگر قمر
زاید النور و العدد و الحساب است و فوق الارض دلیل گرانی و رواج کار است
و اگر حال قمر برخلاف این است دلیل کساد و ارزانی است مسئله فرستادن
مال به تجارت از بهر تجارت دلیل از عطارد باید بیرون آورد و از وقت
و آنی در عرض و طول جایگاه او و قمر همچنین چنین صاعد بود در شمال
و زاید بود در نور و عدد پس اگر مال بجایی فرستد بجهت تجارت و
زیادتی طمع دارد نظر کن بعطارد و قمر و درجه خانه دوم و درجه خانه
یازدهم اگر قمر بعطارد متصل بود از عیبها پاک بود و بریخ از نحسان ساقط
بود و زهره بقمر ناظر بود یا بدرجه خانه یازدهم دلیلست بر زیادتی و بسیار شدن

شدن مال و سود تجارت و اگر قمر بصاحب بیت المال متصل بود و از نحوس
بری باشد همین حکم دارد و اگر برخلاف این باشد دلیل زیان و نقصان
بود اگر پرسند که بیع واقع شود یا نه اگر صاحب طالع و صاحب هفتم بهم متصل
باشند دلیل بیعست و اگر قمر در بروج مستقیم الطلوع باشد زاید در
نور و حساب و سعدان بوی ناظر باشد بهر چند که خرید شود زیاده از بهای وی
سود کند اگر پرسند که این جنس نگاه دارم یا بفروشم اگر صاحب
طالع و قمر قوی و نیکو حال باشند و متصل باشند متاع نگاه باید داشت
و در غیر این حال باید فروخت اگر پرسند که این متاع کی فروخته شود
با نیران صاحب ساعت و صاحب طالع و صاحب هفتم و قمر هر کدام که قوت
بیشتر باشد وی دلیل است پس اگر دلیل از ساقط بوتد کند
یا بکوکبی متصل باشد که در وتد بود یا در شرف وی باشد دلیلست آنکه زود
فروخته شود و اگر در مایل وتد باشد میانه بود در سود و زیان و اگر دلیل
در وتد یا مایل وتد باشد ساقط شود یا بکوکبی متصل شود که ساقط باشد

دلیل کند که ارزان فروخته شود مسئله اگر پرسند که زیان مال او چه سبب
و از چه جای باشد بنگر بدان کوکب که دلیل گرفتن مالست یعنی خداوند
دوم از کدام برج نحس بپیوندد یعنی از کدام خانه نحس باشد زیان مال
سائل از آن برج باشد که نحسند روی بود پس اگر نحسان اندر طالع
بود یا خداوند طالع باشند دلیل کند که زیان مال سائل از کاهلی باشد و اگر
نحس اندر دوم باشد یا خداوند دوم سائل مال خود بدست خود تلف
کند و اگر سیم بود از برادران و خواهران و سفر نزدیک تباه شود و اگر
نحس در طالع باشد یا خداوند چهارم بود زیان مال از سبب پدر و مادر باشد
و همه بدین قیاس کن مسئله اگر خواهی که بدانی که مال بآسانی
بدست آید یا بدشواری اگر طالع متصل بود بدلیل مال بآسانی فراز آید
اگر دلیل مال اندر وتد باشد شرقی و صاعد باشد اندر راعت خود دلیل بود
که سائل را مال بسیار فراز آید و اگر دلیل مال اندر زایل وتد بود یا مغربی باشد
دلیل کند بر اندک مال و گاه باشد که دلیل مال مقبول نباشد چنین برای مال باشد

باشد دلیل کند که سائل روزی بحیله و مشقت تواند کرد و چون نحس بدلیل مال
ناظر باشد بنظر عداوت که اندلیل باشد بر تنگی معاش سائل و بر بسیار رسیدنی
مسئله اگر کسی سؤال کند که مرا از مال سلطان روزی بود یا نه بنگر بخداوند
طالع و بخداوند وسط السماء اگر بیکدیگر اتصال مقبول داشته باشند مال
از سلطان یا از نایب سلطان مالی یابد و اگر دلیل طالع بخداوند وسط السماء
اتصال نباشد بنگر بکوکبی که نور ایشان را نقل کند که جمع دلیل کند که مال
یابد از سلطان پس اگر این نیز نباشد بنگر اگر در وسط السماء کوکب
سعدی باشد و دلیل طالع با وی متصل باشد مال یابد از سلطان و اگر
غیر اینها باشد که مذکور شد از سلطان مال نیابد مسئله بدان که قمر
بعد از راس تا نود درجه شمالی صاعد زاید بود و از نود درجه تا راس جنوبی
صاعد ناقص بود و از نود درجه تا ذنب شمالی هابط ناقص و تا نود درجه
بذنب جنوبی هابط زاید بود مسئله چون گفتیم از پیش که هر کوکب
که دلیل مال بود مدد عطیه صغرای خود مال دهد بلکه متذکر باشی بگویم

عطیهٔ صغرای آفتاب نوزده سالست و عطیهٔ صغرای قمر بیست و پنج سال و عطیهٔ صغرای زحل سی سال و عطیهٔ صغرای مشتری دوازده سال و عطیهٔ صغرای مریخ پانزده سال و عطیهٔ صغرای زهره هشت سال است و عطیهٔ صغرای عطارد بیست سالست و چون در هر باب مثالی چند از آنچه از مؤلف سؤال کرده اند و آنچه از کتابهای دیگر استنباط شده دراین باب نیز ایراد کنیم مثلاً در روز دوشنبه بیستم شهر رمضان سنهٔ ۱۲۳۰ سؤال کرده یکی از اخوان که مال بدست من آید یا نه از اسطرلاب ارتفاع گرفته شد ارتفاع قریب بیست و شش درجه در جنوب بود و بیست درجه برشعنظره ارتفاع وقت گذاشتیم از روی اسطرلاب از آنکه طالع بدین صورت شد چون مشتری و خداوند دوم در طالع است و در برج عقرب و راجع دلیل کند که مال یابد و چون میان مریخ و مشتری که صاحب طالع و دوم است نظر دوستی تام از آن را نفع یابد بعد از آن ملاحظه کردیم که چند عدد یابد که ثم از حیثیه اثنی عشر از بیت در مکان خود عطارد و بیست و در خانه عقرب است عطیهٔ صغرای عطارد بیست و در هزار ضرب کردیم بیست هزار گردید پس حکم کردیم که دراین سال دویست تومان که بیست هزار محمدی باشد خواهد یافت

باب ۳ در دلیلهای بیت سیم اگر از کار برادران پرسند نگاه بر برج سیم و صاحبش و صاحبان مثلثهٔ بیت سیم و اتصال ایشان بیکدیگر و بودن کوکب صاحب کوکب سیم در طالع پس اگر اینها که گفتیم سعد یا مسعود باشند و همدیگر نظر دوستی بوده باشند دلیل کند بر صلاح حال برادران و موافقت با یکدیگر و اگر نحس باشند یا منحوس یا نحس در سیم باشند دلیل کند بر فساد و ناخوشی میان ایشان و اگر برج سیم در جسدین باشد و در کوکب چند باشد دلیلست که برادران از یک پدر و مادر نباشند و هر کوکبی که بر آن برج بود دلیل برادر بزرگتر باشد پس اگر پرسند که حال برادرم چیست بنگر اگر سیم سعد باشد حال برادرش نیکو باشد و بسلامت باشد و اگر نحس باشد بد بود و زیان زده بود و اگر در سیم کوکب نبود و اگر صاحب سیم در وتدی بود مستقیم السیر و محترق و راجع و تحت الشعاع نبود و در هبوط نبود حال برادر نیکو بود و اگر صاحب سیم در اوتاد شرقی

باشد و مقبول خداوند اوتاد باشد در میان مردم محترم و ده باشد و اگر بیرون باشد یعنی بخداوند سیم ناظر باشد برادر سائل را سعادتی رسیده باشد و بلائی دیده و اگر خداوند سیم در شرف بود برادر سائل را جاه و منزلت زیاده باشد و اگر صاحب سیم در پنجم یا در نهم یا در یازدهم باشد دلیل کند که برادرش در سفر باشد پس اگر در آن برج راجع و محترق و یا بنحس متصل باشد برادر سائل را آخر نزدیک باشد و اگر نحسی بصاحب سیم متصل باشد در برج ششم برادر سائل در آن سفر بیمار ربود و اگر نحس در دوازدهم بود برادر سائل از سبب دشمنان زیان زده باشد یا در زندان باشد مسئله اگر پرسند که از برادر یا از خواهر امیدم بر آید یا نه بنگر بدلیل طالع و صاحب برج سیم اگر اتصال یا جمع النور یا نقل النور داشته باشد دلیل کند که امید بر آید و اگر جز این باشد بر نیاید و دیگر بنگر بصاحب یازدهم اگر بصاحب سیم ناظر بود به تثلیث و تسدیس امکان محبت بود پس اگر صاحب خانهٔ سیم و یازدهم هر دو مؤنث بود از خواهران فواید بسیار برد و امیدش حاصل باشد

باشد و اگر هر دو مذکر بود از برادران فایده یابد مسئله اگر پرسند که برادر با من دوست است یا نه بنگر بخداوند طالع و قمر اگر یکی از این دو بصاحب سیم متصل باشد بنظر دوستی میان سائل و برادرش دوستی و موافقت باشد و اگر بدشمنی متصل باشند دوستی میان برادران نباشد و اگر صاحب طالع را بصاحب سیم اتصال باشد بنگر اگر صاحب سیم بطالع ناظر باشد بنظر دوستی دلیل کند که برادرش سائل را دوست دارد و اگر به تربیع یا بمقابله نگرد بطالع برادر سائل را دشمن دارد و دیگر بنگر بصاحب سیم اگر کوکب نحس باشد خداوند اندر طالع باشد یا در برج دوم سائل را از برادر مضرت رسد و زن برادرش عیال وی گردد و اگر خداوند برج سیم ستاره سعد باشد در طالع باشد یا در دوم و محترق نباشد سائل را از برادر نفع رسد چنانکه مؤلف سائل حال برادر خود دیدیم بجهة دوستی و نفع ارتفاع گرفتیم و از اسطرلاب طالع معلوم نمود صورت طالع این بود چون سیم برج ذو جسدین بود معلوم شد که برادر اعیانی است و صاحب سیم

وصاحب سیم چون سعدان ودر دوم ثالث راجعست اگر منفعت نیز رسد ضرر نخواهد رسید
وچون صاحب طالع وقمر هیچکدام بصاحب سیم متصل نیست وصاحب سیم بطالع
ناظر نیست برادر سائل با سائل نه دوستی داشته باشد ونه دشمنی وچون
ارباب مثلثه ثبت وسیم شمس که رب مثلثه اول دلیل است با زحل که رب
مثلثه سیم است ناظر است بتربیع وتربیع نظر نیم دشمنی است دلیل است
که کدانی مخفی داشته باشد برادر با سائل مولف وچون رب مثلثه دوم وسیم
بنظر نیم دوستی که تسدیس باشد بر جهة ناظر اند به تسویة ومهر دو را جهد
بدوستی پس دوستی برادر سائل با سائل از روی حیله وساختگی باشد وچون
زحل در دوم از دو سیم این طالع است مضرت کمال دشمنان سائل بسیار رسد
مراجعت نایم بسوق کلام پس اگر نظر دوستی باشد منفعت با مانعی رسد واگر
نظر دشمنی از تربیع باشد بر شواری ضرر رسد واگر از مقابله باشد میان
ایشان فایده بود از برادر لیکن بدواری جنگ بسیار رسد **مسئلة** اگر
پرسند که بجائی خواهم رفت آنجا بهتر باشد یا اینجا اگر دلیل ور را اتصال

وانفصال بینی انصراف بنحو نظر بکن بدلیل در آن برج که هست اگر وقت دارد
دور آن برج دیگر هم وقت نخواهد یافت گویم سائل را در هر دو موضع برابر بود وکجا
واگر اتصال وانصراف بنحو بنگر بخداوند برج طالع یا بخداوند برج سیم وغیره اگر
ناظر برج بود وبرجی نقل خواهد کرد واگر در آن برج که هست قوت دارد ودر برج
دیگر ضعیف سائل را جای بهتر از نقل است واگر دلیل با اول برج باشد ودیگر
برج نو که آمده باشد قوی تر باشد سائل را نقل کردن بهتر است واگر در
برج نو که آمده باشد ضعیف باشد ودر آن برج که اوست نقل افتاده قوی باشد
سائل را جای نگاه داشتن بهتر باشد پس اگر دلیل که خداوند طالع باشد
یا ماه یا خداوند ساعت یا خداوند سیم در وتد باشند دلیل آید پس اگر دلیل از نحس
باز گشته باشد وبسعدی متصل باشد سائل را در آنجا بودن بهتر از نقل است
**مسئلة** اگر پرسند کسی از غیبت برسد یا نه بوسط السماء طالع نگاه
کن اگر سعدی اندر وتد باشد با خداوند عاشر اتصال بسعدان را سعد
غیبت راستی دنیا بود واگر بخلاف این بود دروغ گوید وفاسد طلب فساد

وبیان حق کند **مسئلة** در صدق خبر وکذبه اگر قمر وصاحب طالع در طالع بود واز نحس
دور بوند ویکی از این دو کوکب بکوکبی که در زائل الوتد باشد متصل نبوند آن خبر حق
بود واگر قمر وصاحب قمر یا صاحب طالع از وتد بکوکب ساقط متصل باشد
بنیر مقبول بود این خبر دروغ است وبو معشر گوید که دلیل خبر چهار است اول قمر
۲ درجه طالع ۳ صاحب طالع ۴ سهم الاخبار وآنچنان بود که برور از طالع
بود تا قمر واز طالع بیفکنند وشب مخالف هر کدام از اینها که قوی تر باشد دلیل خبر
باشد وبباید دانست که زحل صادق است ومریخ کاذب ومشتری صادق
وزهره کاذب است وشمس وقمر صادق اند وعطارد ومزاج کواکب گیرند وبعضی
او سه در اصل کاذب نهاده اند پس اگر دلیل خبر منصرف بود از کوکب راجع
یا از کوکبی که در برج معوج الطلوع بود یا در برج منقلب یا زائل وساقط باشد
خاصه که نحس باشد خبر دروغ بود واتصال قمر بنگر تا بکدام ستاره است اگر در
بعد از احتراق ورجعت ونظر کنان خبر حق است واگر بخلاف این بود
باطل بود واگر خداوند طالع در تحت الشعاع بود آن خبر پنهان ماند وبر همه کس

کس ظاهر نشود واگر خداوند طالع قمر ومعوج الطلوع بود دلیل بود که خبر درست
دیگر اندر ساعت وقت مسئله نگاه کن اگر سعد در جهای تحویل بود مثل سیم
وششم ونهم ودوازدهم خبر درست بود واگر خداوند ساعت در برج سعدی بود
خبر راست بود واگر در طالع برج ثابت یا ذو جسدین یا ماه بسعدی پیوندد وان سعد
ناظر بطالع خبر راست بود واگر در برج نحس بود خبر دروغ بود دیگر اگر طالع برج
منقلب بود که خالی آسیر بود یا ماه یا صاحب طالع منحوس بود یا راجع خبر دروغ
بود واگر ماه از عطارد منصرف بود وعطارد منحوس وراجع خبر دروغ است
واگر ماه به نحس پیوندد ونحس خداوند خانه ماه بود خبر دروغ بود واگر ماه بسعدی
پیوندد وان سعد راجع یا ساقط بود از طالع یا اندر هبوط بود خبر دروغ
بود واگر طالع برج معوج الطلوع بود وماه هم در برج معوج الطلوع بود خبر دروغ است
**مسئلة** در صدق خبر در دستوری صغری از منصور بن طلحه نقل کرده
اند که بعد از استماع خبر نظر کن بطالع وقمر پس اگر قمر متصل بکوکب باشد
در سائلی که در طالع باشد یا وتدی از اوتاد خبر صحیح است پس اگر متصل

بکوکب باشد در سابع خبر به پوشیده کردند و اگر متصل بکوکب باشد در رابع خبر ظاهر
نشود و اگر قمر متصل بکوکب باشد و در غیر این مواضع خبر درست و در این باب
دروغ میگوئیم **مثال** خبر رسید که شخصی بلاش حکومت لار داده حاکم از
بنده سؤال کرد که این خبر صحیح و حکومت بوی دهند یا نه ارتفاع گرفته شد
و طالع به اسطرلاب بود در صورت طالع جبر عطارد راجع بود و قمر به جدیت متصل
بزحل وی متصل بمریخ گفتیم این حرف درست و دیگر ولایت دشوار که اراد
انها بابت تطویل است گفتیم که خبر درست و خبر دروغ بود و حکم که کرده بودیم
درست شد **مسئله** خبر ریض غایب جست یا نه اگر پرسند از خبر مرگ
غایب یا بیماری غایب بنگر بخداوند طالع اگر ساقط بود از طالع و منحوس بود به خبر
بیماری درست یا زیانی رسیده بود که بدان سبب بود و اگر خداوند طالع
محترق بود و ماه در هشتم بود یا منحوس یا پیوسته باشد بخداوند هشتم خبر مرگ
درست بود **باب ع** در دلیلهای بیت چهارم **مسئله** در ملک و عقار
طالع و خداوندش دلیل خریدار بود و هفتم و خداوندش دلیل فروشنده و چهارم

ساعی ط ن
دلو ما طو
طالو
دو د ید ا
ها م اید ا
حالو
ان ط و

و چهارم و خداوندش دلیل آن چیز که میفروشند و دهم بهای آن اگر خداوند ساعت
یا خداوند طالع در برج هفتم بود خریدار حریص تر باشد در خریدن و اگر صاحب طالع
با خداوند هفتم متصل بود فروشنده حریص تر باشد اتصال خداوند طالع هفتم
بیکدیگر جمع و نقل نور ایشان دلیل بود بر تمام شدن بیع خاصه که با قبول بود و به نظر
دوستی که با تمام شدن ضعف یا بد و خرم شود خداوند چهارم چون منحوس بود
یا راجع یا در هبوط دلیل کند که انعقار ویران است و اگر سهم عقار صاحبش نحوس بود
نیز انعقار ویران بود و اگر خداوند چهارم سعد یا سعود باشد یا خداوند سهم عقار
سعد یا سعود باشد آن ملک آباد آن باشد و اگر خداوند طالع در هفتم باشد
یا صاحب هفتم متصل بود دلیل است بر آنکه آن سرای خریده شود و آن بیع باتمام
رسد **مسئله** اگر پرسند که این خانه که میخرم چگونه است پس باید دانست
که صاحبش چهارم و کوکبی که در وی است دلیل نیکی و بدی و نوی و کهنگی و مبارکی
و نامبارکی خانه است و طالع رهگذر است در خانه و موضع قمر دلیل در خانه
است و موضع شمس دلیل راحت و گناه که میان سرا است و موضع زهره دلیل خرمی خانه

و جایگاه عشرت و شادی و آیاجین و طرب و موضع عطارد دلیل مخزن و گنجینه و کتاب خانه
باشد و موضع زحل دلیل بخانه و جایگاه تاریک و کهنه بود و موضع مشتری دلیل
مجلسگاه و جایگاه عالی و بزرگ و جای ناز باشد و موضع مریخ دلیل مطبخ و خوان بخانه
است و موضع راس دلیل نردبان و موضع ذنب همه دانست **مسئله** اگر
پرسند که از خریدن این باغ یا این خانه یا این زمین نفع یابم یا نه اگر میان دلیل
سائل و مسئول عنه نظر مودت باشد و قبول منفعها یابد و اگر نظر عداوت باشد
دولت و منفعت یابد لیکن برنج و مشقت و اگر نظر مودت باشد و قبول نبود
کارها آسانی برآید ولیکن منفعت کم بسیار نبود و اگر عداوت و رابود هیچ خیری
و هیچ منفعتی نیست **مسئله** اگر پرسند که همسایگان داود این عقار
یا نه و اگر دارند خوبند یا نه پس بنگر بطالع که دلیل همسایه است اگر سعد اندر
طالع باشد همسایگان انعقار مردم خوب و صالح باشند و اگر نحس اندر طالع باشد
همسایگان دنو و خاین باشند و اگر اندر طالع سعد باشد مستقیم همسایگان
پایدار بوند و اگر سعد راجع بود ناپایدار بوند و اگر استاره نحس و مستقیم بود

بود همسایه دنو و پایدار بود و اگر راجع بود دزد و ناپایدار بود و از آن مکان بروند
**مسئله** اگر پرسند که اندران ضیاع درخت بود یا نه بنگر بوسط السماء
اگر کوکب سعد باشد در آن ضیاع درخت بسیار بود و اگر آن سعد مستقیم بود
درخت پایدار بود و اگر آن سعد شرقی بود درختان باردار بود و روز افزون
باشد و اگر آن سعد مغربی بود آن درختان اندک و بی بار باشند و اگر آن سعد
راجع باشد درختان بار ندارند و کنده شوند و اگر اندر وسط السماء کوکب
نحس باشد اندران ضیاع درخت اندک باشد و اگر آن نحس راجع باشد
آن درختان بار دار نباشند و اگر در وسط السماء کوکب نباشد بنگر اگر
خداوند وسط السماء بوسط السماء ناظر باشد در آن ضیاع درخت بسیار بود
و اگر خداوند وسط السماء شرقی یا صاعد باشد آن درختان بسیار بر میوه
باشند و اگر مغربی یا هابط باشد اندک بر باشند و اگر خداوند وسط السماء
بوسط السماء ناظر نبود در آن ضیاع درخت نبود **مسئله** اگر پرسند
که در آن ضیاع نبات یعنی درخت بی ساق بود یا نه بنگر به هفتم اگر کوکب

سعد بود نبات بسیار بود و اگر سعد آن شرقی بود یا صاعد آن نبات که نفع
بسیار بود و اگر آن سعد غربی بود یا هابط یا سوخته آن زیان نکند و اگر
نحس آن سعد بگرد از تربیع یا مقابله یا مقارنه آن نبات را آفت رسد
پس اگر آن نحس زحل بود آفت از آب یا از سرما یا از کرم یا از ملخ بود و اگر
از مریخ بود آفت آن از بی آبی بود یا از گرمی و اگر در هشتم سعد باشد
و نحس باشد در آن ضیاع نبات کم بود و غله محصل کم دهد پس اگر در هفتم
کوکبی نباشد بنگر بخداوند برج هشتم اگر بهشتم نگرد اندر آن ضیاع
نبات بود و اگر ننگرد اندر آن ضیاع نبات نبود آنگاه بنگر به برج چهارم اگر
در آن سعدی باشد آبادان باشد و اگر نحس باشد خراب بود و اگر در
برج کوکبی نبوده باشد بنگر اگر صاحب برج برابر ناظر باشد آبادان
باشد و الا ویران باشد مسئله اگر پرسند که آن ضیاع هموار است
یا نه و آب دارد و بکوه متصل است یا نه بنگر اگر برج چهارم آتشی بود
ضیاع بکوه متصل بود یا زمین پرسنگ بود و فراز و نشیب در آن بود و اگر برج

برج سوم خاکی بود و از زمین هموار بود و از زمین نرم و خوش زراعت بود و اگر برج چهارم
بادی بود آن صفت برهم نیز بود ولیکن نبات نباشد و اگر برج سوم آبی بود آن
زمین آب خیز بود یا در حوالی آن آب باشد مسئله اگر پرسند که این
خانه بها و قیمتی بسیار است یا نه بنگر بدان کوکبی که اندر وسط السماء بود
عطیه کبرای وی بنگر که چند است بعدد هر سالی صد درم بشمار بهای ضیاع
قدر بود و اگر آن کوکب که در وسط السماء است در شرق باشد بعدد سالهای
صغرای او هر سالی صد درم جمله جمع کن قیمتش همان باشد و اگر
در منزله حف باشد بعدد هر سالی از سالهای صغری بیست درم جمله
چندانکه شود قیمتش همان باشد و اگر آن ستاره که در وسط السماء است
در هبوط یا سوخته باشد بنگر بخداوند وسط السماء و از وی حکم کن همچنان
که گفتیم بشرط آنکه خداوند وسط السماء ناظر باشد بعاشر و اگر
ناظر نبود بعاشر سالهای صغرای وی حساب کن و هر سالی پانزده درم
قیمت آن ضیاع باشد و در این باب مثالی نیز بگوییم مثال

سائلی سؤال کرد که میخواهم که خانه بخرم این کار برآید و بتوان خرید و قیمتش بسیار
باشد یا نه حالات آنرا بیان کن طالع وقت گرفتیم و زایچه طالع مرا بدین صورت گفتیم
که این خانه کوچک است و تاریک و رهگذرش کوچک و باریک باشد از آن حیثیت
که زحل در طالع است و دیرینه و هزار و بکار نه باشد بجهة آنکه موضع زحل دلیل است
باد و خانه و زحل دلیل دیرینه است پس پرسیدند که این خانه همسایه دارد یا نه
گفتیم همسایه دارد از آن حیثیت که طالع و کوکبی در او است دلیل همسایه است
و چون زحل کوکب نحس است گفتیم همسایه بدی بود و نود و دو اعتبار و چون
روز بود که زحل مستقیم شده بود گفتیم که این همسایه باید از بود
و از آن همسایگی برفتد و قیمتش گفتیم که یکصد و بیست محمدی عراقیست
از آن حیثیت که عطیه کبرای آفتاب یکصد و بیست سالست بهر سالی صد
دینار گفتیم دوازده هزار دینار که آن یکصد و بیست محمدی بود پس چنین
این نشانها درست گفتیم گفت بنگر که این بیع برآید یا نه پس نظر بصاحب
طالع کردیم عطارد بود در سیم گفتیم صاحب این خانه در سفر است و چون در سیم

در برج که حقیقت رجعت گفتیم در این سفر رنج است و بیم دارد که
بشهر دیگر برود غریب جدا که اگر روی بوطن آورد اندیشه میکنیم که میل وطن و خانه
خود دارد و چون در رجعت روی بجد دارد گفتیم از شهر غریب بشهر دیگر خواهد
رفت و چون صاحب طالع و با صاحب چهارم نظر بمقابله دارد و صاحب چهارم
مشتری است سعد در سوم و صاحب طالع که عطارد است برج در اوج است
و نیز خداوند هفتم است مشتری ولیکن قبول نیست از آن حیثیت که هیلاج
در حظوظ دیگری نیستند گفتیم احتمال دارد که این مشتری بدشواری
برآید و دیگر نشانها و خبرها که گفته بود همه صدق آمد در این مقام اینجا
مناسب بود مسئله اگر پرسند که این بیع برآید یا نه اگر چه فائده
کلیه از پیش گفتیم لکن بر تو ظاهر سازیم بنگر بخداوند طالع اگر بهفتم بخداوند طالع
اتصال دارد آن بیع برآید خاصه که با قبول بود و اگر اتصال نبود بنگر اگر
سعد در سوم بود و ماه با صاحب طالع یابد و آن سعد اتصال داشته باشد
آن بیع برآید و انقطاع بدست خداوند مسئله افتد و آن بهتر باشد که بیان

ایشان قبول بود و اگر اندر برج رابع کوکبی نباشد اگر صاحب برج رابع ناظر باشد
و قمر بصاحب برج رابع اتصال بود آن بیع برآید **مسئله** در اجاره طالع
دلیل موجر سائل و هفتم مستاجر و عاشر دلیل بدل اجاره و صاحبان هر یک
دلیل آن برج باشند پس بنگر سهم استاره و صاحبش اگر مقبول و سعد بود
بطالع ناظر دلیل منفعت در اجاره گرفتن و دیگر چیزها همچون احکام مبایعه
ضایع است **مسئله** در عاقبت کار اگر پرسند اندر این کار که هستم عاقبت
این چگونه باشد بنگر اگر در برج رابع کوکب سعد باشد و راجع و محترق و اندر هبوط
نبود عاقبت کار بخوبی و سعادت باشد و اگر در برج رابع نحس بود عاقبت بدی
و هلاک بود و اگر در برج رابع هیچ کوکب نبود بنگر اگر صاحب برج رابع برابع ناظر باشد
و منحوس نبود عاقبت کارش بخوبی بود و اگر صاحب رابع برابع ناظر نباشد
بنگر بدان برج که صاحب رابع در وی است اگر خداوند برج قوی حال باشد
و ناظر بصاحب طالع یا بصاحب رابع عاقبت کارش بخیر بود بهتر از
اول بود و اگر خداوند طالع قوی حال بود و خداوند خانه اش ضعیف اول

اول بخیر کارش بد و عاقبتش میانه و اگر صاحب طالع میانه ساقط بود و بصاحب برج
حق بنگر و پس بنگر بماه و صاحب خانه ماه اگر هر دو سعد باشند اول کار خوب بود
و عاقبتش خوب بود و اگر ماه منحوس و خداوند خانه ماه سعد و بالعکس که اول
کار بد بود و آخر کار خوب بود و در این باب نیز مثالی گوییم نظر کردیم آنکه سائل
از عاقبت کار خود سئوال کرد زایچه طالع بدین صورت شد نگاه کردیم در برج
کوکب سعد و پس نظر کردیم کدخدای طالع در خانه خود است عاقبت کار خیر از آن بگذرد
که خداوند طالع قوی حال است و خداوند خانه اش نیز خود است و قوت دیگر دلیل
گفته شد همه صورت شد **مسئله** اگر سائل سئوال کند که اندر این کار که هستم
پایدار باشد یا نه بنگر بصاحب طالع و بماه و خداوند خانه حاجت اگر ایشان را
در برجهای ثابت یابی دلیل باشد بر پایداری این کار و اگر دلیل در برج منقلب
بود دلیل ناپایداری باشد و زود گشتن از حال بحال و شتاب زده کی بود
از آن کار و اگر دلیل ناپایداری باشد در برج ذو جسدین عاقبت کار
میانه بود **مسئله** در حال پدران برج چهارم و خداوندش و شمس و زحل

و مشتری و ارباب مثلثات برج چهارم دلیل حال پدران بود و چون در اوتاد باشد
و نیکحال دلیل کند بر سعادت و رفعت و نظر ارباب سعدان نیز دلیل حال پدران
بود و اگر به نحسان نگرند بقدر نحوست ضعف و درویشی او و در برج
دلیل هلاک مال پدران بود و خداوند حد سعد دلیل تندرستی پدر بود یا از آدم
و خداوندش دلیل مرگ به هشتم و به چهارم است **باب ۵** در دلیلهای
بیت پنجم اگر پرسند از معشوق و خواهند که بدانند که معشوق دل
بجانب وی دارد یا نه بنگر بصاحب پنجم اگر در اوتاد بود حکم کن که
دل بتو دارد و اگر بر خلاف بود طمع باید بریدن و اگر در اوتاد بود ساعتی
در میان ایشان اندک ملول باشد و زود بصلاح انجامد و اگر در زوایل
بود هرگز با هم نسازند و بصلاح نرسند **مسئله** اگر سعدی یا نحسی
پرسد که او را فرزند صالح بود یا نه اگر صاحب طالع در پنجم بود یا با صاحب
پنجم متصل بود و از نحوس و احتراق بری باشند دلیل است که فرزند
بیاید خاصه بعد از مدتی و اگر صاحب پنجم در طالع باشد و سعد بود دلیل است

است که بزودی فرزند آید و اگر مشتری در اوتاد باشد و منحوس نبود و شرقی دلیل
فرزند بود زود و غربی دلیل بود که دیر او را فرزند آید و اگر منحوس بود فرزند نباشد
و اگر قمر به نحسی متصل بود هرگز حمل نباشد و اگر سعدی در خانه پنجم بود فرزند
بود و اگر در طالع سعدی بود یا در پنجم و ماه بصاحب طالع بدون سعد اتصال
دارد بگوی که فرزندان نباشد و اگر صاحب طالع در طالع یا در یازدهم یا پنجم
با مشتری نظر دارد و مشتری در خانه های نیک بود سائل را فرزند شود برفوری
و اگر صاحب طالع در چهارم بود یا در هفتم و مشتری نیز در جایگاه خوب باشد
فرزند باشد لیکن بتاخیر و اگر صاحب طالع ساقط باشد و ماه نیز منحوس
باشد و در طالع یا در پنجم یا در هر دو کوکب نحس باشد دلیل کند که ایشان را
فرزند نشود و اگر طالع برج آبی بود و سعد اندر وی بود یا در پنجم و صاحب
طالع منحوس نباشد دلیل کند که فرزند ایشان بسیار باشد و اگر خداوند
پنجم و خداوند ساعت و قمر اندر برجهای نر باشند دلیل پسر باشد
و اگر در برجهای ماده باشند دلیل دختر است **مسئله** اگر کسی

بامتحان سؤال کند که مرا فرزند هست یا نه بطریق که در مسئلهٔ سابق ذکر کردم
نظر کنند مسئله اگر زن یا شوهر سؤال کند که مرا فرزند که نباشد
عیب از زن است یا از مرد بنگر اگر خداوند طالع منحوس باشد و ماه مسعود
و پرسنده مرد باشد عیب از مرد است و اگر سائل زن بود اگر صاحب طالع
منحوس بود و ماه نیز منحوس بود و صاحب هفتم مسعود باشد عیب از زن
باشد لاکن همیشه در مسئلهٔ زن و شوهر ماه و زهره دلیل زنند و آفتاب
دلیل مرد باشد اگر پرسنده زن بود خداوند طالع دلیل زن بود و خداوند
هفتم دلیل مرد باشد و صاحب هفتم با ماه و زهره دلیل زن باشند پس
بنگر اگر دلیل مرد ضعیف باشد عیب از مرد بود و اگر دلیل زن ضعیف
بود عیب از زن باشد مسئله اگر سؤال از آبستنی کند اگر خداوند
طالع و خداوند هفتم و قمر یکی از اینها در پنجم باشند تا تدبیر ستاره که هست
که اندر وتدی بود یا خداوند طالع متصل بکوکبی مقبول سعد یا قابل تدبیر
قمر ستاره سعد بود دلیل بود بر آبستنی و اگر خداوند پنجم در طالع یا در وسط

السماء خاصه که خداوند خانهٔ قمر اندر وتدی بود بر آبستنی درست بود و اگر
خداوند پنجم در مقارنهٔ نحس باشد نیز باز اتمام نشود و اگر سعد با محترق و
منحوس در مقارنهٔ نحس نباشد باز با تمام رسد و اگر صاحب پنجم منحوس
باشد بنظر یا در خانه باشد که ضعیف باشد دلیلست بر فساد فرزند و قمر
و خداوند ساعت نیز شریک سازد در این باب اگر قمر ممتلی نور باشد و ناظر
بود بمریخ دلیل تباهی فرزند بود و آفت زن و همچنین اگر مریخ بزهره ناظر باشد
و زهره در جایگاه بد باشد خاصه در عقرب دلیل سقط حمل است و اگر طالع
برج ذوجسدین بود یا در طالع دو کوکب سعد بود دلیل است که در شکم دو
فرزند بود و اگر صاحب طالع و صاحب پنجم و ماه هر سه قوی حال باشند حکم بر
تمام شدن فرزند بکنند مسئله چون مشخص گردیده بود لابد مذکور که
حمل هست اگر پرسند که فرزند در شکم است که چند ماه هست از صاحب
پنجم و قمر و صاحب ساعت هرکدام که از کوکبی منصرف باشد دلیل
بود اگر انصراف از مقارنه بود یکماه بود از تسدیس سه ماه یا شش ماه بود

و اگر انصراف از تثلیث و تربیع بود چهار ماه یا پنج ماه بود و اگر انصراف از مقابله
بود هفت ماه بود دیگر بگیر از درجهٔ برج هفتم تا خداوند خانهٔ هفتم
و جمله جمع کن و هر سی درجه یکماه بود و هر چه از درجه کمتر باشد هر درجه
یک روز حساب کن و جمله را جمع کن هر قدر که ماه و روز بود آن قدر است که
بچه در شکم مادر است مسئله اگر سؤال کنند که بچه در شکم نر است
یا ماده بگو که این از ممنوعات است چنانکه خدای تعالی میفرماید ویعلم ما فی الارحام
این دلیل واضح است که غیر از خدا کسی دیگر نداند و اما بطلمیوس و ابرخس
در این باب حرف گفته اند و منجمان اسلام مثل ابومعشر بلخی و استاد ابوریحان
بیرونی متابعت و پیروی کرده اند و قانونی ساخته اند و کرمی السهام و جمیع
اعلام تیری تیار کلستانی انداخته اند از این چند کلمه گفته اند
پس اگر پرسنده که این بچه نر است یا ماده بنگر کدخداوند طالع و خداوند پنجم
اگر در برج نر باشند بچه نر باشد و اگر در برج ماده بود دختر باشد باز
بنگر بطالع اگر شرقی بود فرزند نر باشد و اگر مغربی بود دختر باشد

باشد و دیگر بنگر بروز از درجهٔ صاحب خانهٔ ماه تا درجهٔ ماه و درجهٔ طالع بروی
بیفزای و از طالع سی سی بیفکن و اگر سهم در برج نر بیفتد پسر بود و اگر در برج ماده
بیفتد دختر بود و شب از درجهٔ ماه بگیرند تا درجهٔ صاحب خانهٔ ماه و درجهٔ طالع
بروی بیفزا و از طالع بیفکن دیگر از اینها صاحب طالع و صاحب پنجم اگر هر دو در برج
مذکر باشد نر باشد و اگر در برج مونث بود دختر بود و اگر یکی در برج مذکر و یکی
در برج مونث بود بنگر بقمر تا بکدام ناظر است حکم از وی کن مسئله
اگر پرسند که ولادت بروز باشد یا بشب بنگر بطالع و صاحبش و خداوند
ساعت و قمر و کوکبی که در طالع باشد اگر یکی از اینها که قوی‌تر باشد با همه در برج
نهاری باشند ولادت بروز واقع باشد و اگر در برج شبی باشند بشب باشد
و اگر بعضی در برج نهاری و بعضی در برج شبی باشد هر کدام که قوی‌تر باشد
حکم از آن باشد و نیز باین سهم نگاه کن بگیر از درجهٔ پنجم تا درجهٔ صاحب
پنجم و درجهٔ طالع بروی افزای و از طالع بیفکن که کجا برسد بنگر اگر
برج روزیست بروز آید و بشب باشد و اگر برج شبی است بشب آید دختر

باشد **مسئله** اگر پرسند که بچه تا کی شود بنگر بخداوند پنجم یا با آفتاب
یا مریخ یا صاحب پنجم که قران کنند آنوقت وضع حمل باشد و اگر آفتاب
یا مریخ از صاحب پنجم دور بود بنگر بصاحب ساعت و بماه تا کی قران کنند
با صاحب پنجم آنوقت وقت وضع حمل باشد و هر وقت که سعدی بسهم ولد
اتصال کند وقت ولادت باشد یا هر وقت که تسییر سهم بدرجه خانه الولد
رسد ولادت باشد و در این باب نیز مثالی گوئیم **مثال** سائلی سؤال
کرد که حمل دارم یا نه ارتفاع گرفتیم و دیدیم که طالع بین سؤال شد چون
خداوند خانه پنجم زحل است و در طالع است و قمر در وتد عاشر و دلیلست
که حمل باشد و چون قمر از زهره منصرف است بنظر تسدیس گفتیم
کر کیه نه ماهه است پس پرسید که نر باشد یا ماده چون خداوند طالع در برج نر
بود و خداوند پنجم نیز در برج ماده گفتیم دختر باشد پس پرسید که بار با نام رسد
یا نه چون صاحب پنجم در زحل بود و نحس و صاحب طالع در حضیض بود
ولیکن قمر در وتد عاشر بود رو به برج حمل داشت که نیز ره اوست و در خلد

ور زحل روی بمیزان داشت که اوج اوست گفتیم محمد است که وضع حمل بوقت
خود واقع شود و چون بهر دو در برج لیلی اند وضع در شب واقع شود و احکام درست
آمد **مسئله** اگر سؤال از رسول کنند بر آنکه خداوند پنجم دلیل
سؤال است و قمر انباز او و آن کوکبی که خداوند پنجم و قمر بدو پیوند
معنی او پیغام بود پس چون خداوند طالع و قمر بخداوند هفتم پیوسته یابی
بآن حکم کن که رسول بمقصد رسیده و اگر منصرف یابی حکم بر انصراف
رسول کن و اگر خداوند پنجم یا قمر بطالع آیند دلیل آمدن رسول
باشد و در این نیز مثالی گوئیم **مثال** در روز دوشنبه سؤال
در نمود نواب آصف جاهی که ناظرم بشهر رفته کی باز آید ارتفاع گرفته شد
و طالع بدین طریق صورت یافت چون قمر منصرف بود از مشتری و مشتری
راجع بود گفتیم مراجعت نموده و از شهر بیرون آمده پس پرسید به
که کی خواهد آمد نگاه کردیم بزهره که صاحب شرف طالع بود ناظر بود بطالع
و قمر در شب دوشنبه بیک عشر بوی متصل میشد گفتیم انشاء الله بیک عشر

دوشنبه خواهد آمد و چنان شد **مسئله** یعنی مثال دیگر سؤال کرد حاکم لار از آنکه
او فرستاده بود بشیراز از ادار شیراز مراجعت کرده و مرخص شده یا نه و خبر نوشته‌ها
بیاورد یا نه ارتفاع گرفته شد و درجه آفتاب بر مقنطره ارتفاع گذاشته
دار زور اسطرلاب به صورت درست شد گفتیم که چون قمر از صاحب
منصرف شده رسول از آنجا که بود باز گشته و از آنکه صاحب پنجم در
طالعست گفتیم که رسول آمده یا در این روز خواهد رسید و چون مشتری
در طالعست و راجع گفتیم در لار توقف نخواهد کرد و بجای دیگر خواهد رفت
و این سؤال در روز دوشنبه بیست دویم شهر رمضان المبارک سنه ۱۰۳۶
بود وقت عصر در سؤال از نامه و مکتوب چون کسی را نامه آمده باشد و خواهد
که بداند در این نامه چه نوشته شده قبل از خواندن و از دیدن که آمده بود که
طالع درست کن پس دلیل طلب کنند و دلیل خداوند طالع و آن کوکب که قمر از وی
منصرف است و دلیل آنکس است که نامه فرستاده و آن کوکب که قمر بوی
پیوندد و خداوند هفتم دلیل آنکس بود که نامه بدو نوشته باشند و جایگاه

قمر و عطارد دلیل نیکی و بدی نامه است اگر نیک حال باشند دلیل نیکیست
و اگر نکس باشند بر عکس است و نگاه کن که در کدام خانه بود از طالع که خبر از
آن جنس بود چنانکه دهم از سلطان و ششم از بندگان و بیماری و چون
قمر منزل دوستی طالع بود در نامه خرمی باشد و نظر دشمنی مخالف آن
بود و بنگر باه اگر اندر وتدی یا ما هرا اتصال و انصراف تربیع بود یا مقابله
دلیل بود که اندر آن نامه سخنان بزرگ بود و نیز بنگر تا ماه از کدام ستاره
منصرف است اگر ماه از سعد منصرف بود و آن سعد اندر برج شرف بود آن از ارباب
سلطان آمده باشد یا از مردی بزرگ آمده باشد و اگر ماه از نحس منصرف بود
از کسی بمقدار آمده باشد و اگر ماه منصرف از آفتاب باشد از سلطان
آمده باشد و اگر از عطارد منصرف بود از دبیر یا از شاعر یا از نقاش
آمده باشد و اگر ماه با عطارد اندر حد بوند یا در طالع بوند اندر آن نامه
حدیث سلامتی بود و دیگر فی و صلاح و دیگر بنگر باه و عطارد که همیشه
دلیل نامه و خبر اند از این دو ستاره هر کدام که اندر وتد بوند یا ناظر بوند

بطالع اگر کوکب دلیل آن نامه بود انگاه بنگر به دلیل اگر در برج دوم بود از طالع یا از برج
دوم بود از خانهٔ حملش اندر آن نامه حدیث مال بود و اگر در برج سیم بود از
طالع یا از خانهٔ خویش اندر آن نامه حدیث دوستی بود و برادری و سفر تو
و اگر دلیل اندر طالع برج چهارم طالع یا اندر برج چهارم خانهٔ خویش بود اندر آن
نامه حدیث پدر و پدر و خانه و زمین بود و نامه از کسی آمده باشد که از آن از
در بزرگتر باشد و اگر دلیل اندر برج چهارم و پنجم از طالع یا از خانهٔ خویش
بود آن نامه از فرزندان آمده باشد یا از کسی که بجای فرزند است و در
آن نامه حدیث شادی و طرب بود و اگر دلیل در برج ششم منحوس بود نامه
از بیماری بود یا اندر آن نامه حدیث بیماری بود و اگر دلیل در برج هفتم نامه
از زن بود یا شوهر یا از شوهر بود بزن یا از شرکت و ضد باشد و گم شده
بود و اگر دلیل در برج هشتم بود در نامه حدیث میراث بود و مال میراث بود
و خوف از کسی داشته باشد و اگر اندر هشتم طالع منحوس بود اندر آن
نامه حدیث مال میراث و هلاک شده بود و اگر دلیل اندر نهم بود نامه از

از دوستان بود و در آن نامه حدیث پند و نصیحت و سفر و دین بود و اگر دلیل
اندر دهم بود نامه از بزرگی بود و در آن نامه سخن سلطان و اهل حکم
بود و اگر دلیل در یازدهم بود از طالع یا از خانهٔ خویش نامه از دوستی با جاه
و قدر و همت و اندر آن نامه سخنی باشد که شاد کند و امیدی که دارد
از آمدن آن نامه بر آید و اگر دلیل در برج دوازدهم بود نامه از بنده
بود یا از دشمن و دیگر بنگر بان ستاره که ماه بوی متصل است و بدان
ستاره که ماه از وی منصرف است اگر این دو ستاره بیکدیگر ناظر اند
به تثلیث و یا تسدیس آن نامه از دوستی آمده باشد و اندر آن نامه خبر نیکو
ئی و آرزومندی باشد و در تربیع سخن آزرده بود نیک یا بد و اگر
از مقابله بود حدیث خصومت بود و همواره باه و مطالعه بنگر اگر منحوس
بوند هر دو در آن نامه سختی باشد که غمناک گرداند و اگر یکی از این دو
منحوس و دیگری سعد بود اندر آن نامه سختی نباشد که شاد گرداند
و یا غمناک کند و در این باب نیز مثالی بگوییم و این مثال از برهان الکفا

یا نشیم و نوشتیم **مثال** طالع سرطان یا نشیم و خداوند در ماه و منصرف از
آفتاب و متصل بمشتری دلیل کند که نامه از مرد بازاری از آنکه مشتری
بزیر شعاع آفتاب است و اگر مشتری و تمال بود بگفتیم که نامه بسوی معتبر بوقت
و چون ماه دلیلت و اندر خانهٔ امید دوستان است نامه از دوست است
بسوی دوست است و اندر آن نامه امید و طمعی است و از آنکه مشتری ضعیف است
دلیل کند که این نامه سودی آمده است و توانائی گفتن ندا سعد که بامید وفا کند
و هر دو اسلوبکجا دیدار بود زیرا که هر دو در یک برج بند و از آنکه عطارد برجی
نحوس است و مشتری همی بسوزد و از آنکه طالع برج منقلب است حاجت ایشان
بر آید از یک دیگر و آنچه مؤلف گفته در مسئلهٔ رسول اعاده شود که طالع شد
چون از آفتاب منصرف است گفتیم این نامه از سلطان است و چون
مشتری متصل است گفتیم بجانب معتبر بوقت و آن حاکم لار است و چون
قمر در پنجم خانه است که روی بزیرهٔ خفد اسعد در نامه عطارد در وتد هفتم
جامع زهره دلیلت که در نامه سخنهای خوب بوده باشد و از زنان بزرگ به دیده رسیده

رسیده باشد و با مدلول زنی بزرگ این مطلب حاصل باشد دیگر از مؤلف پرسیدند
که قاصد نامه آورده حقیقت از ابکون طالع نوشته شد **باب** در دلایل
چیت ششم طالع و خداوند شش دلیل بر بیمار است و ششم و صاحبش و قمر و کوکبی
که از صاحب ششم منصرف است دلیل است بر مرض و ششم و صاحبش دلیل
مرض است و چهارم و صاحبش و آن کوکب که قمر از وی منصرف است و اثنی
عشریهٔ قمر و صاحب خانهٔ قمر و قابض تدبیر ماه پس همه دلیل عاقبت است و طبیب
از هفتم چنانکه معالجه کردن و دارو ساختن از نهم و خداوندش و نفذ ا
دوند و منفعت دارو از دوم و از خداوندش و نهم اشاره و حرکت از هشتم
و خداوندش و سبب مرگ از هفتم و خداوندش و اندر این دلیلها نگاه کن
در حسب و بر موافقت و مزاجها سعد و سعود و نحوس حکمران باشد **مسئله**
چون طالع دلیل بر تن بیمار بود اگر در طالع کوکب سعد بود و صاحب طالع و تمال
بود آن بیمار شفا یابد و اگر برخلاف این بود بیماری دراز کشد و برج
وسط السماء و اولدت بر حال بیمار کند و اگر در این حال کوکب نحس باشد یا خداوند

برج قوس بود در آن بیماری بماند و برج ششم دلیل علت است اگر آنجا کوکب سعد بود
دلالت صحت بود و اگر کوکب نحس بود بر عکس و برج چهارم دلیل دوا و دارو باشد
و اگر در آنجا کوکب سعد بود علاج پذیر بود مسئله اگر سؤال کنند که بیماری
از چه علت است بنگر به برج ششم که کدام کوکب در اوست اگر زحل بود علت سودا
و مشتری از تباه شدن مزاج و مریخ از خون و تب بود و شمس از درد دل و سر
بود و زهره از عصب و عطارد از خفقان و قمر از درد معده و رعشه بود
مسئله اگر پرسند که مادهٔ علت از چیست اگر صاحب طالع در اول
یابی علت از بسیار خوردن است و اگر در سیم یابی از جایی بلند افتاده است
و اگر در چهارم یابی از حاجت کاه رنجور شده باشد و اگر در پنجم یابی از بسیاری
و شراب خوردن است و اگر در ششم یابی او را چیزی داده باشند و اگر در
هفتم یابی از جنگ و گفتگو با زنان و انبازان که ضد اگر در هشتم یابی او را هم
ترس و دیدن عجایب و در نهم از بسیاری روزه و در دهم از خوف
پادشاه یا از سموم یا از گرما و اگر در یازدهم از گزیدن مار و عقرب و جایی

و جایی افتاده و در دوازدهم از بند و زندان بود مسئله اگر سعد
در طالع باشد مریض صحت یابد و اگر سعد در هفتم باشد علاج طبیب موافق بود
و با معالجه صحت یابد و اگر نحس در هفتم باشد یا هفتم منحوس باشد طبیب خطا
بکند پس قول الطبیب باید که است و قول طبیب دیگر باید گرفت چنانکه بطلمیوس
در صد کلمه می‌گوید اذا کان السابع وصاحبه منحوسین وتمّا
قد تعلیل فاستبدل لوا الطبیب آخر و اگر نحسی در وسط
السماء بود دلیل است بر تباهی حال بیمار و چیزهای زیان کار آرزو کند و اگر در
وسط السماء سعد بود بیمار دارو و غذاهای نافع میل کند مسئله
اگر پرسند که بیمار مریض از تن بود یا از جان نظر کن بطالع و قمر که دلیل
تن است و صاحب طالع شمس و صاحب برج قمر که دلیل بر روح است پس اگر
طالع یا قمر منحوس باشد یا به نحسی ناظر بود مرض بر تن بود و اگر صاحب طالع یا
صاحب برج قمر منحوس بود مرض بر روح بود و اگر هر دو منحوس بوند یا به نحسان
ناظر بوند مرض بر تن و جان هر دو بود مسئله اگر خداوند خانهٔ ششم

تحت الارض باشد بیماری پنهان باشد اندر باطن و اگر خداوند ششم فوق الارض
باشد بیماری در ظاهر باشد مسئله اگر کسی پرسد که این بیمار
در کدام اندام است بدان بنگر کوکب که ماه از وی منصرف شده و بصاحب ساعت
اگر با اول برج بود بیماری از سوی گردن و سینه بود و اگر میانه بود بیماری از شکم
و گرده بود و اگر در آخر برج باشد بیماری از پایها باشد و اگر این دلیلها در برج
حمل باشد بیماری از سوی چشم و روی باز باشد و اگر در برج ثور باشد بیماری
از سوی گلو و رنجه و آنچه بر گردن حادث بود و اگر دلیل در برج جوزا باشد
بیماری از سوی دست و انگشتان و بازوها باشد و اگر دلیل در سرطان باشد
بیماری از سوی سینه و پستان و شش و رود باشد و اگر دلیل در اسد باشد
بیماری از سوی معده و پشت کوژی باشد و اگر دلیل در سنبله بود باشد آن
بیماری از سوی کمرگاه و حجابهای درون و حمولت ریختن باشد و اگر در میزان باشد
بیماری از سرین و نشستگاه شب یا اسیر و فتق و القوه باشد و اگر در عقرب باشد
بیماری از سوی ذکر و فرج و خصیه و مثانه و میانهٔ ران بود و اگر دلیل در برج

در برج قوس بود بیماری از سوی ران و اعصاب بود و افتادن از بالا و حیوان و دواب
و چهارپای و اگر دلیل در برج جدی بود بیماری از سوی زانو و عصبها و بیخ زانو بود
اگر دلیل در برج دلو بود بیماری از سوی ساقهای پای و افتادن بچاه بود و اگر دلیل
در برج حوت بود بیماری از سوی سر انگشتان پای بود و شل خواب رفتن پای و غیره
و درد کعب پای و عاقل داند که این نیز فضلی بود در توافق بروج آفاقی و انفسی و غیره
مسئله اگر پرسند که این بیماری از دیر بازست یا از نزدیک
بنگر بخداوند طالع و بدان کوکب که ماه از وی منصرف شده اگر شرقی باشند
بیماری نو و اگر مغربی باشند بیمار دیرینه بود مسئله اگر پرسند
که این بیمار مرد است یا زن اگر دلیل در برج مذکر باشد مرد است و اگر
در برج مونث باشد زن است و اگر مقابله کوکب مذکر یا مونث باشد
زن باشد و اگر کوکب دلیل شرقی باشد مرد است و اگر مغربی زن است
مسئله اگر پرسند که این بیمار به شود یا نه بنگر بصاحب
طالع و با ماه و به درجهٔ طالع اگر هر سه دلیل منحوس باشند و صاحب ششم ناظر بود

بطالع از جای بد دلیل بود که بیمار بمیرد و اگر صاحب طالع و قمر در وتد باشند یا بطالع
ناظر و تحت الشعاع نباشد دلیل است بصحت و اگر دلیلی که گفته شد بعد از آن
متصل شود بسعد دلیل صحت است و اگر دلیل تحت الارض باشد و متصل بکوکبی
باشد که در وسط السماء است دلیل صحت است مگر آن کوکب محترق باشد
که دلیل هلاک بود و اگر قمر فوق الارض باشد و بکوکب تحت الارض متصل
شود و منحوس دلیل هلاک بود و اگر قمر و صاحب طالع متصل بود یا ناظر بهر جهت و زائد
النور والعدد باشد لکن بیمار صحت یابد و اگر صاحب طالع هشتم یعنی خداوند هشتم
متصل بود و قمر ناقص باشند بمیرد و اگر صاحب هشتم در طالع باشد و
صاحب طالع یا قمر منحوس باشد بمیرد و اگر صاحب هشتم در طالع و نحسی بر او ناظر
و قمر منحوس دلیل موت باشد و در باب بیمار بهتر آن باشد که صاحب طالع
بسعدان ناظر باشد و بجایگاه نیکو بود و اگر بنحسان ناظر بود و در وتد بد باشد
و تباه تر آن باشد که نظر تربیع و مقابله و مقارنه بود و اگر صاحب بیت قمر سعد
باشد یا بقمر ناظر و قمر بجایگاه نیکو باشد از طالع و از صاحب طالع نیز سعد بود

بود و بطالع ناظر دلیل باشد بر صحت یافتن از مرض و موافقت دارو **مسئله**
بنگر بقمر در وقتی که به نحسی برسد بجد یا بنور بیمار را شدت بود و سختی و هر وقت
که بسعدی رسد بجد یا بنور سعادت و عاقبت پدید آید پس بنگر بروز اول
و چهارم و هفتم و نهم و نوزدهم و بیست یکم و بیست چهارم چون قمر بدین روزها
بشعاع یا بجد نحسان برسد بحران بود و دشواری و سختی زیاده شود و اگر بشعاع
یا بجد سعدان رسد بحران خوب بود و مبارک باشد و راحت پدید آید پس
اگر در ابتداء علت یا وقت سوال بر موضع قمر شصت درجه یاد کند به
تسدیس الیسر رسد و چون نود درجه یاد کنی به تربیع الایسر رسد و چون صد و بیست
درجه یاد کنی به تثلیث الیسر رسد و چون صد و هشتاد درجه یاد کنی بمقابله رسد
و چون دویست و چهل درجه یاد کنی به تثلیث ایمن رسد و چون دویست و هفتاد
درجه یاد کنی به تربیع ایمن رسد و چون سیصد درجه یاد کنی به تسدیس ایمن رسد
و چون سیصد و شصت درجه یاد کنی بهمان محل برسد که در وقت مرض بود
یا در وقت سوال باید که این مواضع نگاه دارند و بترصد بوده باشد در آن

وقت که قمر بدین موضع برسد و اگر به نحسی متصل شود بیمار را خطرها باشد خاصه که این
مواضع درجه احتراق بود یا یکی جوزهرین در آنجا باشد و اگر سعدی بدین مواضع
نور افکند یا در این موضعها باشد بهتر باشد و اگر در این مواضع بسعدی متصل
باشد راحت و سلامتی و بحران نیکو بود **مسئله** قول والیس اسکندر
این است که هر گاه که اسوده کنی حال مریض برانی پس حساب کن اسم او و زیاده
کن آنچه از ماه گذشته تا روزی که مرض به بیمار رسید و از ماههای فارسی و عدد
در انها یاد کن و جمع ساز که چند عدد داشت و سی سی طرح کن تا سی بماند یا کمتر پس
بقیش طلب کن در جدول حیات و ممات اگر در جدول حیات یابی خوب شود
والا بمیرد **مسئله** فی هذا الباب قول دیگر بهتر از این اگر کسی بیمار شود
و خواهی که بدانی که به شود یا بمیرد بگیر نام و علامت آن روز که بیمار در آن روز شده
بروی بیفزا در یکشنبه یک و در دوشنبه دو و بدین قیاس تا روز جمعه
شش بیفزا و در روز شنبه هیچ زیاده و بیست عدد دیگر بروی افزاد
سی سی طرح کن آنچه بماند در لوح طلب کن اگر در لوح حیات یابی به شود و اگر

| لوح حیات | | | لوح ممات | | |
|---|---|---|---|---|---|
| ا | ب | ج | د | ه | و |
| ح | ما | خ | د | ط | ی |
| ید | لو | سو | س | ه | یح |
| ط | عه | اب | کا | اد | اه |
| ه | او | اح | ار | الط | ل |

اگر در ممات یابی بمیرد و حکیمان روزگار این لوح را وضع نموده اند و لوح در مقابلات آمده
و در باب مریض مثالی که صاحب برهان حقایق آورده نقل کنیم **مثال** برکال
للکفایه از بیمار طالع گرفتیم ثور بود و صاحب او از آن سبب زهره که زهره ماده است و ماه
اندر مقابله آفتاب دلیل کند که آن بیمار زن است و از آن سبب که زهره در برج
آبیست و با مریخ است دلیل کند که بیماری وی از گرمی و تری باشد زیرا که مریخ
دلیل گرمی و برج آبی دلیل تری باشد پس قیاس کردیم که چنین گرم و تر است
از غلبه خون بیماری او رسیده و از آن سبب که خداوند ساعت زحل است در
اول برج است که بیماری او از دو سر باشد و نیز از آن سبب که ماه از شرق
متنور و قت و مشتری در اول برج است بیمار از دو سر بنالد و چنین مشتری که ماه
از وی منصرف است و منو بیست و زهره که صاحب طالع است مغربیت
دلیل کند که این بیماری کهنه است و دیرهمی بازنالد چنین خواستیم که بدانیم
که عاقبت این بیمار چگونه باشد نگاه کردیم در برج عاقبت ماه را یافتیم بعقاب
متصل از مقابله و عطارد محترق و خداوند طالع منحوس از مریخ و ماه نیز منحوس

از مقابلهٔ عطارد که بخوش است و مقابل آفتاب دلیل بر آن بود که این بیمار هلاک
بود پس خواستیم که بدانیم که این بیمار کی بمیرد نگاه کردیم تا ماه که دلیل بیمار است
با عطارد کی قران کند دیدیم که در شانزده روز دیگر قران میکردند گفتیم شانزده
روز دیگر از عمر بیمار مانده است و هم اسم اندکی بود مثال دیگر طالع میزان یافتیم و صاحب
طالع زهره بزیر شعاع است و آفتاب و سهم السعادة اندر خانهٔ بیماری و زحل
اندر وتد گفتیم ضمیر از بیماری است و خواستیم که بدانیم که این بیمار کیست
یافتیم صاحب طالع در دوازدهم گفتیم این بیمار بنده است یا بندهٔ سلطه
ولیکن از آنکه زهره مشرقیست و کوکب مشرقی دلیل مرد باشد گفتیم که این
بیمار مرد است و از آن روی که زهره با آفتاب است گفتیم که این بیمار از سلطان
است و از آنکه عطارد در شرقست مقارن زهره از اهل دیر است و از آنکه
مریخ از ماه منصرف است و اندر عقربست گفتیم این بیمار ناسور است
و از آنکه صاحب طالع بشعاع آفتاب بود گفتیم که بیمار تب داشت و بشب
رسیده پس خواستیم که بدانیم که این بیمار خوب باشد یا نه نگاه کردیم تا ماه

تا ماه نحس میکرد یا سعد پس ماه را با آخر برج یافتیم چون ببرج دیگر آید بتثلیث
مشتری برسد دلیل کند که این بیمار بهتر باشد و خواستیم بدانیم که چند
روز بهتر گردد صاحب طالع را نگاه کردیم متصل بزحل بود از تسدیس پس
میانهٔ زهره و زحل بود درجه مانده چهار روز دیگر بیمار بدتر باشد و دراو
یاد کرد بیماری و کارش دشوار شود باز نگاه کردیم زهره که از زحل
منصرف یافتیم و بمشتری میپیوست و میان زهره و مشتری هفت درجه بود
گفتیم هفت روز دیگر بیمار بهتر باشد **مثال دیگر** طالع دیگر سنبله یافتیم
و صاحب طالع در طالع اندر شرف باشد دلیل بود که این بیمار خداوند عز است
و چون ماه را در سیخم یافتیم از آفتاب منصرف و آفتاب در خانهٔ خود دلیل کند
که این بیمار از فرزندان ملوک باشد پس خواستیم که بدانیم از کدام بیماری نالد
نگاه کردیم صاحب طالع تا بکه متصل میشد یافتیم عطارد بازحل و میانه
عطارد و زحل چهار درجه است و میان ماه و مریخ هفت بود پس عطارد
دلیل گرفتیم پس چنان گفتیم که این بیماری از دیوانگی است خواستیم بدانیم

که زود بهتر شود یا نه پس عطارد که صاحب طالع است چون از زحل درگذرد
و بمشتری میپیوندد که آن روز هفتم است بهتر گردد و بدان سبب که ماه بمریخ
میپیوندد و مریخ خداوند برج هشتم است و میان مریخ و ماه هفت درجه است
دلیل کند که بیمار را مخاطرهٔ مرگ است تا بدان سبب که مشتری ناظر است
اندر طالع دلیل کند که بیمار سلامت یابد **مثال دیگر** از مؤلف این کتاب
در روز چهارشنبه ششم شهر رمضان المبارک الف و ست و ثلاثین از حال
بیماری سؤال کردند ارتفاع غربی گرفته شد شصت و شش درجه آفتاب
به بیت هفت درجه و جدی هفت درجه و دو دقیقه تر بود و از روی اسطرلاب
بر مقنطرهٔ ارتفاع وقت گذاشتیم و بدین صورت شکل که درست کردیم
نگاه کردیم این بیمار زن است یا مرد گفتیم مرد است از آن رهگذر که مذکر است
و گندم گون باشد و از آنکه طالع در عاشر در خانهٔ خود است گفتیم از اهل
عزت یا از اهل حکم باشد و چون عطارد راجع بود گفتیم از آن حکومت
نواز شده بود پس پرسیدند که بیماری او از تن بود یا از جان گفتیم که

که بیماری از تن و جان هر دو بود از آنکه طالع که دلیل تن است از نحسان زحل
در آنجا منحوس است و خداوند طالع که دلیل جان است به تربیع زحل و در حجت
منحوس پس پرسیدند که چه بیماری دارد گفتیم دق و سر و کمر و تب نیز دارد
از آنکه مریخ در مقابلهٔ زحل است پس پرسیدند که از چه رهگذر است
که این بیماری بهم رسیده نگاه کردیم صاحب طالع را در خانهٔ دهم راجع یافتیم
گفتیم از خوف سلطان یا از هوای گرم این بیماری بهم رسیده پرسیدند
که این بیماری نو باشد یا کهنه گفتیم دق و کمر و گرده کهنه است از آنکه دلیل
طالع سخت است و تب نو باشد از آنکه دلیل تب که مریخ است مشرقیست
پس پرسیدند که این بیمار بهتر باشد یا نه نگاه کردیم به تربیع عاقبت کار
مشتری و در عقرب سعد است گفتیم این بیمار صحت یابد پس نظر کردیم به تربیع
عاقبت و صاحب طالع بر برجیست ناظر به تجسیس که یکی در طالع بود
صاحب ششم و یکی در سابع و صاحب هشتم گفتیم سبب مرگ نیز باشد
و از آنکه صاحب طالع منحوس به نظر نحسان و در حجت بود و محصور بود

الحیین بود گفتیم که این بیمار بمیرد پس گفتند که وقت مرگ کی باشد نگاه کردیم
زحل در طالع و بیست و سه درجه بود و مریخ در سابع بیست درجه گفتیم
که روز سیم بعالم بقا خواهد رفت بعد از آنکه این مقدمات گفته شد
گفتند که این بیمار یار قدیم و دوست صمیم مؤلف است بعد از سه روز بعالم
بقا خواهد شتافت و اگر اسم در یکشنبه طالع سنبله نمیدید از این جهت
اول نام نبرده که آن روز در طالع سنبله حقیقت بر خود ظاهر ساز ند
مسئله یحیی ابن عقبه میگوید اگر پرسند که بیمار خوب شود یا نه
بنگر اگر صاحب طالع در طالع باشد و سعد یا سعود باشد صحت یابد و اگر
در ثانی بود بر اطبا مال بسیار بخشند تا علاج کنند و بهتر باشد و اگر در ثالث
بود بهتر شود و در ثالث پس مرض و طول کشد بعد بهتر شود و اگر صاحب
طالع در هفتم باشد میباید که حاضر شود از خانه خود و فرزندان و اهل
بیت خود که تا شفا یابد و اگر در هشتم باشد بمیرد و اگر در نهم باشد
اگر سفر کند شفا یابد و اگر در دهم باشد اگر در حجره یا جای خود بالا خانه

خانه رود شفا یابد و اگر در یازدهم بود شفا یابد و اگر در دوازدهم باشد
در بند بمیرد والله اعلم مسئله در سؤال از بنده اگر از بنده
پرسند که او را اگر فروشنده بفروشد بهتر بود یا نه بنگر بخداوند طالع و خداوند
هفتم تا کدام قوی تر است اگر خداوند طالع قوی تر باشد نگاه داشتن بهتر
و اگر خداوند طالع در هفتم باشد آنکه خرید بهتر باشد پس اگر پرسند که این
بنده خرید شود یا نه اگر صاحب طالع یا قمر در ششم باشد یا صاحب ششم
متصل شود بصاحب طالع یا صاحب ششم در طالع باشد خرید شود و اگر
کسی پرسد که این بنده من خرید و فروخت شود یا نه بنگر بماه و صاحب ششم
که این هر دو کوکب دلیل بنده اند چون ایشان بصاحب هفتم یا ششم متصل باشند بگو
که این بنده فروخته شود دیگر آنکه اگر ماه یا صاحب برج ششم بخداوند
نهم پیوندد یا بکوکبی پیوندند که در برج ششم یا هفتم یا نهم باشد زود فروخته
شود و اگر ماه با صاحب ششم بخداوند طالع نگرد فروخته شود و دیر گردد
مسئله اگر بنده پرسد که از دست این خواجه فروخته شوم یا نه

بنگر اگر خداوند طالع یا ماه بستاره پیوندد که خداوند وسط السماء باشد یا بستاره
که در وسط السماء باشد آن بنده فروخته شود و اگر ماه بخداوند طالع
یا بخداوند دهم پیوندد یا بستاره پیوندد که اندر وسط السماء باشد فروخته
شود و اگر ماه با خداوند طالع خالی السیر باشد روزگار دراز باند فروخته
نشود و اگر ببرج دیگر آید و بستاره دیگر اتصال کند با خداوند وسط السماء کند
فروخته شود پس از روزگار دراز بود مسئله چون بنده پرسد
که خواجه مرا عتق کند یا نه بنگر بخداوند طالع و ماه که هر دو کوکب دلیل پرسنده
بود و خداوند وسط السماء دلیل صاحب بنده پس اگر خداوند طالع با
خداوند وسط السماء ناظر باشند یا نقل النور یا جمع النور از تربیع
و مقابله و از میان ایشان قبول نبود دلیل بود که خداوندش بیرحم بود و
عتق نکند و رنج او ضایع شود و امیدش بر نیاید و اگر قبول و اتصال هم
از تربیع و مقابله بود عتق نگردد و لیکن مال حاصل گردد از صاحب
بدشواری و اگر اتصال از نظر دوستی بود دلیل کند که این بنده عتق شود و اگر

و اگر میان ایشان قبول بهتر بود و اگر خداوند بنده پرسد که بنده من عتق شود یا نه
صاحب طالع دلیل پرسنده دان و صاحب طالع با ماه دلیل او آنگاه بنگر باتصال
ایشان و حکم کن چنانکه شرح کردیم مسئله اگر پرسند که گریخته باز
آید یا نه و بگیرندش یا نه آفتاب و خداوندش خانه ماه و صاحب وسط السماء
دلیل پرسنده بود و صاحب طالع با ماه دلیل گریخته و اگر ماه با آفتاب پیوندد
در آن برج که هست گریخته باز آید و اگر ماه بخداوند خانه اش بنگرد یا بخداوند
وسط السماء پیوندد گریخته باز آید و اگر ماه منصرف بود از سعد و متصل
بود به نحسی گریخته را بگیرند و صاحبش از وی خشنود باشد و بیازاردش
و اگر ماه بخداوند طالع بستاره سعد پیوندد و نحوست باز آید و اگر در طالع
ستاره سعد بود و در هفتم نحس گریخته را بگیرند و اگر ماه با خداوند طالع از
نحس منصرف شود به نحس متصل دگر گریخته اندر سفر بمیرد و اگر ماه با خداوند
طالع در برج ذو جسدین باشد گریخته دو نفر باشند و اگر ماه در کنف آفتاب بود
بزحل پیوندد گریخته بمیرد و اگر بمریخ پیوندد بمیرد و اگر بمشتری پیوندد و او در رجوع باشد

حفو باز آید بطوع خوش و اگر در طالع نحس باشد و در هشتم سعد گریخته را نتوانند
گرفت و اگر ماه منصرف باشد از سعد و بهیچ کوکب اتصال نداشته باشد او را
نتوان گرفت و اگر ماه منصرف بود از نحس و اتصال نداشته باشد گریخته
بگریزد و اگر ماه منصرف بود از کوکبی و متصل باشد به نحسی او را بگیرند و اگر
در وسط السماء نحس بود یا خداوند وسط السماء و یا خداوند خانهٔ قمر
و یا آفتاب نحس بود مضرت به بنده رسد و اگر آفتاب یا خداوند خانهٔ ماه
در برج هفتم بود و نحسی در برج هفتم بود خداوند بنده بمیرد و اگر در جستن بنده
بروند نیابند و اگر ماه در برج هفتم بود و نحس در هشتم بود بنده بمیرد و اگر خداوند
خانهٔ ماه در تحت الشعاع بود و خداوند خانهٔ آفتاب بروی بنگرد خداوند بنده در جستن
بنده بمیرد و اگر ماه در برج منقلب بود و خداوند خانهٔ ماه اندر برج منقلب و طالع برج
منقلب گریخته باز آید و اگر ماه با اول برج بود و به نحسی پیوسته بود باز آید اگر کوکبی[?]
بود و اگر در آخر برج بود دیگر دفعه گریخته باشد و اگر ماه اندر وتد بود و خداوند
ساعت در وتد گریخته هنوز از شهر بیرون نرفته باشد و آن کوکب قمر



و قمر بوی متصل است و آن کوکب صاحب طالع بدو متصل است اگر این هر سه در اوتاد
طالع یا در اوتاد صاحب طالع یا در وسط السماء یا در اوتاد آفتاب یا در اوتاد صاحب
صاحب بیت القمر باشند گریخته از شهر بیرون نرفته باشد و اگر این هر سه دلیل
در مایل الاوتاد باشند نزدیک شهر باشد و اگر ساقط باشند از شهر بیرون
رفته باشد و بدان جهت باشد که دلیل در آن ربع باشد و اگر دلیل گریخته در
طالع باشد گریخته در وسط شرق باشد در شهری و اگر در دوازدهم بود
گریخته در بیرون شهر بود و اگر در یازدهم بود در نواحی شرق بود و در حوالی شهر
دیگرها سو بر این قیاس بکن و اگر برج شمالی[?] بود از شهر بیرون رفته باشد و اگر
ماه در برج شرقی بود از طالع گریخته بسوی شرق رفته باشد و اگر در برج جنوبی بسوی
جنوب و اگر مغربی بسوی غرب و شمالی بسوی شمال رفته باشد شمال ارکان را
الکفایة انیست مثال دیگر طالع برج ثور و خداوند مشتری و ماه منصرف
از مشتری و متصل با آفتاب از آن که ماه در اول برجیست اول بار است که گریخته
و از آن سبب که طالع برج ذوجسدین است می نماید که گریخته دو تن باشند و از آن

سبب که ماه هم اندر طالع و هم اندر وتد است دلیل کند که گریخته در شهر بود و هنوز
بیرون نرفته اند و از آن سبب که ماه از مشتری منصرف است و با آفتاب متصل دلیل کند
که زود باز آیند بطوع و بدان سبب که خداوند خانه مشتری است و ماه از وی منصرف
و مشتری مستقیم دلیل کند که خداوند گریخته خوش خلق باشد و اگر خواهیم
که بدانیم که تا کی باز آید نگاه کردیم که ماه کی سوی نحس گردد که علامت باز آمدن
بود پس ذنب مثلا در برج دوم یا هشتم از برج ماه دلیل کند که بروز هشتم باز آید
مثال دیگر هم او گوید طالع حوت و خداوند طالع مشتری اندر برج دوم
بدان سبب که ماه اندر برج ثور[?] بود و خداوند طالع نیز اندر برج زایل است و اتصال
ماه بعطارد است از تسدیس دلیل کند که گریخته بنده است و چون خداوند
طالع اندر برج آتشی بود عطارد و ماه بدو پیوسته اندر برج آتشی دلیل است
که بسوی شرق رفته و بدان دلیل که برج آتشی است دلیل کند یا در کوه است
یا در زمینی که بکوه نزدیکست پس نگاه کردیم در حال صاحب بنده از برج وسط
السماء آفتاب یافتیم و مقبول بمشتری دلیل کند که خداوند پیوسته با سلطان

ن باشد و نیکو حال باشد پس نگاه کردیم بعاقبت این کار از اتصال ماه
و از برج چهارم و خداوند[?] و خداوند خانه هفتم یافتیم اتصال ماه بعطارد
و عطارد بزحل همی پیوندد از مقابله و زحل اندر برج [illegible] و خداوند خانه ماه
راجع رجوع نماید و چون زهره و زحل مستقیم بوی پیوندد پس بطوع باز آید
مثال دیگر هم او گوید که طالع گریخته سرطان یافتیم و خداوند طالع ماه
و ماه در برج ششم از کوکبی متصل بعطارد از مقابله و عطارد ساقط از طالع
پس عطارد دلیل کند که این بنده است و از آنکه در برج ششم و اتصال
ماه بعطارد است و عطارد نیز مشرقیست دلیل کند که گریخته بسوی
مشرق رفته باشد و از آنکه عطارد ساقط است از طالع و خداوند برج
عاقبت و برج چهارم نمی نگرد دلیل کند که این گریخته بدست و باز نیاید
زیرا که خداوند خانهٔ ماه نیز ناظر نیست و خداوند ساعت نیز در برج سیم
است و نیز مستقیم است اگر خداوند ساعت اندر وتد یا برجی بود
دلیل باز آمدن بود و از آنکه اتصال ماه از مقابله است دلیل کند که زود

برگرد و آن گریخته و از آنکه عطارد نور ماه را بستاند و به آفتاب دهد دلیل کند که گریخته
بسوی سلطان همی رود و از آنکه از او بار همی ستاند ایست و به تسویه در چهارم
دلیل کند که عاقبت این کار فسار بود و باز نیاید **مثالی** از مؤلف
پرسیدند از گریخته طالع گرفته شد بدین صورت چنین دلیل پرسنده
آفتاب و خداوند خانه ماه وسط السماء بود از آن بگذر حکم کردیم که پرسنده
در غایت قوة بود چرا که صاحب طالع و صاحب وسط السماء و صاحب خانه ماه
هر دو مریخ است و مریخ در خانه خود و چنین صاحب طالع و ماه دلیل گریخته بود
و زحل که صاحب طالع است در میزان در اوج خود بود گفتیم کسی باشد
بزرگ و از خاندان قدیم باشد چنین قمر در ربع وسط السماء و در هبوط
بود گفتیم از خوف سائل گریخته باشد و چنین خداوند ساعت زحل بود
در برج زایل گفتیم این گریخته از شهر رفته باشد و چون ماه در ربع شمالی بود
گفتیم گریخته بجانب شمال رفته پس پرسیدند که باز آید یا نه نظر کردیم
چنین ماه قریب مع صاحب خانه خود بود و صاحب وسط السماء بود گفتیم که خود بش

ش باز آید و چنین صاحب برج عاقبت در دوم میشد ذنب و محبوس است بعد
از مراجعت از کیسه او چیزی برده پرسیدند که باز آید گفتیم چهار ماه دیگر
از آنکه قمر در وتد است بر سه درجه و بیست دقیقه هر درجه را ماهی حساب کردیم
و چون مریخ با قمر مجامع بود گفتیم در سوم یکی از اثر ملاقات کند و چون قمر در
وتد است و روند است و به تحت آفتاب است گفتیم که دلیل پرورشت
در اتفاق آن شخص آسوده کند که پاید و بخدمت پادشاه برسد و چون
کوکب نحس بود و قمر در هبوط گفتیم که بیشتر نشود ملاقات با پادشاه و مراجعت
نماید و چنین که اینها گفته شد و معهود که این طالع مسئله بجهة رفتن بناه
خواجه عبد الرضا بردشتی بود که پدر بر پدر کلانتر و بزرگ بوده اند و در برودشت
حاکم لار شد و جماعتی از مردم لار در خدمت نواب عالی شکوه او کرده بودند
و مبلغ تجار آن از وی طلب بکردند حضرت مشار الیه متوجه زیارت مشهد مقدس
شدند و بعد از چهار ماه مراجعت نمود و از آنچه از روی احکام و رسائل
نجومی حکم کرده شد موافق آمد والله الحمد **باب ۱۷** در دلیلهای بیت هفتم

و منها من المسائل در زناشوئی طالع و خداوندش و قمر و آن کوکب که قمر
از وی منصرف است دلیل سائل باشد و هفتم و خداوندش و آن کوکب
قمر بدو متصل است دلیل آن کس است که از او می پرسند و آفتاب دلیل مرد است
و زهره دلیل زن است اگر دلیل سائل در هفتم باشد یا با صاحب هفتم یا با دلیل مسئول
عنه متصل شده باشد تزویج واقع باشد و حریص از جانب سائل باشد و اگر
دلیل مسئول عنه در طالع باشد یا بدلیل طالع متصل باشد آن تزویج واقع شود
بآسانی و بی رنج و طلب و حریصی از جانب مسئول عنه باشد و هر دلیل که منحوس
یا غیر مقبول بود دلیلست بر تباهی و نحوستی آن کس پس اگر شمس بدحال بود
زیان مرد بود و اگر زهره بدحال بود زیان زن و هر دلیل که در وتد باشد قوی
تر باشد و همچنین صاعد و مستقیم و هر دلیل که زائل یا ساقط یا هابط بود ضعیف بود
**مسئله** اگر دلیل سائل و دلیل مسئول عنه هر دو در یکی جمع شوند بنگر تا
کدام کوکب نور این هر دو کوکب نقل میکند یا نور ایشان در کوکبی جمع میکند اگر
چنین بود باشد زناشوئی برآید و اگر جز این باشد بنگر بدان کوکب که ماه از

او منصرف شده و از آن کوکب که ماه از وی متصل است اگر این هر دو دلیل در یکجا جمع
شوند یا متصل باشند این زناشوئی برآید و اگر این هر دو دلیل بهم متصل باشند
پس آفتاب دلیل مرد گیرند و زهره دلیل زن و اگر اتصال داشته باشند این برکار
برآید و اگر هر دو جز این باشد از زناشوئی نیاید و اگر دلیلها یکدیگر اتصال
باشند اما یکی رجع یا محترق یا در هبوط بود آن کار بر نیاید **مسئله**
اگر خواهی که بدانی این زن خوب است یا زشت بنگر به صاحب برج هفتم اگر کوکب
سعد بود و پیوسته باشد بکوکبی سعد آن زن خوب سیرت بود و اگر نحس باشد
یا ناظر به نحس باشد آن زن زشت بود و از بد هم بدتر بود **مسئله**
اگر خواهی که بدانی که این زن نیک خوست و یا بد خوست بنگر به صاحب هفتم
اگر در خانه خود باشد و سعد بود اندر ذات او نیکخوئی باشد و اگر
صاحب هفتم اندر برجهای سعد و بخداوند خانه خویش ناظر از دوستی این
زن نیک خو باشد و اگر از مقابله نگرد آن زن زشت خو باشد و از
میانه خو باشد **مسئله** اگر پرسند که این زن که بخشم رفته باز

آید یا نه بنگر بخداوند طالع و آن کوکب که ماه از وی منصرف است دلیل مرد است و هفتم و آن
کوکب که ماه بدو متصل است دلیل زن است و اگر این دلیلها بهم متصل باشند
از تثلیث و تسدیس باز آید بخوشی و اگر از تربیع و مقابله و مقارنه بود زن باز
نیاید و اگر آید پایدار نماند و اگر شمس در اوتاد باشد و در فوق الارض و زهره
مغربی و راجع و محترق زن بصلح در آید و پشیمان شود و اگر شمس در تحت الارض
بود و زهره در فوق الارض باز آمدن بدشوار بود و اگر بوقت مسئله
شمس و زهره هر دو ساقط باشند بگوی تا زن طلاق گیرد که از و منفعت
نبود و اگر زهره مستقیم بود زن بر شوهر مسلط بود و از یکدیگر جدا گردند
و مرد پشیمان شود و نحوست و ملالت گیرد و اگر دلیل زن یا زهره راجع بود زن
بزهره باز گردد و اگر ماه ناقص النور باشد یعنی از چهاردهم گذشته باشد دلیل
کند که زن پشیمان شود و آشتی کند و اگر ماه زاید النور بود یعنی از پیش
چهاردهم بود دلیل کند که زن پشیمان نبود مسئله اگر خواهی
که بدانی که این زناشوی که شود یکدیگر را دوست باشند یا نه بنگر بدلیل مرد و زن

زن اگر به تسدیس و تثلیث بهم نگرند دلیل کند که یکدیگر را دوست دارند و اگر
از مقابله نگرند دشمن شوند و اگر از تربیع نگرند میانه حال باشند در دوستی
و دشمنی مسئله اگر پرسند که این زن و شوهر مالدار شوند
یا نه بنگر بدوم طالع و بهشتم که دلیل مال زوجان باشد و اگر سعدی در
این برجها یابی و یا کوکب سعدی ناظر باشند یا خداوند این برجها سعد
بود و یا سعود و یا مستقیم بود دلیل کند بر توانگری ایشان و اگر برجها که یاد
کردیم نحس یا خداوند آن برجها نحس یا راجع باشند دلیل بر پریشانی
و بی نفعی ایشان بود مسئله اگر پرسند که کدام یک مسلط
اند بنگر بصاحب طالع اگر در وتد باشد و صاحب هفتم اندر زایل دلیل کند
که پرسنده قوی تر است و حکم او روان تر و اگر خداوند طالع اندر زایل شده
بود و خداوند هفتم اندر وتد دیگر را حکم روان تر است و قوی تر است و بر
زبردست وی بود مسئله اگر سؤال کنند که زن زودتر
بمیرد یا مرد بنگر اگر صاحب طالع زودتر به نحس متصل شود یا محترق

گردد دلیل کند که مرد زودتر بمیرد و اگر صاحب هفتم زودتر بنحوس یا محترق گردد
دلیل کند که زن زودتر بمیرد و اگر سعدی بدان ناظر باشد بیمار گردد و نمیرد
و اگر در ثامن و یا در سادس نحوس بود اگر در خانهٔ قمر برج مذکر بود مرد زودتر
بمیرد و اگر زن زودتر بمیرد مؤنث بود مسئله اگر پرسند
که این زن جوان است و پاکدامن است یا نه بنگر بصاحب هفتم اگر در برج
ثابت بود جز عقرب و بکوکب سعد متصل بود پاکدامن بود و اگر در برج
ذوجسدین بود و سعدان نظر داشته باشند شوهر دیگر کرده باشد
و یا سنجی کفه باشد اگر پرسند که از آن شوهر فرزند دارد یا نه بنگر
بخانهٔ پنجم دلیل اگر کوکبی در آن باشد گوییم بلی و الا نداشته باشد و اگر
قمر در برج هفتم باشد و بزحل متصل بود بقران کسی بر آن زن دست
دراز کرده باشد مسئله اگر پرسند که این زن بکر از مرد
است دارد یا نه بنگر اگر صاحب خانهٔ هفتم در وتد یا مایل الوتد است
دلش با شوهر نیکو بود و اگر در زایل الوتد باشد دلش با شوهر نیکو نباشد

باشد مسئله اگر پرسند که این زن معشوق چه نوع دارد بنگر
بصاحب هفتم تا بکدام کوکب متصل است منسوب بدان کوکب بگوی در باب
زن و شوهر از برای الکفایه مثالی بگوییم مثال نگاه کردیم بدین طالع
عقرب یافتیم صاحب طالع مریخ و آن اندر وسط السماء و ماه اندر طالع
نزدیک درجهٔ طالع دلیل طالع را ماه یافتیم و از آن ماه متصل است بمشتری
و مشتری در هفتم است و صاحب ساعت هم مشتری گوییم ضمیر از زن خواستن
است و از آنکه ماه در سهم السعادة است و صاحب طالع و مشتری اندر وتد جای
گوییم که این تزویج برآید بسبب آنکه ماه بمشتری پیوندد و چون از مشتری منصرف
شود بمریخ پیوندد دلیل کند بر برداشتن لا چون مشتری اندر هفتم است
گوییم اول این کار بفلان انجامد چنان که نویسد شوند و چون مشتری مستقیم
گردد این کار برآید پس خواستیم که بدانیم که این زن قبل از این شوی داشته
یا نه نگاه کردیم بصاحب هفتم و آن زهره است اندر برج ذوجسدین گوییم
در این زن شوهر کرده است و از آنکه زهره را در مقابل زحل یافتیم و زحل

در خانهٔ مؤنث گوییم که این شخص مرده است پس خواستیم که بدانیم این زن فرزند
دارد یا نه پس نگاه کردیم برج پنجم از برج زهره و آن برج اول یافتیم و اندر وی
ستاره نه گوییم که این زن را فرزند نیست پس اگر کوکبی بودی بگوییم که فرزند دارد **مثال**
طالع سنبله یافتیم و خداوندش اندر نهم دلیل کند که این مرد غریب است
و از آنکه در برج نهم است و باز زحل دلیل کند که مهر را در سفر زیان بود و خداوند
مال است باز نگاه کردیم حال زن خداوند مشتری در خانهٔ خود دلیل کند که این
زن نیکوروی است و نیکوحال و نیکوخو و از آنکه مشتری با زهره در برج ذو جسدین است
دلیل کند که این پیوسته است پس خواستیم که بدانیم این تزویج برآید یا نه
عطارد که صاحب طالع است منصرف یافتیم از زحل و منحوس بود و ماه خالی
السیر دلیل کند که این تزویج بر نیاید و از آنکه زهره در همه طالعها دلیل زن است
و زهره در خانهٔ عطارد و عطارد در خانهٔ زهره دلیل کند که سائل و مسئول عنه
هر دو خویشان است و از آنکه زهره اندر وسط السماء است و عطارد اندر
برج نوبت دلیل کند که این زن متکبر و گردنکش بود و بمرد غریب رفته و در آنجا

مانده و از آن سبب که مرد بغربت رفته این تزویج بر نیاید و زن قبول نکند **مثال**
طالع ثور یافتیم و صاحبش زهره و طبیعتش چنین ضعیف بود دلیل شد باه نگریستیم
و ماه را در کمال یافتیم و از آنکه خداوند ساعت در خانهٔ خویش است پس ماه را منصرف
یافتیم از عطارد و متصل بزهره عطارد دلیل مرد کردیم که ماه از وی منصرف است
و زهره دلیل زن که ماه بآن متصل نشود از آنکه ماه از مقابلهٔ عطارد باز گشته
چنان گوییم زن شوی یک شوهر دیگر بوده است و از آنکه زهره رجعت کرده گوییم که
این زن را خوی بد است و از خوی بد طلاق خواسته خواستیم بدانیم این تزویج
برآید یا نه گوییم این تزویج نیاید زیرا که زهره رجعت و ذنب اندر طالع و اوتاد
طالع زایل است زیرا که برج عاقبت سرطان است بسوی البوت و سرطان
برج منقلب است **مثال** از مؤلف استفسار نمودند صورت طالع بدین صورت
کرده شد گفتم که ضمیر از آن شوهر است که مرد غائب باشد از آنکه صاحب
هفتم در طالع است و صاحب هشتم در زایل طالع پس خواستیم که بدانیم زن
از خواتون بزرگ است و از معدوم چون زهره که دلیل زن است در ثور در

یافتیم گفتیم این زن از بزرگان است که حاکم باشد یا بحاکم نسبت داشته باشد
و چون زحل که مسئول عنه است در وبال و راجع و قمر که دلیل سائل است
در هبوط شمس دلیل مرد گرفتیم و زهره زن چون از یکدیگر ساقط بودند
گفتیم کار بر نیاید و اگر سؤال کردند از روی این طالع که در این زن خدا او را
شوهری دهد یا نه گفتم نه از آنکه تا از زحل منصرف و بکوکبی دیگر متصل نیست باشد
و چنان شد و حالا چهار سال دیگر است که آن زن نشسته است مگر حق سبحانه
و تعالی بحق بخت دهد ان شاء الله تعالی **مسئله** فی السرقه طالع و صاحب
طالع و کوکبی که قمر از وی منصرف است دلیل صاحب مال است و کوکبی که قمر بوی
متصل است یا صاحب سابع و کوکب غریب که در طالع یا وسط السماء یا در هفتم
یا در چهارم باشد دلیل دزد است و اگر این نبود هر کوکبی که در دوم و نهم و دوازدهم
باشد دزد است **مسئله** اگر پرسند که دزد آشنا است یا
بیگانه اگر هر دو نیر بطالع ناظر باشند یا در طالع باشند یا بصاحب طالع
ناظر باشند دزد غریب است و اگر قمر در خانهٔ خویش بود یا در طالع یا در ناظر طالع

طالع یا آنکه دلیل دزد که در طالع بود در آن خانه غریب بود لیکن در شرف خود یا
در مثلثه یا در حد خود باشد دزد از اهل بیت سائل بود پس اگر آن کوکب
در طالع است یا دلیل دزد است آفتاب بود دلیل کند که دزد پدر باشد
و اگر مریخ باشد دلیل شوهر و اگر مشتری نیز دلیل شوهر و اگر زحل بود
دلیل خادمان و غلامان و کنیزان بود و اگر عطارد بود فرزندان و اگر در شرف
و مثلثه و حد خود نباشد دزد خادم باشد و اگر آن کوکب که ماه از وی
منصرف است و آن کوکب که ماه بوی متصل است هر دو در یک برج باشند آن
دزد نیز از اهل بیت بود نظر کن با آن کوکب که در طالع است و بخداوند
هفتم و بدان کوکب که ماه بوی متصل بود که هر سه دلیل دزد بود پس اگر دلیل دزد
در طالع بود یا صاحب طالع آن کوکب باشد که دلیل دزد است یا صاحب طالع
در طالع یا در اوتاد دیگر باشد آن سائل خود دزد است **مسئله**
اگر پرسند که دزد مرد است یا زن اگر دلیل در برج [illegible] باشد یا شرقی
باشد یا در برج مذکر دزد مرد باشد و اگر در برج مؤنث باشد یا غربی باشد

یا در برج مونث باشد آن دزد زن بود و اگر کوکبی در برج نر و کوکبی در برج ماده باشد
حکم بران کن که قوی‌تر است ازین سه دلیل یا در برج که از درجهٔ وسط السماء
یا درجهٔ مغرب وا درجهٔ طالعست یا درجهٔ وتد الارض این در برج مونث
گویند و آن در برج دیگر شود مذکر مسئله اگر پرسند که دزد
آشنااست یا بیگانه نظر کن اگر دلیل دزد سعد بود یا در برج مقبول دلیلست
دزد آشنااست و اگر دلیل منحوس است یا کوکب نحس یا دلیل دزد در خانهٔ
ششم بود از خانهٔ خویش دزد بیگانه بود مسئله اگر پرسند
دزد معروف و اصیل است یا نامعروف و بدنام نظر کن اگر سعدی در طالع
یا در هفتم باشد و در آن خانه حظی داشته باشد آن دزد مشهور معروف
و اصیل بود و اگر در طالع یا در هفتم کوکب نحس بود یا آنکه در وبال و هبوط و احتراق
و حضیض بود دزد بداصل و بنده گفته باشد مسئله اگر پرسند
دزدیده قیمتی دارد یا قیمتی نهد دارد نظر کن بر وسط السماء اگر کوکب
نحس بود یا صاحب وسط السماء نحس باشد قیمت آن سهل باشد و اگر در وسط السما

وسط السماء کوکب سعد باشد یا ناظر بکوکب سعد باشد آن چیز با قیمت بود و اگر
نحسی در وسط السماء بود و ماه نیز خالی السیر باشد دزدیده بسیار قیمتی نی
باشد و اگر خداوند خانهٔ ماه در عاشر باشد قیمت دارد و اگر کوکبی در عاشر
بود با کوکبی که خداوند خانهٔ ماه و عاشر است اتصال بهر کوکب که داشته باشد
دزدیده از جنس همان کوکب است و اگر برج مال آتشی باشد و ماه اندر برج
آتشی باشد دلیل کند که از آتش بیرون افتاده باشد و چون زهره پیوسته
باشد بکوکبی که در خانهٔ مال است پیرایهٔ زنان بود باشد و اگر خداوند بیت
در برج حمل باشد دلیل باشد که آن پیرایه تعلق بسر و رو داشته باشد
مسئله اگر پرسند که دزد دوست باشد یا دشمن پس بنگر اگر
دلیل دزد با دلیل سایل بنظر دوستی می‌نگرند یا آنکه بطالع بدوستی ناظر است
یا آنکه دلیل دزد در حد خود است دوست باشد و اگر دلیل دزد بنظر
دشمنی بطالع یا بدلیل سائل ناظر باشد یا در خانهٔ دشمن باشد لکن
دشمن است و اگر در حظوظ خود نباشد لیکن ناظر بطالع و صاحب طالع باشد

دلیل بود که دزد در آن خانه دوست باشد و باطن دشمن مسئله دیگر اگر
پرسند که دزد دیگر آمده باشد در آن خانه یا نه پس نظر کن با ماه اگر بطالع ناظر
باشد و صاحب طالع را نبیند و در برج ثابت یا منقلب باشد هرگز آن دزد در
آن خانه نرفته باشد غیر آن مرتبه که بدزدی رفته است و اگر نحسی بسهم ا
لسعادة نظر دارد از پیش این دیگر چیزهائی دزدیده است و اگر سعدی بسهم ا
لسعادة ناظر باشد این علامت نداشته باشد و اگر یا نمال که گفتیم در برج
ذوجسدین باشد یکبار دیگر آمده باشد مسئله اگر پرسند که
دزد پیر است یا جوان بنگر بکوکبی که در طالعست و خداوند خانهٔ هفتم و آن
کوکبی که ماه بدو متصل است اگر اینان بیشتر در اول برج باشد و شرقی باشند
دزد برنا باشد و اگر در آخر برج و غربی باشد پیر شده و اگر در وسط برج باشد
نه غربی باشد و نه شرقی دزد جوان باشد مسئله اگر پرسند
که دزد چه رنگ دارد اگر آن سه دلیل که یاد کردیم یعنی صاحب طالع یا کوکبی
که قمر بدو متصل است یا کوکب غریب که در طالع یا وسط السماء یا در هفتم یا در چهارم

چهارم باشد دلیل رنگ دزد است پس اگر اسم یکی ازینها زحل باشد اسمر رنگ باشد
و گندم گون و خرد چشم و سر فرو افکنده و بسیار اندیشه و گران کار و اگر دلیل
از مشتری باشد مروارید گون باشد و نیکو چشم و باریک ابرو و نغزه اندام
و نیکو روی و اگر دلیل مریخ بود میگون موی و نگاری چشم و سرخ و سفید و تیز
چشم و چون سوی رود شتاب رود و اگر دلیل زهره بود سفید پوست و چشمها
سخت سیاه و ورانها بزرگ و فراخ کنده و بسیار خنده باشد و اگر دلیل
عطارد بود و عطارد شرقی باشد دزد کوزه باشد یا غلام و اگر مغربی
بود و منحوس بود دزد کوسج باشد و اگر مغربی بود منحوس نباشد دزد
تنک ریش بود و موی سر و سبز رنگ و زبان آور باشد و اگر دلیل آفتاب
بود بنگر آفتاب بکدام کوکب پیوسته است صورت آن کوکب بود و آفتاب
اگر بکوکبی اتصال نبود دزد سرخ موی و ازرق چشم و ستم کار بود و اگر
دلیل ماه بود بنگر ماه که بکدام کوکب پیوسته است دزد بدان صورت بود
و اگر با هیچ اتصال نبود دزد خوبروی و سفید روی و گرد روی و سفر دوست بود

و بنگر که ماه بکدام برج است دزد بصورت همان برج باشد اگر پرسند که دزد
کالا بدست کسی داده است یا نه و در دست خویش است بنگر از درجهٔ
طالع تا درجهٔ وتد الارض اگر در آنجا کوکبی باشد بگو بدست کسی داده و اگر کوکب
نباشد کالا بدست دزد است مسئلهٔ اگر پرسند که دزد
کجا رفت اگر دلیل دزد چنانچه بارها یاد کردیم صاحب هفتم و نهم متصل
باشد یا بکوکبی متصل باشد که در هفتم و نهم بود یا دلیل در این موضعها
باشد دزد از شهر بیرون رفته باشد و قصد جای دور کرده پس اگر دلیل
دزد از برج آتشی یا ربع شرقی بود آن دزد بجانب مشرق رفته باشد
و بر این قیاس کن سایر ارباع و اگر دلیل در وتد باشد دزد جائی نرفته باشد
و در شهر باشد و اگر وتد برج ذوجسدین باشد از شهر بیرون خواهد رفت و اگر
وتد برج منقلب بود هم اندر شهر باشد و بجائی نرفته باشد و از جائی بجائی
نقل میکند مسئلهٔ اگر پرسند که دزدیده سود در کجا پنهان
کرده اند بنگر به برج چهارم اگر سعدی در چهارم بود یا صاحب چهارم سعد بود

بود دلیلست که دزدیده سود در جای لطیف و خرم پنهان کرده باشند و یکسی نیف
بود و اگر در سرای نحس بود دزدیده را در جای خبیث و کثیف پنهان کرده
باشند پس بنگر بدان برج که خداوند ساعت اندر وست و برج چهارم
اگر آن کوکب برجهای آبی باشند دزدیده سو بجائی پنهان کرده باشند یا مکان
آتش یا مکان جای آب بود و اگر برجهای خاکی بود در زمین پنهان کرده باشند
و اگر برجهای بادی باشند در صحرا پنهان کرده باشند و اگر صاحب ساعت
در وسط السماء بود در بندی پنهان کرده باشند مثل بام و غرفه و بالا
خانه و اگر در برج ذوجسدین باشد دزدیده سو در صندوق یا در دیوار پنهان
کرده باشند و اگر خداوند ساعت در برج سنبله باشد بجائی که جو و گندم
و طعام باشد پنهان کرده باشند پس اگر خداوند ساعت با مریخ یا در خانهٔ
مریخ است دزدیده را بجائی پنهان کرده باشند که آتش باشد و اگر
زحل یا در خانهٔ زحل بود بجائی تاریک پنهان کرده باشند و اگر خداوند
ساعت مشتری یا در خانهٔ مشتری باشد و مشتری ناظر بود در جای پاکیزه پنهان

کرده باشند و اگر خداوند ساعت آفتاب بود یا در خانهٔ آفتاب بود ناظر بجائی
باشد که پیدا بود و پنهان نکرده باشند یا در خانهٔ سلطان بود و اگر خداوند
ساعت زهره بود و یا در خانهٔ زهره بود و زهره بدو ناظر در جائی پنهان کرده
باشند که زنان بود یا شرابخانه بود یا مطربخانه بود یا رود و سرود
بود یا زیان نرم باشد و اگر خداوند ساعت عطارد یا در خانهٔ عطارد
و عطارد ناظر دلیلست که در آنجا که کتاب و اطفال بود پنهان کرده اند
و اگر ماه در خانهٔ خویش و خداوند ساعت اندر وتد دلیل کند که کالا در دست دزد
اندر خانهٔ صاحب بود و از خانه بدر نبرده باشند مسئلهٔ اگر
پرسند که این دزد آشکار شود یا نه بنگر بقمر یا صاحب طالع اگر
اگر بکوکبی در طالع یا در وسط السماء متصل است آن دزد آشکار شود
و اگر قمر به بخشی از وتد ناظر باشد آن دزدی آشکار شود و اگر
هر دو نیز بدلیل دزد نظر نباشند پوشیده ماند مسئلهٔ اگر
پرسند که دزدیده پدید آید یا نه بنگر اگر ماه بکوکبی متصل است که آن

آن کوکب اندر طالع باشد یا در نهم یا در دهم یا در یازدهم آن کالا پدید آید و اگر ماه بکوکبی
متصل باشد که از طالع ساقط باشد چون از طالع بپیوندد دلیل پدید آمدن کالا باشد و اگر
ماه به نحس متصل باشد یا تثلیث یا تسدیس دزد باسانی پدید آید و از تربیع و مقابله
بدشواری و اگر ماه اندر هشتم باشد یا بکوکبی متصل باشد که در هشتم یا ماه بستارهٔ نحس
بپیوندد از مقارنه دزدیده پدید نیاید و اگر ماه بسعدی بپیوندد که آن سعد در وسط السماء
بود یا اندر دهم طالع یا اندر یازدهم طالع دزدیده پدید آید و اگر ماه بسعدی
بپیوندد و آن سعد در دوم باشد از طالع دزدیده پیدا شود و اگر دزدیده بسعدی بپیوندد
و آن سعد خداوند هشتم باشد و بخداوند طالع بپیوندد دزد مال دزدیده سو بدا بازدهد
و اگر خداوند طالع بخداوند هشتم یا بهشتم بپیوندد دزدیده پدید نیاید و اگر آفتاب و ماه
ناظر باشند بهم اشارة دلیل پدید آمدن بود و زود پدید آید پس اگر نظر تسدیس
یا تثلیث بود باسانی و اگر تربیع و مقابله بود بدشواری پدید آید و اگر در طالع
یا دهم یا یازدهم کوکب سعد بود اندر خانهٔ مال نیز نیکو و نیز آن ساقط از طالع و نهم اشاره
دزدیده پدید نیاید و اگر آفتاب اندر طالع باشد دزدیده پدید آید مگر طالع برج بار باشد

و آفتاب در ربع بار ضعیف است مسئلهٔ اگر پرسند که این مال دزدیده
بدست آید یا نه پس بنگر بدوم و صاحبش و دهم و صاحبش و سهم السعادة و صاحبش و قمر
با صاحبش و ربع قمر با صاحبش پس قمر ازان دلایل هر کدام قوی تر باشد دلیل
مال دزدیده بود پس اگر دلیل مال در طالع باشد یا قمر در وی متصل شود مال باز
آید و اگر صاحب برج قمر یا صاحب حد قمر یا صاحب برج شمس متصل شود بشمس
دلیل بر یافتن مال خاصه که اتصال از وتد بود یا با ایر الوتد اگر دلیل از صاحب طالع
یا از طالع ساقط بود یا بقمر ناظر نباشد یا در شعاع بود و یا صاحب شعاع بگردد
مال بدست دزد بماند و اگر قمر بکوکبی در طالع بود یا بصاحب طالع یا بصاحب
وسط السماء یا بکوکبی در وسط السماء بود متصل باشد آن مال باز آید و اتصال
صاحب دوم بکوکبی در دوم است مال باز آید و اگر صاحب هشتم یا صاحب دوم
بصاحب هشتم متصل شود مال رجوع باز نیاید اگر پرسند که این دزدی که نوع
کرده اند بنگر بخداوند دوم و دهم و قمر و خداوند خانه پس اگر شهادات داخل
بیشتر بود این دزدی را بجمله کرده اند بعض در کنار ان و پنهان شدن و نقب دزدی

دزدی و اگر شهادت مریخ را بود بمکابره و غصب و اگر شهادات مشتری را بود و قصد نکرده باشد
برابند او بر سبیل لهو بجه و اگر شهادات زهره بود همچنین لکن بر طریق بازی
و بی حشمتی و اگر آفتاب بود بقصد برداشته باشد و خداوند نسب بود و اگر
عطارد بود از جهت درب و جادر برداشته باشد مسئلهٔ اگر پرسند
که این دزد را بگیرند و ظفر یابند یا نه بنگر بخداوند طالع و خداوند هشتم اگر بیکدیگر
اتصال دارند ظفر یابند بر دزد و هم چنان اگر خداوند طالع بستاره بپیوندد در
وسط السماء خداوند سابع چنین تحت الشعاع بود و خداوند طالع بدو نگرد
دزد را بگیرند و ظفر یابند مثال از ارکان الکفایه یا هشتم طالع اسد بود
نگاه کردیم عطارد و یا هشتم در طالع عزیز و خداوند طالع نیز در طالع بود آن
سبب عطارد در طالع است دلیل کند که دزد غلامی بمار زنان و کوسج دار است
انکه عطارد متصل است بزحل دلیل کند که رنگ او آسم باشد و از انکه
با خداوند طالع اندر طالع است دلیل کند که دزد از اهل بیت است و از انکه
مشتری اندر وسط السماء است چیزی قیمتی دزدیده باشند پس خواستیم بدانیم

که چه چیز است که دزدیده اند مشتری شود مال دلیل کم باشد با آفتاب زیرا که خداوند خانه
ماه اندر وسط السماء است و مشتری را پیوسته با هشتم با آفتاب و لیکن در برج آتشی است
دلیل کند که کالا کم شده دینار بود زیرا که مشتری دلیل مال و آفتاب دلیل زر
و از انکه مشتری در وسط السماء بود دلیل کند که دینار بسیار بود و بود هزار دینار است
دینار و از انکه ماه بمشتری متصل است و زحل اندر یازدهم دلالت کند دزدیده
پدید آید و بدان سبب سعد در وسط السماء است زاید زهره اندر دوم است دلیل
کند که دزد این مال را بار خوش داده است زیرا که زهره اندر خانهٔ عطارد است
پس خواستیم که بدانیم که دزدیده در کجا پنهان است نگاه کردیم بخداوند ساعت
و برج مال در برج چهارم زهره بود اندر خانهٔ مال با ششم با ماه دلو و ماه که خداوند
ساعت است در برج آبی و برج چهارم نیز آبی و ماه ساقط از طالع دلیل کند که در زیر
زمین پنهان کرده باشند و در جائی که با آب نزدیک باشد و از ان که ماه بزحل
پیوندد دلیل کند در خانهٔ تاریک است و از انکه خداوند خانهٔ ماه در وسط السماء
است دلیل کند این دزدیده ظاهر پدید آید و اگر خداوند خانهٔ ماه در زیر زمین بود ماهرا

ماهرا اتصال بکوکبی بود که بزیر زمین بود کسی که مال بدست نیاید مگر سالها و از ان
سبب که زهره اندر هبوط است چنان کو شیم دزدی این مال را برده است مثال
پس نگاه کردیم اندر این طالع هیچ کوکب نیافتیم که اندر طالع باشد که دلیل
دزدی بود دیگر کواکب را با ماه ساقط یا ششم از طالع و اگر ماه ساقط نبودی دلیل
دزد آن کوکب بود که ماه بوی پیوسته پس خداوند هفتم زهره است و معروف است
از کوکبی که اندر خانهٔ مال است و زهره ساقط است زیر شعاع آفتاب دلیل کند
که این کالا را اندر دزدیده اند و معدودش افتاده پس خواستیم که بدانیم چه چیز است
پس از ان سبب که برج مال آتشی است و ماه برج آتشی بود دلیل کند که این
دزدیده چیزی باشد که آتش بیرون آمده باشد و از ان سبب که زهره پیوسته
است بکوکبی که اندر خانهٔ مال است دلیل کند که پیرایهٔ زنان است و از انکه
خداوند ساعت در برج حمل است و حمل تعلق بر سر و گردن داشته باشد یا حلقه
گوش باشد و از انکه خداوند خانهٔ مال با خداوند وسط السماء است و ایشان
دلیل مال اند و ساقط است از طالع دلیل کند که کم شده بسیار قیمت نداشته باشد

و دزد بیت درم بود و از آنکه خداوند خانهٔ مال و خداوند ذنب است و از صاحب متصل شود
دلیل کند که اندر خانهٔ تاریک پنهان کرده باشند و از آن سبب که نیز زیرین از طالع
ساقط اند و سهم السعاده اندر هفتم است و ماه بکوکبی نپیوندد که اندر سهم السعاده است
دلیل کند که دزدیده پدید نیاید حکم اوکید طالع جوزا و خداوند طالع اندر طالع
آفتاب و در خانه بادی گفتیم که کوکب غریب اندر وی دلیل دزد بود و بدان سبب
که زحل نزدیک است بدرجهٔ طالع پس دلیل دزد زحل بود و از آنکه زحل شعر نیست
دزد مرد پیر است و از آنکه دلیل در برج جدی است دلیل کند که دزدی
کم گمعه باشند و دزدی دیگر یاور باشد و آن جوان است سیکون موی و ازرق
چشم و تن آور و این دزد پیر است سبزرنگ باشد و همه پیوسته
با سلطان باشند پس نگاه کردیم که این کالای دزدیده چه چیز است
خداوند خانهٔ ماه را اندر چهارم یافتیم و ماه اندر حد مشتری و اندر خانهٔ مریخ
و مشتری اندر برج خاکی دلیل کند که این دزدیده از گوهر باشد و از آنکه زحل
بشعاع آفتاب نیست و اندر وتد نیست دلیل کند که این دزدیده لباس باشد و از آنکه

و از آنکه خداوند مال و خداوند وسط السماء هر دو ساقط اند دلیل کند که این خاصیت
داشته باشد و از آن سبب خداوند خانهٔ ماه شرقیست دلیل کند که جامه ترصیع
نکو بود و از آن سبب سهم السعاده ساقط است دلیل کند که این جامه از قیمت
افتاده باشد باز نگاه کردیم که جامه سود در کجا پنهان کرده اند و داشتن این از
خداوند ثالث است که اندر برج بادی است دلیل کند که بجای بلند باشد چنین
بام و حجره و از آن سبب خداوند ثالث اندر طالع نیست دلیل کند که کالا که
از خانه برده اند بیرون نبرده اند و از آن سبب که مریخ اندر چهارم است دلیل کند
آنجا که نهاده اند آتشدان و مطبخ بود و از آن سبب ماه با مریخ اندر وتد است
و عطارد نیز بمریخ پیوندد دلیل کند که جامه باز بصاحبش برسد و از آنکه مریخ
نه بر ماه و نه بر مریخ بزیر زمین است دلیل کند که کس آگاه نشود و این حال از خلق
پوشیده بماند **مثال** از مؤلف پرسیدند چیزی از آن اول زحل
درهم از دستم در خانهٔ غریب بود او سود دلیل گرفتیم پس نظر کردیم بخداوند سهم
السعاده مریخ و وی در هفتم در خانهٔ خود روند گفتیم که سؤال از دزد است

پس خواستیم که دلیل صاحب کالا بدانیم و صاحب طالع زهره بود در ثور گفتیم سؤال
از دزد است و دلیل صاحب کالا زینت بزرگ و به برجیت مقابله مشتری گفتیم
که شوهر این زن وزیر حاکم است یا تاجر بزرگ و از آنکه از عطارد منصرف است
گفتیم که بیرون داده این زن کوچک و ستاره و پیوسته است با سلطان و از آنکه با آفتاب
در یک برج اند پس خواستیم که بدانیم دزد آشناست یا بیگانه چون هر دو نیز
بطالع ناظر است به برجیت گفتیم این دزد غریب است پس خواستیم که بدانیم
دزد مرد است یا زن نظر کردیم با کوکبی که در طالع آن باشد که دلیل دزد است
کوکبی یا آن نیافتیم پس صاحب هفتم دزد است در هفتم بود مذکر و در برج مذکر
بود پس گفتیم دزد مرد است و از آنکه صاحب هفتم در هفتم است گفتیم که دزد
آشنا است و از آنکه صاحب هفتم در خانهٔ خود است در مقابله طالع گفتیم
که دزد دشمن است و از آنکه ماه در برج ثابت است گفتیم هرگز این دزد با کالا نه
رفته باشد پس خواستیم که بدانیم این دزد پیر است یا جوان چون خداوند
هفتم در خانهٔ مثلث و وسط برج حمل گفتیم پیر نیست نه و ابتدای کهولت است

است پس خواستیم که بدانیم دزد چه رنگ دارد و چون دلیل دزد که مریخ است دلیل
کند که مرد سرخ و سفید و نیکوموی و ازرق چشم و چون که سعود بر و شتاب رود
پس خواستیم که بدانیم دزد کالا را بدست کسی داده یا نه و بدست خودش نیست یا نه
از درجهٔ طالع تا وتد الارض نگاه کردیم که دزد این مال را بدست کسی داده و در دست
خودش نیست و از آنکه دلیل برج به برجیت ناظر است بصاحب نهم گفتیم این
مال را بشهر دیگر برده و چون در وتد است نزدیک آن شهر است پس خواستیم
که بدانیم این دزدیده در کجا است خداوند ثالث که عطارد است یافتیم
در جوزا در برج بادی گفتیم که فراز بلند شد بام و بالاخانه که مکتب خانهٔ اطفال است
پس خواستیم که بدانیم دزدیده در شهر پدید آید یا نه چون ماه با مریخ متصل شود
از تثلیث گفتیم که دزدیده آشکارا شود پس خواستیم که بدانیم کالا چه چیز است
چون خداوند خانهٔ ماه اندر برج بادی و ماه در برج آتشی است دلیل است که دزدیده
پشمین باشد و چون ماه بمشتری متصل است گفتیم لباس باشد و چنین
راجع است گفتیم از قیمت افتاده بود بعد از آن که پیدا شد چنین شد مسئله

در ظفر بر خصم طالع و خداوندش و آن کوکب که قمر از وی منصرف بود دلیل پرسنده
و هفتم و خداوندش و آن کوکب که قمر بوی متصل شود دلیل خصم و عاشر و خداوندش
و کوکبی که در وسط السماء است دلیل قاضی و حکم بود و برج دهم که خانهٔ ماه
در او است نیز دلیل قاضی است و برج چهارم و خداوندش خانهٔ ماه دلیل عاقبت
مسئله اگر پرسند که بر خصم ظفر یابم یا نه بنگر اگر طالع صاحب
هفتم و هشتم باشد سایل مقهور خصم بود و اگر سهم السعادة در طالع بود یا در
سایل و ناظر بطالع دلیلست بر ظفر یافتن مسئول عنه بر سایل و اگر صاحب
هشتم در طالع بود خصم مقهور سایل گردد و منحوس بودن صاحب هفتم و هشتم
و بعضی یکی از ایشان در طالع دلیلست که خصم مقهور سایل گردد پس اگر
خداوند طالع در وتدی بود غیر غارب و اندر وتد مقبول و اندر برج ساقط
باشد پرسنده قوی و بر خصم ظفر یابد و اگر خداوند غارب در طلوع وتدی باشد
غیر طالع و در آن وتد مقبول بود خصم بر سایل ظفر یابد و هر کدام از این دو
دلیل که بطئ تر باشند قوی تر باشد و از این دو دلیل هر کدام که راجع یا محترق یا

یا تحت الشعاع یا ساقط یا هابط باشد ضعیف حال تر بود مسئله
اگر پرسند که این داوری که پیش حاکم بریم کدام یک را جانب گیرد پس نظر کن
بخداوند ساعت و به وسط السماء اگر اتصال بکدام دلیل دارد او از مودت
حمایت کند و بهر کدام که دلیل بنظر عداوت نگرد با آن جور کند و هر کدام که دلیل
بیشتر کواکب از معقوت بوی ناظر باشند یاری کردن آن دلیل بیشتر باشد
و اگر اندر وسط السماء کوکب نحس باشد بنگر تا کدام دلیل از ایشان نحس شود
است دلیل باشد که حاکم جور نماید با آن و اگر سعد باشد و نظر بدلیلی باشد قاضی
عدل با آنکس کند و اگر آن سعد راجع باشد دلیل دروغ زنی و جور کردن قاضی
بود مسئله خداوند برج دوم یاری گران پرسنده باشند و خداوند
هشتم دلیل یاری گران خصم باشد بنگر با آن دو دلیل هر کدام که در وتد
مستقیم السیر باشد و اندر حظ خویش یاری با آنکس قوی تر و بیشتر
باشد و هر کدام دلیل مغربی یا ساقط یا غریب یاری آن کس ضعیف
باشد مسئله اگر پرسند که میان سایل و مسئول عنه

خصومتی قایم باشد یا صلح شود بنگر اگر میان دو دلیل نظر مودت بود و قبول دهد صلح
و اگر دلیل خصم و سایل هر دو شرقی باشد میان ایشان صلح افتد و اگر هر دو
در تحت الشعاع باشند یا در خانهٔ چهارم خصومت میان ایشان زایل شود
و اگر هر دو دلیل قران کنند صلح از جهت ایشان و یکدیگر باشند و اگر میان
دو دلیل از تثلیث و تسدیس باشد میان ایشان صلح افتد و اگر اتصال دو
دلیل از مقابله و تربیع بود میان ایشان جنگ باشد و اگر خداوند طالع در تحت
الارض باشد یا خداوند هفتم بود ظفر خصم را بود و اگر برعکس باشد ظفر
بر سایل باشد و اگر خداوند طالع راجع یا محترق یا در هبوط و وبال یا در برج
منقلب یا مغربی یا غریب یا مقبول نبود ظفر خصم را بود و اگر خداوند هفتم
چنین باشد ظفر سایل را باشد مثالی دو از مؤلف پرسیدند
صاحب طالع راجع و در هفتم و وبال و در برج منقلب نیز هست و قمر صاحب
مثلثهٔ او گشته نیز در وبال قمر از وی منصرف است در هفتم پس مریخ که
در بیت شرف او است دلیل سایل گرفتیم و چون صاحب هفتم در طالع و در وبال است

وبالست و خداوند برج قمر زحل است در وبال و از طالع ساقط و زهره که قمر بوی متصل است
دلیل خصم گرفتیم و او نیز در خانهٔ هشتم و از طالع ساقط پس گفتیم چون در ضعف
هر دو مساوی اند الا مریخ که در شرف است و صاحب طالع اصل سایل است از این واسطه
گفتیم دولت سایل را بود و چون صاحب هشتم و صاحب طالع اصل سایل است
دلیل است که اصل سایل خود حمایت کننده و یاری که ضد باشد و چون صاحب
دوم در هشتم است دلیل است که یاری گران ضد حمایت سایل کنند و چون
میان زهره و مریخ به برج تربیع است دلیل است که خصومت بر طرف شود
مثال دیگر سؤال از مؤلف کردند طالع بدین طریق شد دلیل سایل
چون طالع بیت قمر است و قمر از طالع ساقط است صلاحیت دلیل ندارد
و چون شرف مشتری بود اگر چه مشتری ناظر بود بطالع لا راجع بود و ضعیف بود
او را نیز دلیل نگرفتیم پس نظر کردیم بر زهره که صاحب حد او است سه شهادت
و رب مثلثهٔ او است دو شهادت و صاحب ساعت است یک شهادت مجموع شش
شهادت باشد و چون در شرف خود باشد یا در خانهٔ خود باشد شهادت مضاعف

میشود که دوازده شهادت باشد پس زهره دلیل سائل باشد و مریخ که صاحب طالع
اصل است و رب مثلثه دوم دو شهادت دارد و قمر از وی منصرف نیز یکی
دو دلیل مسئول عنه بیت هفتم که زحل است اگر به برجیت ناظر است بطالع اما
رابع است دلیل نگرفتیم و همچنین مریخ که صاحب شرف است چهار شهادت دارد
و صاحب وجه است یک شهادت دارد و رب مثلثه سیم است یک شهادت دارد
که مجموعاً شش شهادت باشد و زهره رب مثلثه اول است دو شهادت و رب
ساعت است یک شهادت که مجموعاً دوازده شهادت باشد پس دلیل مسئول عنه
نیز زهره و مریخ باشد پس گفتیم که چون قوت شهادت سائل بیشتر است
قوت سائل را باشد و چون دلیلین مجامع است با آنکه دلیل هر دو یکی است
گفته شد که این کار بصلح انجامد و دیگر با هم نزاع نکنند لمعرفة غالب
و مغلوب دیگر نوعی گوید حساب کنی اسم متنازعین و از هر کدام نه نه طرح کنی
تا نه بماند یا کمتر پس نگاه کن در هر دو اسم آنچه باقی مانده است زوج است
پس هر دو صورت آنکه اقل عدد است غالب آنکه اکثر عدد است مغلوب شود

شود و اگر باقی اسم یکی فرد باشد و دیگری زوج پس آنکه اکثر عدد است غالب
باشد و آنکه اقل عدد است مغلوب و اگر باقی شکل هم باشد پس ظفر کسی راست
در سن او کمتر باشد **مسئلة** کنند گوید که چون نام طالب و مطلوب
حد ابجد الحساب جمع در آورد و نه نه طرح کن تا نه بماند یا کمتر پس بقیه نام یکی را
در طول و دیگری را در عرض طلب کن در ملتقای هر دو معلوم باشد که رقم سرخ غالب و آنکه
رقم سیاهی باشد مغلوب و جدول اینست نظاره کن و شاهد است بر صحت این عمل
قول بطلیموس این اغلاطش یونانی که بجهت ضحاک دمسون وضع نموده و از ابرا
لمجة نام نهاده اند و طریق عملش اینست که نام طالب و مطلوب به ابجد الحساب
جمع بر دن آورند و نه نه طرح کن تا نه بماند یا کمتر بقیه نام یکرا که بیشتر است در طول
و بقیه نام دیگر را که کمتر است در عرض طلب کن در ملتقای هر دو معلوم شود که کسی
و دشمنی جدول اینست **مسئلة** فی احوال الحرب اگر سلطانی برسد
که حرب با دشمن چه گونه است و ظفر کرا باشد پس این مسئله را چنان
بگیرند چنین مسئله مخصوص طالع و خداوند طالع و آن کوکب که ماه از وی منصرف است

| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| ا | ج | ه | ز | ط |
| • | د | و | ح | ا |
| ج | ه | ز | ط | • |
| د | و | ح | ا | ج |
| ه | ز | ط | • | د |
| و | ج | ا | ج | ه |
| ز | ط | • | د | و |
| ح | ا | ج | • | ز |
| ط | • | د | و | ج |

| | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ا | ا | | | | | | |
| • | فتان سلطی | • | | | | | |
| ج | صادق محبان | [illegible] | ج | | | | |
| د | وسیلة مخالفین | [illegible] | [illegible] | د | | | |
| ه | [illegible] محب | الجبان | [illegible] | [illegible] | ه | | |
| و | بنفقان | الخصومة | [illegible] | [illegible] | [illegible] | و | |
| د | والمفارقة القطع | بنفقان | [illegible] | [illegible] | سلیمان | [illegible] | د |
| ح | الشدة المحنة | الخصومة | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ط | بینهما محبة | الخصومة | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ط | الاتفاق | قلوبهما احد | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

| | |
|---|---|
| ح | |
| ط | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] |

دلیل پرسنده است و آن کوکب که ماه بوی متصل است دوم هفتم و خداوند هفتم دلیل خصم
بنگر بدین دو دلیل تا کدام قوی تر است ظفر مراد او را باشد و آن دلیل که ضعیف است
است شکسته گردد و دیگر طالع دلیل آغاز کننده حرب و سائل هر دو و هفتم دلیل
بر دشمن بر بکر و حیلت پس اگر دلیلین ناظر باشند بیکدیگر از نظر تثلیث و
تسدیس و بطالع نیز ناظر باشند حرب قائم نشود و اگر نظر تربیع بود زود سری
باشد و اگر شمس به تربیع صاحب مسئله بود و یا به تربیع قمر سری شدن حرب
تربیعات بود و اگر مقابله بود سری شدن به تثلیثات بود و حکم کن از مشتری و قمر
چنانکه از شمس و قمر نیز گفتیم و همچنین از سهم الغیب و مریخ پس اگر مریخ منحوس بود
حرب و قتال ثابت بود و حال سخت دشوار شود **مثالی** از برهان الکفایة
طالع برج جوزا بود و صاحب طالع اندر سنبله رابع و ماه اندر برج مایل و با انصراف و اتصال
ماه نگاه کردیم اتصال با هر او دلیل دشمن گرفتیم و انصراف با هر او دلیل خداوند
مسئلة و از آنکه زحل اندر مایل الوتد است و مقبول ماه اندر سنبله بسیار فرزند
دلیل کند خداوند مسئله را قوت و لشکر بسیار بود و از آنکه زحل را سه شهادت است

است یکی اندر برج مانده دوم آنکه خداوند ساعت است سیم آنکه ماه بوی متصل است و عطارد
را یک شهادت یافتیم که خداوند طالع است و از آنکه زهره در وتد یافتیم در سنبله شرف
و ماه را اتصال بزهره و زهره دلیل دشمن بود و زهره و مریخ در جدی است دلیل کند
که خداوند سائل را قوت و فیروزی و دلاوری بر دشمن او بود و حرب و از آنکه زهره با مریخ
بود دلیل کند که هیبت و فزع دشمن و از آن رهگذر که زهره و مریخ اندر برج جدی است
دلیل کند که در میان ایشان جنگ بود و از آنکه زهره و مریخ به تثلیث زحل است
دلیل کند که از اول دشمن صلح جوید و از آن سبب که زهره را [illegible] خداوند
مسئله صلح نخواهد زیرا که کوکب راجع دلیل کند بر تدبیرهای خطا و از آن سبب که
زهره مقبول است از اول خداوند مسئله را قوت بود و از آنکه زحل را جهت است
باز بردی نهزیمت افتد پس نگاه کردیم عاقبت کار ایشان از خداوند چهارم که
آفتاب است و از آن سبب که از اوتاد [illegible] زحل بپوید و نه زهره
لیکن آفتاب بمشتری ناظر و مشتری خداوند خانه عطارد و بخداوند خانه قمر
و زهره اتصال بدل بود ظفر از دشمن بود و از آنکه خداوند خانه زهره را نه بیند

وخداوند خانهٔ زحل را می‌بیند ظفر بر دشمن بود باشد و ملک بدست دشمن افتد مثال
هم او گوید طالع حمل و خداوند شش مریخ در شرف در وسط السماء دلیل کند که خداوند
مسئله را قوت باشد و دلیل دشمن زهره با قسیم اندر نوبت و کوکب سفلی است
پس دلیل کند که دشمن ضعیف بود پس نگاه کردیم بانصراف ماه و اتصال وی پس
ماه را منصرف یافتیم و از زحل متصل یافتیم بر زهره پس دلیل کند که زحل یاری کر
خداوند مسئله بود و آنرا که خداوند مسئله باشد و آنرا که خداوند مریخ است و مشتری
یاری کرد زهره زیرا که خداوند خانهٔ زهره است از آنکه زحل اندر مائل الوتد است
در برج ثابت و مقبول مریخ و مشتری ساقط است اندر وتد دلیل کند که یاری کر
آن خداوند مسئله قوی‌تر باشد پس نگاه کردیم بعاقبت این کار برج عاقبت
سرطان و خداوند شش ماه ناظر نیست به برج عاقبت شهادت او سوی ما کردیم
نظر کردیم بخداوند خانهٔ مریخ و خداوند خانهٔ زهره تا کدام زفوتر منحوس کرد زیرا
یافتیم از پس بگاه منحوس و محترق بیشتر و زحل در وبال و زهره را یافتیم از پس
هشت روز قران میکند بمریخ و مریخ در وبال پس دلیل کند که عاقبت ظفر خداوند مسئله

بود و چون مشتری محترق کرد و زهره بتربیع زحل آید آن وقت دشمن هلاک کرد و الله اعلم
وکالت پناه سؤال کرد که نواب سلطان به بر عرب رفتی بحرب محمد ابن حمیر
کدام غالب‌اند ارتفاع گرفته شد و معلوم که طالع بر صورت شد چنین صاحب طالع در وتد
نبود و سوم بود در برج منقلب کذاشتیم پس نظر کردیم با ماه منصرف بود از مریخ و متصل
بود با آفتاب و در برج عاشر بود به تربیه و در برج بسیار فرزند دلیل کند که خداوند مسئله
قوت یابد از لشکر بسیار و چنین انصراف ماه دلیل صاحب مسئله است و مریخ
در عاشر به برجیت دلیل قوت است و چنین عطارد صاحب هفتم در خانهٔ طالع و وبال
و در هبوط است یقین که خصم بر دست نواب سلطانی گرفتار شد و چون میان
عطارد و مشتری در روز دوشنبه بیست و ششم اتصال بود از نظر بسند بده
گفتیم در روز مذکور میان ایشان صفوف کارزار شود و چنین لشکر منصور که لشکر
ببینند خوف بر ایشان غلبه کند چه صاحب هشتم ناظر است بمریخ و بطالع و ذات
و از آنکه زهره که کوکب عزت است محترق در شرف خود باشد دلیل است که او
بگریزد بعزت و چون قمر متصل است با آفتاب گفتیم این کار بر فتح صورت گیرد

و چون قمر متصل است بزهره و زهره در وتد محترق دلیل است که بندگان سلطانی
بعضی کارها بسازند و بعضی کارها بماند و چنین دلیل طالب و مطلوب با مریخ نیست
جنگ واقع نشود و چنین میان عطارد و مشتری به برجیت ناظر است اما نظر
بشنید جنگ سپری شود و دیگر چیزها که گفته شد نوشتن طول داده و بعد از
آمدن نواب سلطانی آنچه نوشته بودیم بفعل آمده بود و محمد ابن حمیر سلطان
عربستان گرفته بود و بخدمت سلطان نواب مستطاب آمده بود و خلعت
ملوکانه یافت و عربستان را باز بوی شفقت فرمودند و باد ارزانی داشته‌اند
و او را روانه کردند و چنین مؤلف همه را از روی نجوم درست گفته کتب [illegible]
معتبر گردانیدند و در عزت و حرمت افزودند مسئله
فی الشرکة چون که پرسند که شرکت با انباز کنیم یا نه طالع دلیل پرسنده
و صاحب طالع و قمر و کوکبی که قمر از وی منصرف شده باشد و برج هفتم و صاحب وی
و کوکبی که قمر بوی متصل است دلیل مال تجارت بود و سعود ایشان و ماجرا که در میان
ایشان بود برج چهارم و صاحب وی دلیل عاقبت کار انباز بود پس اگر طالع برج

بر برج منقلب بود و ماه هم اندر برج منقلب بود آن انباز پایدار نبود پس اگر
خداوند طالع بطالع یا خداوند ماه بماه ناظر باشد از نظر دوستی جدا شدن
با خوشنودی بود و جنگ و داوری نباشد و اگر ناظر نباشد جدا شدن
با جنگ و داوری باشد و اگر خداوند طالع بطالع و خداوند ماه بماه از تربیع
و مقابله نگرد با تهمت و داوری از یک دیگر جدا شوند و اگر برج ماه برج
ذو جسدین باشد و انباز کردن ایشان چندان مسعود نبود مگر آنکه ماه
منحوس باشد یا اندر وسط السماء کوکب نحس باشد دلیل زیان باشد
و اگر ماه اندر برج ثابت باشد و خداوند خانهٔ ماه بماه ناظر باشد آنگاه دلیل
پایدار ایشان باشد و با امانت بود و اگر اندر طالع نحس بود یا خداوند طالع
راجع باشد خیانت و بدخوئی پدید آید و اگر اندر هفتم نحس باشد یا خداوند
هفتم راجع باشد جنگ و ناسازکاری و خیانت از انباز باشد و اگر اندر وسط
السماء سعد باشد دلیل کند که ایشان سعود کنند و اگر برج وسط السماء
منقلب باشد و اندر وی سعدی بود یا ناظر باشد انبازی را به بود و لیکن پایدار نبود

واگر آن سعد مشتری باشد ومانند شعر سعود بسیار بود وجاه ومرتبت نزد خلق نیز باشد
واگر مشرقی باشد ولیکن هابط بود سعو نحو ولیکن بخو همکان با جاه وحرمت بود
وازمال ایشان بسیار خیر بود وکسی سعو فاید نخو واگر اندر وسط السماء کوکبی نباشد
بنگر بخداوند وسط السماء اگر بوسط السماء ناظر بود وسعد دلیل کند که انبازی
سعو بسیار بکند واگر خداوند وسط السماء ناظر نباشد در کثر انبازی مال
منحوس نظر کن باه دلیل سائل آن کوکبی بود که ماه ازوی منصرف است ودلیل
انباز آن کوکبی بود که ماه بوی متصل است ودلیل سعود زیان ماه وخداوند خانهٔ ماه
دلیل عاقبت ایشان پس اگر ماه اندر خانهٔ آفتاب بود یا اندر وتد یا اندر مایلی الوتد
یا زاید النور والعدد دلیل کند که سعو ایشان از انبازی بود واگر ماه منصرف بود
از کوکبی ومتصل نبود بکوکبی پس خداوند طالع هفتم را نه بیند آن انبازی تمام نشود
واگر ماه زاید النور بود یعنی از پانزده اول باشد وزاید در حساب گس بود که در تقویم
اندر جدول قمر در تعدیل ثالث بنویسند که زاید در تقویم فلک تا اثر اینند
تا قمر تقویم بفلک ممثل حاصل آید چنین دلیل هر دو انباز شناختی بنگر بدلیل هر

هر کدام که نحس بود خیانت کننده بود وانکه دلیل سعد بود باامانت وانرا که دلیلش
ساقط بود یا در هبوط آن انباز خاین باشد وآن انباز که دلیلش اندر وتد بود
یا اندر شرف آن بزرگوارتر بود وانکه دلیلش مشرقی بود چالاکتر بود وانکه
دلیلش مغربی بود آن سست تر باشد ودراین باب طالع کشیده شد زایچه
طالع بدین صورت شد چنین شمس صاحب طالع است وساقط بود کذاشتیم پس نظر
کردیم بقمر وبخداوند خانهٔ آن چنین ناظر است بنظر تثلیث این شرکت سعو داشته
باشد وچون ذنب در هفتم است الیه دلیل است بر خیانت وناراستی در مال شریک
از شریک باشد وانباز سائل بدخوئی کند وچنین قمر در برج منقلب است
دلیل است که آن انبازی پایدار نبود وچون زهره در وسط السماء است وصاحب
وسط السماء است وستانان سعد است دلیل است که سعو بسیار از این شرکت
بهم برسد وچون ماه زاید النور است دراین انبازی سعو باشد پس نظر
کردیم ماه را از زحل منصرف یافتیم وبه آفتاب متصل از مقابله دلیل است
که جنگ ونزاع دراین شراکت باشد ودیگر خبرها دراین شراکت که گفتیم همه بعقل آید

**مسئلة** در الصید اگر صاحب هفتم بصاحب طالع متصل باشد صید
باسانی یابد واگر اتصال نبود صید بدشواری حاصل شود واگر صاحب طالع سعو
بود صید در آن مکان بسیار بود واگر منحوس باشد کمتر بود واگر صاحب سابع
منحوس باشد بسیار یابد واگر سعو کمتر یابد ودراین باب چند مثالی
بود لا تطویل واطناب باشد اختصار کردیم که نویسنده را ملال نباشد

## باب فی دلائل بیت الثامن وما فیه من المسائل

اگر پرسند که غایب زنده است یا مرده اگر خداوند طالع در هشتم و چهارم باشد
غایب دل تنگ بود واگر دراین دو محل منحوس ومحترق یا در هبوط یا راجع بود
هم فوت بود واگر قمر متصل بود بصاحب هشتم یا بدان کوکب که در هشتم است
هم بد باشد وهم چنان اگر خداوند طالع در هشتم بود وخداوند هشتم
در طالع وبا این اگر صاحب ساعت در هشتم بود یا در چهارم یا ماه بکوکبی متصل
شود که زیر شعاع است آنکس مرده باشد **مسئلة** اگر پرسند که
بچه سبب مرده نگاه کن از صاحب طالع وقمر هر کدام که دلیل بود اگر در تحت الشعاع بود

بود مرگ وی از گرسنگی وازدرد اندرون بود واگر دلیل منحوس بود بزحل وزحل
در مثلثهٔ آتشی بود وازجای بلند افتاده بود واگر در مثلثهٔ خاکی بود از سعوا
مرده است واگر در مثلثهٔ بادی بود در وسط السماء از جای بلند افتاده بود واگر
در مثلثهٔ آبی بود غرق شده باشد واگر از مریخ منحوس شده باشد ومریخ
در مثلثهٔ آتشی بود از گرسنگی وعلت صفرا یا در حرب مرده باشد واگر در مثلثهٔ
خاکی بود از جای بلند افتاده باشد واگر در مثلثهٔ بادی بود از رمح وپیکان
یا بضرب شمشیر مرده است واگر در مثلثهٔ آبی بود در آب مرده باشد یا جانوران
بری وبحری او را خورده باشند واگر خداوند طالع محترق باشد وقمر
با مریخ بود مرگ وی از سوختن وبریدن اندام بود **مسئلة** اگر
پرسند که غایب در غربت مرده یا در شهر خود بنگر اگر خداوند هشتم در برج
غربت یا برج سیم یا برج نهم بود از طالع مرگ وی در غربت بوده واگر
خداوند هشتم اندر مراجعه بود یا در حظ خویش یا در اوتاد طالع مرگش در شهر
خویش بوده پس اگر خداوند هشتم زحل بود اندر برج خاکی مرگش از سقط بود

و اگر در برج آبی بود مرگش از رطوبت بود و علتهای بلغمی بود و اگر در برج آتشی
بود از صفرای سوخته بود و اگر در برج بادی بود از خون سوخته بود و اگر خداوند
طالع در وسط السما بود و بمقابله خداوند هشتم مرگش از افتادن جای
بلند بود و اگر خداوند هشتم در هفتم بود مرگش سبب زنان بود و اگر برج
هفتم عقرب بود زنان او را زهر داده اند و اگر خداوند اندر هشتم باشد
مرگش از شیر و پلنگ و سباع بود و اگر خداوند هشتم در مریخ باشد و مریخ
در عقرب مرگش از زندان بود و یا از چوب و اگر آفتاب با مریخ
باشد مرگش از خشم ملوک بود و اگر مریخ در برج آتشی باشد مرگش از
سوختن بود و اگر خداوند برج هشتم زهره باشد و او منحوس باشد
نانش دارو دهند و اگر خداوند هشتم عطارد بود مرگش از سبب
بندگان بود و اگر خداوند هشتم مشتری باشد مرگش از سبب مال بود
و از بزرگی جان برده باشد **مسئلة** اگر خداوند هشتم حمل بود
از درد سر بود و اگر در ثور باشد از درد گلو و اگر در برج جوزا بود از

کتف و دستها بود و اگر در سرطان بود از سر و سینه بود و اگر در اسد بود از پشت و
کمر بود و اگر در سنبله بود از درد شکم و معده بود و اگر در میزان بود از میان کمر بود و اگر
در عقرب بود از ناسور یا از فرج بود و اگر در قوس بود از درد رانها بود و اگر در جدی بود
از زانوها بود و اگر در دلو بود از ساقها بود و اگر در حوت بود از قدمها بود **مسئلة
فی المیراث** اگر خداوند طالع و قمر هر کدام که قوی تر باشد و بطالع ناظر و دلیل
میراث بود و اگر دلیل بخداوند هشتم متصل بود میراث بجهد و طلب یابد و اگر
صاحب هشتم بدلیل متصل باشد میراث بآسانی یابد پس بنگر بصاحب طالع
و ماه که دلیل پرسنده بود و بخداوند برج هشتم که دلیل میراث بود و اگر خداوند
هشتم سعد بود و خداوند طالع یا ماه با آن در طالع باشند یا متصل باشند میراث
یابد و اگر خلاف این باشد میراث نیابد و اگر در هشتم ستاره سعد باشد و خداوند
طالع یا ماه بدان اتصال بود یا نقل النور یا جمع النور میراث بیابد و اگر بر خلاف
این بود نیابد و اگر خداوند برج هشتم نحس بود و با صاحب طالع یا با ماه اتصال
داشته باشد بنظر عداوت پرسنده را بسیار رنج و عقوبت افتد

بسبب میراث و بدست وی چیزی نیاید و اگر در برج هشتم نحسی باشد حکمش اینست
و اگر خداوند هشتم سعد بود و بخداوند دوم پیوندد و آن دلیل یافتن میراث بود
و اگر پیوستن از تثلیث و تسدیس بود بآسانی بدست آید و اگر از تربیع و مقابله
بود بدشواری یابد **مسئلة فی الوصیة** اگر مریخ در وتدی
بود یا قمر به تربیع مریخ بود وصیت از آن شود و اگر طالع برج ثابت باشد و
خداوندش و قمر اندر برجی ثابت بود وصیت برقرار ماند و در این باب مثالی بگوییم
که طالبان را آسان باشد **مثال** طالع بدین صورت گرفتیم و خواستیم که تا
بدانیم غایب زنده است یا نه پس نظر کردیم ماه متصل بود بمریخ و مریخ در تحت
الارض گفتیم این شخص فوت شده و چون بر جهت قمر در مقابله آفتاب است
شاهد فوتست پس پرسیدند که سبب که چه بود گفتیم از گرمی و صفرا که تب
بوده باشد و از آنکه ماه متصل است بمریخ و مریخ در برج آتشی و چون خداوند هشتم
اندر سرطان بود دلیل است که از درد سینه آزرده بوده و چون خداوند هشتم در هفتم
است که اوج منحوسات گفتیم در بزرگی در حرکت فوت شد و چون خداوند هشتم در

هفتم است مرگش بسبب مواصلت با زن بود

## الباب التاسع فی دلائل البیت التاسع و ما فیه من المسائل

طالع و خداوندش دلیل سائل باید کرد و برج نهم و خداوندش از بهر حال
سفر و سهم السعادة و خداوند برج سیم و خداوند ساعت از بهر راه و برج
هفتم و خداوندش و سهم السعادة و خداوندش از بهر آن جایگاه که مسافر
قصد آن مکان دارد و برج دوم و خداوندش از بهر مال و وسط السماء و خداوندش
از بهر حاجتها و وتد الارض و خداوندش از بهر عاقبت کارها **مسئلة**
اگر احوال مسافر پرسند طالع دلیل تن مسافر بود و دوم مال و سیم قوت چهارم
چهار پایانی که او را همراه است و پنجم حال روشن اندر راه ششم دشمنی
هفتم سستی و تری هشتم آنچه در صحبت او بود نهم آب و فراخی و تنگی راه
و توشه اندر راه و دهم عمل یازدهم تجارت و سعد و خانه دوازدهم خرید
و فروخت **مسئلة** اگر پرسند که از بهر چه چیز سفر کرده یا سفری
میکند چنین دلیلهای سفر بدلیلهای طالع پیوندد و واجب کند که از بهر شغلی سفر کرده

ضروری واگر دلیلهای طالع بدلیلهای سفر پیوندد دلیل کند که از بهر تن پروری
سفر کرده واگر سهم السفر و سعدان بود از سیم یا نهم دلیل کند که در صحبت
او مال بسیار بود **مسئله** نظر کن اگر قمر خالی السیر بود بجهة آنکه
معزول باشد سفر کرده واگر ماه منصرف بود از زحل بسبب فرجی پنهان واز
مشتری بهر مال واز مریخ بجهة گریختن واگر منصرف از شمس بود بجهة پادشاهی
واگر از زهره منصرف شد از جهة زیان سفر کرده واگر از عطارد منصرف باشد
از بهر علم و تجارت رفته و همچنین اندر اتصال قمر بکواکب نگاه کن و بآن حکم کن
**مسئله** اگر پرسند که مسافر شب سفر کرده یا بروز بنگر بدلیل اگر
برج و صاحبش لیلی باشد شب رفته واگر نهاری باشد روز سفر کرده باشد
واگر مختلف بود حکم بر آن کن که شهادات او مضاعف تر باشد **مسئله**
اگر پرسند که حال من در سفر چون باشد سعد باشد یا زیان بنگر بخداوند
طالع اگر بماه ناظر باشد از تثلیث و تسدیس دلیل کند که اندر سفر کارها
خوب پیش آید و سفر و مراد او کرده شود و حاجات او بآسانی برآید و همیشه در

در مسئله احوال سفر بنگر بقمر اگر ناظر باشد بسعد آن سفر نیکو بود واگر ماه متصل به
نحس بود آن سفر بد باشد مگر از تثلیث و تسدیس نظر نحس باشد و قبول
میان ایشان که دلیل نیکوئی سفر باشد و در آن سفر خیر یابد بدشواری و بنگر
بطالع اگر جدی یا دلو یا میزان باشد در کل سفر خیر نبود واگر نحس اندر وتد باشد
در آن سفر زیان باشد اگر نحس اندر نهم و سیم بود در آن سفر زیان باشد
اگر پرسند که در سفر سلامت مخاطره بود یا نه بنگر به برج نهم و سیم اگر در آنجا
نحسی بود بیم خطر باشد واگر خداوند طالع یا ماه بآن نحس اتصال بود از تثلیث
و تسدیس دلیل کند که دزدان آیند و سائل را بیازارند و او را زیان گردد
واگر خداوند نهم و سیم منحوس باشند دلیل خوف و خطر بود **مسئله**
اگر پرسند که زیان در چه وقت باشد پس نظر کن به نحسین اگر در طالع باشند
سائل را در آن شهر هست از اهل خانه زیان بیند واگر اندر وسط السماء
بود سائل را زیان برسد در شهری که قصد کرده است واگر نحس
در چهارم باشد در وقت باز آمدن زیان برسد و بعبارتی دیگر اگر محل نحس

از درجه طالع تا درجه چهارم بود مخاطره آن منزل تا آنجا که روی نموده است واگر محل نحس
از چهارم تا هفتم بود مخاطره در راه باشد واگر محل نحس از درجه هفتم تا درجه
وسط السماء بود مخاطره در مقصد بود واگر محل نحس از درجه وسط السماء
تا درجه طالع باشد مخاطره در بازگشتن بود **مسئله** اگر پرسند
که سفر برآید یا نه اگر صاحب طالع یا قمر در طالع باشند یا بصاحب نهم متصل
بود یا کوکبی که در نهم بود متصل باشد دلیل است بر آنکه اختیار سفر روی
باشد واگر نخواهد رود واگر نخواهد نرود واگر صاحب نهم در طالع باشد در آن
کوکب که در نهم باشد بنگرد و یا آنکوکب که در نهم است بصاحب طالع یا بکوکبی
که در طالع باشد بنگرد سفر برآید ناچار بخواست اراده سائل واگر صاحب
طالع یا صاحب نهم مقارن صاحب رابع بود و در مقام بماند و هیچ سفر
نکند و همچنین اگر در چهارم کوکبی باشد و آنکوکب را در طالع حظی بود سفر نکند
مادامیکه آن کوکب از آن گریز نکند دیگر بنگر بخداوند طالع و یا بماه
اگر در برجهای زایل باشد دلیل کند که آن سفر برآید و چهار یک از درجه

از درجه طالع است تا درجه وتد الارض و از درجه مغرب تا درجه وسط السماء واگر
اندرین خانها مقبول بود یا ناظر سعد بود سفر برآید واگر مقبول نه بود یا متصل باشد
بنحس سفر برآید اما نیکو نباشد واگر خداوند طالع راجع باشد سفر
نتوان کرد واگر صاحب برج هفتم نیز راجع بود هم سفر نتوان کرد واگر
ماه بکوکبی ساقط راجع پیوندد هم سفر برنیاید واگر ماه یا صاحب طالع در برجهای ثابت
خصوص دلو بکوکبی پیوندد که در طالع یا در وتد الارض یا در وسط السماء
یا در برج یازدهم یا در برج چهارم باشد آن سفر واقع نشود واگر دلیل طالع
اتصال بکوکبی داشته باشد از تربیع و مقابله و آن کوکب اندر وتد باشد
سفر واقع نشود **مسئله** اگر پرسند که بچه سبب سفر میکند
یا سفر کرده بنگر بطالع مسئله سفر اگر ماه منصرف باشد از تربیع و مقابله
و مقارنه زحل از غم و قرض آنکس بسفر میرود واگر ماه منصرف از مریخ بود
گریخته و باز میگردد واگر ماه منصرف از عطارد بود و عطارد هم منحوس
بود از فرزندان گریخته بود یا از پدر یا از استاد بخشم رفته بود و جمله الغرض

گرفته کور شده از تربیع و مقابله و مقارنه بود و اگر منصرف از تثلیث و تسدیس بود از پیش
آنها بصلح رفته باشد **مسئله** اگر پرسند که بگوی چه طایفه سفر کرده
یا میکند بنگر اگر ماه اتصال بزحل دارد بود دلیل کند که مسافر سوی مشایخ پیران
زهاد و عباد سفر میکند و اگر ماه را اتصال بمشتری بود بسوی بزرگان بطلب مال
رود و اگر ماه را اتصال بمریخ بود به تثلیث و تسدیس سوی سلطان رود دیگر
بنگر بخداوند طالع اگر متصل باشد بخداوند دوم این سفر را بسبب مال کند و اگر
خداوند طالع بخداوند چهارم متصل باشد پرسنده به نزدیک مادر یا استاد
رود و اگر اتصال بخداوند پنجم داشته باشد نزد فرزندان رود یا کسی بجای
فرزند بود و اگر خداوند طالع بخداوند ششم متصل بود به نزد رسولان رود
یا بندگان نعوذ یا برده یا خریده یا فاهای باقی برین قیاس کن دیگر بنگر
بدان کوکبی که ماه بدو پیوسته اندر خانه خویش بود یا اندر خانه ماه یا خداوند
مسئله اندر سفر بود و بخانه خویش رود بزودی دیگر بنگر بدان کوکب که
ماه بدو پیوندد و اگر در هبوط بود دلیل کند که سائل چیزی کم کرده بود یا کسی از آن کس

کس گریخته است و آنکس سلامتی طلبد و اگر ماه خالی السیر خداوند مسئله بطلب
معاش میرود دیگر بنگر بکوکبی که ماه بدان می پیوندد و اگر صاحب برج آن کوکب
بدان کوکب ناظر باشد از نظر پسندیده آن مرد که خداوند مسئله بسوی
وی میرود مردی باشد ستوده است دار خلق و اگر خداوند آن برج بآن کوکب
بعداوت نگرد آن مرد اندران شهر ناستوده و دشمن دار شوند **مسئله**
اگر پرسند که مسافر معروف است یا نه بنگر بدان کوکب که ماه بوی پیوندد اگر
اندر وتد باشد آنکه مسافر میشود معروف است و اگر در وتد باشد یا در شرف
با جاه و حرمت بود و اگر برج ثابت باشد و مایه از حکام بود و اگر پرسند
در شرف برج منقلب و ذو جسدین باشد دلیل کند که آن مرد سلطان بود
که معزول شده **مسئله** اگر پرسند که مسافر در آن شهر که رفته است
حالش بهتر است یا در مقصد اگر در هفتم کوکب سعد بود یا آنکوکب که ماه
بوی پیوندد در هفتم بود مسافر اگر میرود از شهری که هست بشهر دیگر حالش
بهتر باشد و اگر در طالع سعد باشد و در برج هفتم نحس مسافر را همان شهر بهتر باشد

و سفر نیک باشد و اگر سعد اندر وسط السماء باشد و اندر هفتم نحس نباشد
مسافر را در آن شهر کار تجارت نیکو بود و پیش از آنکه در آن شهر رسد
کارش بسامان برسد و حاجت بر آید و باز برگردد و باقی دلایل در باب سیوم
شرح آن دادیم از آنجا معلوم باشد **مسئله** اگر پرسند که مسافر
زن است یا مرد و پیر است یا جوان و چه رنگ دارد و بدان طریق که در باب
هفتم در تفصیل دزد گفتیم استخراج نمایند و در باب سفر نیز مثالی گوییم
**مثال** از برهان الکفایه طالع جدی یافتیم و صاحبش زحل و زحل و صاحبش
در ششم و اندر آن یک ده و چهار یک در زحل است چهار یک زایل
خوانند پس دلیل کند که این مسافر سفر نتواند کرد پس نگاه کردیم بخداوند
خانه سفر عطارد یافتیم و عطارد اندر دوازده یک و چهار یک نابر است
دلیل نکند که بسفر رود باز نگاه کردیم بخداوند ساعت شمس یافتیم و او
نیز در چهار یک نابر است و هم دلیل نکند که بسفر رود و باز نگاه کردیم
بزهره و اندر طالع است و کوکب بکر است و کوکب بکر در طالع دلیل سفر است

است و ماه اندر چهار یک سافل یافتیم آن هم دلیل سفر است و باز نگاه کردیم
باتصال ماه و زهره بمریخ و مریخ راجع اندر خانه سفر دلیل کند که سفر نتواند کرد و اگر
سفر کند زیان باشد در سفر بسبب دشمنان زیرا که مریخ دلیل دزد است تا برج
نهم دلیل راه **مثالی دیگر** هم او گوید طالع اسد یافتیم و خداوندش
آفتاب در چهار یک زایل برج هشتم یافتیم دلیل کند بر سفر و نگاه کردیم بخداوند
خانه سفر مریخ را یافتیم اندر بیت المال و اندر چهار یک صاعد دلیل کند
بر سفر پس نگاه کردیم بماه او نیز در چهار یک زایل دلیل کند بر سفر پس
نگاه کردیم بخداوند ساعت مشتری یافتیم که مشتری نیز در ربع صاعد است زیرا
که درجه او با موافق درجه وسط السماء بود یا بیشتر بود یا در ربع مایل بود چون
درجه اش بیشتر است در ربع صاعد بود پس نگاه کردیم که رفتن بسفر میرود یا نه
یافتیم ماه را منصرف از مشتری و متصل بمریخ و مریخ در برج دوم دلیل کند
بر بودن سفر و از آنکه مریخ نزدیک است ببرج طالع دلیل کند که صاحب مسئله را
این سفر قریب بود و اگر مریخ در برجی بعید که از طالع دور بودی گفتیمی سفر بعید بودی و از آنکه

مریخ راجعست دلیل کند که پرسنده ازان سفر زود برآید بی انکه حاجت برآید
مثالی دیگر هم اوگوید طالع عقرب یافتیم و زهره اندر طالع بر ...
زیان از چهار یک شمالی اند پس دلیل کند بر سفر و خداوند طالع اندر وسط
السماء یافتیم و سنبله و بابل در وسط السماء دلیلست بر سفر و چنین ماه اندر
چهار یک یابلست دلیل مقام کند لیکن ازان سبب ماه منصرف از ...
زحل و زحل اندر چهار یک شمالی اند پس دلیل نکند که سفر بر طرف شود
پس نگاه کردیم که حال او چون شود اندر آن سفر ازان سبب که مشتری اندر هشتم
است و ماه اندر برج شرف رونده بدرجه شرف دلیل کند که خداوند مسئله
را این سفر نیکو باشد و حاجتهای سائل روا شود ازان سبب که خداوند برج
دهم است و خانه آفتاب دلیل کند که خداوند مسئله سلطان باشد و ازانکه
مشتری خداوند خانه طالع مسئله است و اندر هشتم است پیوسته بمریخ دلیل
کند که خداوند مسئله بشهری رود که فرزندان وی آنجا باشند و فرزند او را
عروسی خواهد ساخت و سور کردن فرزند بر ... مثالی دلیل طالع قمر

قمر یافتیم ازانکه در مثلث طالعست و در نهم سهم السعادة گفتیم که ضمیر از سفرا...
دهند و ان گویند خداوند ساعت که در هر خانه باشد ضمیر ازان خانه بود چنین
زحل که رب خانه و ساعتست در نهم یافتیم و شاهد قمر است گفتیم که سفر نزدیک است
و اورا پس سؤال کردند که این سفر ... شده برآید یا نه نگاه کردیم بصاحب
طالع و قمر هردو یکی بود و در نهم بودند گفتیم سفر برآید باختیار و چنین صاحب
طالع و آفتاب که در طالعست متصل دلیلست که این سفر برآید و بخواست
و ... سائل را باز نگاه کردیم بخداوند طالع و بماه او ... در برج رابع دیدیم
گفتیم این سفر واقع شود و چنین صاحب خانه ماه راجع بود میبایست که این
سفر واقع نشود و چون شهادات واقع شدن سفر بیشتر بود حکم بر اکثر است
لهذا گفتیم که سفر واقع شود و خواهد شد و چنین ماه منصرف از مشتری بود
گفتیم برای مال سفر میکند پس خواستیم که بدانیم حال سائل اندر سفر چند باشد
چون ماه ناظر بود بزهره و مشتری گفتیم که احوال او در این سفر نیکو باشد و بر
مراد او باشد و چنین کس اندر نهم است که زحل است دلیلست که از رهگذر

احداثات زیان باشد پس خواستیم که بدانیم در مسئله مخاطره هست یا نه گفتیم
هست ازان جهت که کس در نهم است و چنین خداوند نهم منحوس است
بخیر خواهد گذشت چه خداوند نهم ... است و در ... در خانه خود است
و مجامع زهره و چون ممتحن کس از طالع تا درجه رابع است مخاطره در ...
بود و در مقصد مریخ بود و مریخ در خانه خودش هست مخاطره نباشد پس
خواستیم تا بدانیم در این شهر حال سائل بهتر است یا آنجا که مقصد است
نظر کردیم بانصراف و اتصال ماه از نطارد منصرف و بزهره متصل یافتیم
گفتیم آن مکان که میرود بهتر است از اینجا باز نظر کردیم بماه در آن
برج که هست حالش چیست و در برج دیگر که نقل کند چه حظ دارد
و قمر در حوت بود در خانه غریب و در حمل ... بود گفتیم که مقصد بودن به
از شهر بودن است و این طالع مؤلف بجهت خود ارتفاع کرد و طالع نقل
کرد و احکام نوشت جمیع صواب و درست آمد مثالی برسانیده ...
نواب بلاد ... مجتهد العصر و الزمان جناب ... ابو الحسن سلمه الله تعالی که بت

بجدنت نواب اقدس اشرف سؤال کردند ارتفاع کرفته شد و صورت
طالع باین نسخ شد گفتیم در چون صاحب طالع راجعست با دیگر دلائل
بنده گان سابق الالقاب مراجعت خواهد فرمود در اثنای راه بر ... دو
و چنان شد مسئلة در قدم غائب اگر پرسند که فرزند م
غائبست کی آید بنگر بخداوند پنجم و ماه که دلیل باشد و اگر گوید شوهرم غائب
است بنگر بخداوند هفتم و بماه اگر گوید غلامم رفته بنگر بخداوند ششم و بماه که دلیل
باشد الغرض اگر غائب منسوب بسائل باشد نگاه کن اندر اتصال
و خداوند آن خانه و خداوند طالع که اتصال قمر دلیل آمدن غائب باشد اگر
خداوند طالع در برج منقلب بود غائب باز آید و اگر بخداوند خانه خویش نگرد
غائب باز آید بشتاب و اگر از زحل منصرف بود برج دیده و ... گشته
باز آید و اگر خداوند طالع با قمر از کوکبی مستقیم منصرف شده باشد و
بکوکبی راجع اتصال کند یا از کوکبی راجع منصرف شده و بکوکبی مستقیم
متصل شود غائب باز آید بزودی و اگر خداوند طالع با قمر در نهم بود یا در دهم

یا بخداوند این برج نگرد غایب در سال باشد و اگر دلیل بکوکبی پیوندد که آن
کوکب در طالع یا در وسط السماء باشد غایب بیاید و اگر دلیل بخداوند خانه اش
پیوندد و خداوند خانه اش اندر طالع یا وسط السماء یا در یازدهم باشد غایب
بزودی بیاید و الا هنوز اندر آن شهر بود و بیرون نیامده باشد و اگر دلیل بستاره
پیوندد که در چهارم باشد یا بکوکبی ساقط پیوندد دلیل بر آمدن غایب باشد
و اگر دلیل راجع بود و در برج دوم بود و بحالت رجعت بطالع آید غایب اندر
آمدن باشد و اگر دلیل اندر برج یازدهم بود راجع و بحال رجعت بعاشر آید
دلیل کند که غایب اندر آمدن باشد و چنین عطارد و سائر منصرف یا از دلیل
غایب متصل یابی بخداوند طالع با انصراف از این و پیوستن بدان دلیل
کند که از جانب غایب نامه برسد **مثال** اگر کوکبی که در نهم باشد
صاحب الاوج یا صاحب الحد یا صاحب ثانی عشر بود غایب در سال توقف کند
و نتواند بیاید پس اگر صاحب یازدهم بود بسبب دهقان یا دوستان ماند یا
و اگر صاحب السابع بود شخصی باشد که در آن شهر و غایب را نگذارد و اگر صاحب دهم بود

بود بسبب سلطان بود یا بسبب شغل یا عمل و بر همین قیاس کن تا دوازده خانه طالع را
و اگر دلیل غایب بستاره پیوندد که در هشتم باشد غایب در سال رفتن بود و دلیل
آمدن را نکند و اگر هر دو دلیل که یاد کردیم ساقط باشند یا از طالع یا با کوکب ساقط
در اتصال داشته باشند **مثال** اگر پرسند که غایب کی باز آید بنگر
بکوکبی که سابع بود و در خانه دوم و یازدهم دلیل بوی پیوسته باشد آن وقت
که بطالع و عاشر آید غایب بیاید و دیگر بنگر بدلیل طالع یا بستاره که دلیل بود و خواهد
پیوستن در آن وقت که اتصال بیابد وقت آمدن غایب است و دیگر بنگر
بخداوند ساعت یا بماه هر کدام از این دو دلیل اندر چهار میخ زایل باشند شمر
از وی تا درجه طالع یا بشمر از وی تا بر آن کوکب که وی بدو اتصال خواهد کرد که چند درجه است
و هر درجه سالی ساعتی گیر اگر برج منقلب باشد و روزی گیر اگر برج ذو جسدین
باشد و هر درجه سالی ماهی گیر اگر برج ثابت باشد و چون این مدت
بگذرد غایب حاضر گردد و این آن وقت باشد که خداوند ساعت دلیل باشد
دیگر بنگر بدلیل که کی آید بوتد خداوند طالع آن وقت دلیل آمدن باشد و در وتد

خداوند طالع اتصال بتربیع او است یا اتصال بمقابله او و اگر هر ارو تد بود
و خداوند طالع باشد و بوسط السماء نزدیک باشد چنین وسط السماء رسد
آن وقت غایب بزودی حاضر گردد **مسئلة** اگر پرسند که غایب
بیمار است یا تن درست بنگر بدلیل غایب چنانکه یاد کردیم اگر دلیل ساقط باشد
یا در هبوط یا در تحت الشعاع باشد بگو غایب را حال بیمار است و بد است
و اگر ماه منحوس نباشد غایب سلامت است و چون پرسند که غایب
مرده است یا زنده بنگر بدلیل اگر دلیل در زیر زمین باشد و خداوند هشتم
بوی ناظر دلیل بر مرگ غایب بود و چون ماه منحوس باشد و اگر دلیل تحت
الارض نباشد و اگر در احتراق بود یا در تحت الشعاع و نحس نگرد و ماه منحوس
بود دلیل بر مرگ غایب بود و اگر خداوند هشتم نیز در وی نگرد و هم چنین اگر
دلیل بخداوند هشتم نگرد و ماه هم منحوس بود دلیل مرگ بود و اگر دلیل
در تحت الشعاع یا در تحت الارض بود و سعدی بوی نگرد یا ماه منحوس
باشد دلیل کند که بیمار است و اگر دلیل در هبوط بود یا در هشتم یا منحوس بود

بود و بخداوند هشتم و ماه بکوکبی پیوندد و دلیل کند که بزیر زمین باشد دلیل بر مرگ
غایب بود و اگر ماه اندر هبوط بود و به نحسی پیوندد و دلیل غالب اندر هشتم بود
منحوس یا در زیر شعاع آفتاب بود یا بنظر نحس دلیل کند که غایب مرده
و اگر دلیل ساقط باشد از طالع و منحوس بخداوند هشتم و ماه در زیر زمین پیوندد
و متصل بود بکوکبی که در زیر زمین است دلیل کند که غایب مرده است و اگر ماه
در زیر زمین بود و بکوکبی پیوندد که در زیر زمین است یا در احتراق است و ماه
اندر هشتم باشد دلیل کند که بیمار شده باشد و لیکن زنده باشد و در باب
قدوم غایب نیز مثالی گفته شود که از مؤلف است دیدم از برای یکی
از ملازمان خود که تیر از و ستاره نجویم پس نظر کردیم بطالع عقرب بود
و مشتری در وی راجع و خداوند طالع در هشتم در خانه خود دلیلست
که بخیر خوبی و سلامت باز آید و دیگر نظر کردیم بماه تا از کدام کوکب منصرف
است و بکدام کوکب متصل از آفتاب بود و بمشتری که کوکب راجع است
متصل است گفتیم که غایب بزودی باز آید و چنین قمر بخداوند سیم میکرد

گفتیم مراجعت مخفیه دور راه است و چنین قمر بخداوند نهم ننگرد گفتیم
گفتند که وقت آمدن چه وقت باشد گفتیم آن وقت دلیل در قرانات
وتد خداوند طالع برسد و آن در روز چهارشنبه چهار ساعتی نجومی از
روز گذشته تاریخ ۲۲ شهر شوال المکرم سنه ۱۳۰۶ خواهد آمد انشاءالله
مسئله نهم و خداوندش و نیز آن ستاره که در نهم
و طالع و دهم و چهارم باشند دلیل خواب است و اگر خداوند نهم مسعود
بود و در جایگاه خویش آرام داشته باشد و خوب باشد خواب دلیل خرمی
و لهو و طرب باشد و اگر منحوس بود بیم ترک و دشواری باشد و بباید دید
که نهم خانه کدام ستاره باشد و بر آن مزاج و طبع دلیل کند چنانکه
مریخ خون ریختن است و آشوب و بر جا همچنین چنانکه برج آبی بارندگی
و آب و آن ستاره که در نهم بود همچنین چنانکه مشتری پیغمبران و عالمان
در خواب دیده باشد و اگر ذنب در نهم بوده باشد مار و اژدها بر این قیاس
کن باقی بروج و کواکب اگر در نهم باشند والله اعلم الباب العاشر

فی دلائل بیت العاشر و ما فیه من المسائل برج دهم و خداوندش و ارباب مثلثات
دهم و قمر دلیل بود بر حال پادشاهان و چون خداوند مثلثه و قمر مسعود بوند پادشاه نیکو
و بصلاح پیوستن خداوند دهم بدوم دلیل کند بر مال خداوند ضمیر و خرمی پادشاهان
چه دوم پنجم او بود و هم چنین قیاس کن که از بهر پیران در باب یازدهم گفتیم
در حکم باید ساند مسئله در شغل و عمل سلطان دلیل خداوند
طالع و خداوند وسط السماء و آن کوکب اندر وسط السماء باشد و آفتاب
بود پیوستن شمس و خداوند طالع بیکدیگر خاصه با قبول دلیل بر یافتن
مراد و پیوستن قمر بخداوند وسط السماء خاصه از وسط همچنین و بطلمیوس
حکم بر خداوند طالع و وسط السماء کند از سعد و نحس و مراغمه و جمع و شغل
نور دیگر نظر کن در دهم سلطان اگر با خداوند خانه یا حد یا مثلثه یا صورت
بکر و مستقیم اسیر باشد دلیل کند بر یافتن عمل و ملک و از درجه سهم
یا درجه شمس یا درجه مشتری هر کدام قوی تر باشد برگیر و از طالع بیفکن
و جایگاه او بدان که چون شمس یا مشتری آنجا رسد آن وقت شغل و عمل یابد

خصوصاً که مراغم آنجا نه باشد دیگر چون خداوند طالع و قمر متصل باشند یا شمس
یا بخداوند وسط السماء بعمل برسد و اگر هیچ یا اتصال نبود تمام نشود مسئله
اگر پرسند که از شغل و سلطان و عمل امید وارم برآید یا نه بنگر صاحب
طالع و قمر اگر بصاحب وسط السماء متصل بود آن شغل و عمل و نوخت
و خلعت و کار سلطان که امید دارد برآید لا بطلب وسع و اگر صاحب
دهم در طالع بود یا شمس در طالع یا ناظر صاحب طالع بود سلطان وی را
طلب کند و شغل خویش را بوی دهد مسئله اگر پرسند که شغل
و عمل بدشواری برآید یا بآسانی یا بر نیاید بنگر بخداوند طالع و بخداوند
وسط السماء اگر متصلند بهم دیگر از تثلیث و تسدیس بآسانی برآید
و اگر از تربیع و مقابله باشد برآید بدشواری و در هر دو صورت باید که ماه
مسعود باشد و اگر خداوند وسط السماء بخداوند طالع پیوندد بهتر باشد
و حاجت بآسانی برآید و اگر دلیلها اندر برج منقلب باشند آن حاجت
دشوار برآید و پایدار نباشد و باز تباه شود و نیز خداوند طالع بخداوند

وسط السماء متصل باشد و لیکن هر دو از طالع ساقط باشند پرسنده را
آن حاجت بر نیاید و اگر صاحب طالع ناظر باشد بطالع لیکن خداوند
وسط السماء نه بیند آن کار بر نیاید و اگر خداوند بخداوند وسط السماء
اتصال باشد لیکن برج طالع و برج وسط السماء منقلب باشند
و ماه منحوس باشد آن حاجت بر نیاید و اگر برآید تباه شود و اگر صاحب
طالع اندر وتد باشد و صاحب وسط السماء ساقط باشد هم حاجت نیاید
مگر ماه بصاحب خانه خویش پیوندد و یا مهر اتصال اسعد نجوم و اسعد از طالع
ساقط بود و اگر صاحب وسط السماء صاحب طالع را نه بیند حاجت بر نیاید
مگر جمع النور و نقل النور کند و اندر وتد باشد و اگر خداوند طالع را صاحب
عاشر اتصال بود لیکن ماه منحوس بود یا خداوند برج ساقط بخانه خویش
ناظر بود آن حاجت بعضی برآید و بعضی بر نیاید مسئله فی الریاسة
اگر سوال کنند از پادشاهی بنگر اگر شمس در وسط السماء یا در خانه
یا در شرف خویش بود و مشتری باشد بادی و یا زهره در وتدی بود و نحسان از ایشان

دار باشند از نظر تربیع و مقابله و مقارنه دلیلست بر آنکه سائل سلطنت یابد
و اگر شمس در دهم باشد لاسیما در مراغهٔ خویش ملک یابد کمتر از وی
اگر طالع یا مشتری در خانهٔ خویش باشند و مشتری در وسط السماء دلیلست
بر یافتن ملک پس بنگر بطالع مولود کسی که از اهل سلطنت است یا طالع
سؤال و اگر شمس در شرف یا در خانهٔ خود یا در اوتاد باشد و قوی روند
وسط السماء است و صاحب طالع در ناظر دلیلست که صاحب سؤال ملک
گردد و اگر شمس بدین صفت نباشد بنگر بزحل اگر چنان باشد ملک گردد
و اگر در شمس و زحل این حال نیابی بنگر بصاحب وسط السماء اگر آن شهادات
داشته باشد دلیل ملک و سلطنت است **مسئلة** اگر پرسند
که این وارث سلطنت کی پادشاه شود بنگر بصاحب طالع اگر متصل باشد
بیکی ازین سه دلیل یعنی شمس و زحل و صاحب وسط السماء به تثلیث در
کودکی بدولت و سلطنت برسد و اگر مقارنه باشد بوقت طفولیت
و اگر تربیع باشد بوقت جوانی و اگر تثلیث باشد در کهولت و اگر مقابله باشد

باشد بوقت پیری سلطنت کند **مسئلة** اگر پرسند که عمر صاحب
دولت چند است بنگر بوقت دولت یا بوقت بر تخت نشستن و طالع
آن وقت بیرون آر چنانکه در موالید طالع بیرون می‌آوری آنگاه احوال تن
و جان از تسییر درجه طالع و جان بختیاری دان و احوال ملک و مملکت و دولت
و سلطنت از تسییر عاشر معلوم کن اگر آنها در تسییر طالع بمقارنه یا تربیع نحسی
رسد و نحس قوی باشد دلیلست بر مرض و اگر نحس ضعیف باشد قطع
کند و اگر تسییر درجه وسط السماء به نحسان برسد از تربیع و مقابله و مقارنه
دلیل کند بر زوال ملک و اگر در آن وقت سعدان ناظر باشد بنظر تثلیث
و تسدیس امید خیرات است ان شاء الله تعالی **مسئلة** اگر پرسند که
حاجبان و دربانان صاحب دولت چون باشند بنگر بصاحب درجه طالع
که دلیل حاجبان و دروازه بانانست اگر مشرقی باشند یا در اوتاد
باشند دلیل بر ترقی حاجبان و دربانان سلطان و اگر در هبوط
باشند یا در موضع ساقط یا در برج منقلب دلیل کم هیبتی باشد و صاحب طالع

دلیل معیشت و ملک و باقی بیوتات هم برین طریق حکم کن بر اندازه صلاح و فساد آن
**مسئلة** فی عزل السلطان و العامل هرگاه که صاحب طالع یا صاحب عاشر
محترق شوند در اوتاد دلیلست بر عزل بگیر درجه وسط السماء تا درجه شمس
و بشمار هر درجه را سالی گیر یا ماهی یا روزی از درجات فلک مستقیم
یا هر درجات سوی از وی سالی و هر ده ساعت ده سال یا ده ماه یا ده روز باید از
برج ثابت و منقلب و ذوجسدین **مسئلة** در حاکم بعد ازان اگر
پرسند که بعد ازان حاکم حاکم چه کس باشد بنگر به برج یازدهم که در وی
چه کوکب است و صاحبش کیست از عقب وی او حاکم باشد اگر پرسند که پیش
از آن حاکم که بود بنگر به برج نهم و صاحبش و کوکبی که در وی باشد **مسئلة**
اگر از حصار پرسند اوتاد طالع دلیل چهار دیوار است طالع دلیل دیوار شرقی
و وسط السماء دیوار جنوبی و هفتم دلیل دیوار غربی و چهارم دیوار شمالی چون
اوتاد منحوس باشند یا نحس در اوتاد باشد حصار گشاده شود و اگر نحس در
وسط السماء باشد و نحس صاحب کین و قوی باشد گشادن بسبب آن حصار باشد اگر

و اگر در اوتاد سعدان باشد حصار گشاده نشود مگر بصلح و هرگاه که نحسی بدرجه طالع رسد
یا بدرجه وتد رسد آن روز گشاده شود و درین باب از مؤلف برهان الکفایة
و غیره امثله بسیار است بقدر حاجت درین جا ایراد شود **مسئلة**
طالع منسوب بحرب و دوم براق و سلاح و سیم بر طلایه و بر جاسوسان و چهارم
لشکرگاه و کوس و سلاح پوشیدن و پنجم ایلچیان و ششم پیشکاران و هفتم
دشمن و هشتم کشتگان و نهم بر لشکر و رسولان و منجنیق و دهم سپه سالاران
لشکر یازدهم فتح و ظفر و مراد و دوازدهم ستوران بنگر تا بدان بروج ستارگان
سعد اند یا نحس و خداوند ایشان را حال چگونه است بر همان قرار حکم کن
**مثال** از برهان الکفایة طالع قوس نه درجه و خداوند وی مشتری و آن
ساقط از طالع نظر کردیم تا شهادات کرا باشد عطارد را یافتیم صاحب
دهم و صاحب ساعت اندر وسط السماء به تسویه در برج میزان و هم پذیرنده
نور ماهست و هم خداوند سهم السعاده پس دلیل عطارد را گرفتیم و از آن
سبب عطارد اندر وسط السماء است معقول دلیل کند و خداوند مسئلة سلطان است

وبدین سبب که ماه با مطالع اندر برج منقلب است و خداوند طالع ساقط دلیل کند خداوند
مسئله از سلطانی معزول است و بار دیگر عمل طلب میکند پس نگاه کردیم تا
حاجت برآید یا نه بر برج عاقبت نگاه کردیم حمل بود برج منقلب و ماه و زحل
و زهره و سلطان بخداوند وسط السما یافتیم و زهره و ماه و مطالع هر سه کوکب با
پیوند ند و مریخ اندر برج زایل است دلیل کند که نزدیک است حاجت خداوند
مسئله برآید ولیکن باز بناه شود مثال آخر طالع قوس
یافتیم و صاحب طالع مشتری و خداوند سهم السعادة و خداوند ساعت و خداوند
حد اندر وتد است پس دلیل مشتری باشد و از انکه در مطالع است دلیل کند
مردی دانا و سکلم باشد و به آداب پس نگاه کردیم که حاجتش برآید
از سلطان یا نه یافتیم خداوند وسط السماء مطالع اندر شرف خویش
لیکن زحل همی پیوند و زحل ساقط است و ماه نیز اندر برج سایر است
دلیل کند برآید و از آن سبب مشتری و بال است دلیل کند که بعد از سه
سال سلطان گردد و از انکه مشتری به برج سنبله آید بخانه سلطان برج و ...

السماء آنگاه نگاه کردیم دلیل بر یافتن دولت و قوت و عمر بسیار کند مثال آخر
طالع حوت یافتیم بده درجه و زهره اندر طالع بسه درجه و زهره خداوند شرف
طالع است و منصرف از مشتری پس دلیل طالع زهره یافتیم از انکه خداوند
شرف است و اندر طالع است و درجه اش بطالع نزدیک است و بنور روشن است
و از انکه دلیل طالع را منصرف یافتیم از مشتری پس دلیل کند که مسئله از سلطان
است و از انکه زهره اندر شرف است دلیل کند که خداوند مسئله مردی شریف
و نیکو حال و ستوده و با قدر و جاه لیکن از انکه مریخ خداوند خانه مال است
و راجع دلیل کند که خداوند مسئله مال بر اکنده شود و زیان رسیده
بود و از انکه مریخ در برج بندگان است دلیل کند که زیان از بندگان رسیده است
و غلامش گریخته بود و مالش برده باشد دیگر نگاه کردیم که حاجتش از سلطان
برآید یا نه خداوند وسط السماء در خانه خویش یافتیم و ماه اندر برج حاجت
منصرف از مشتری خداوند وسط السماء است و متصل بزهره که دلیل
خداوند نمیر است دلیل کند که حاجتش از سلطان برآید و از آن سبب که

مشتری اندر وسط السماء است و ناظر است ببرج عاقبت دلیل بر پایداری
عمر است و یافتن جاه و مرتبه لیکن از آن سبب خداوند مالش راجع است
مال خداوند مسئله پایدار نماند رفعت پناه آقا محمد ناظر متصدی لار
سؤال کرد که رفعت و معالی پناه خواجه کریم ابن خواجه عبد الرضا مرودشتی
بحکومت لار نامزد شده این کار برآید و بهمین شغل و عمل منصوب شود یا نه در
روز پنجشنبه ۲۴ شهر رجب المرجب گفتند که آقا محمد عوض است و رفعت
پناه عزت دستگاه خواجه عبد الرضا گرفته شد و طالع بدین طریق صورت
یافت یعنی صاحب طالع قمر است و قمر اگر چه در خانه غریب است اما در بهترین
خانه غریب است از بهر انکه از شرف بیرون آمده رو بخانه خود دارد و او
بنظر تثلیث ناظر است بصاحب وسط السماء گفتیم شغل و عمل و خلعت
بدهند و حاجت برآید و چون صاحب دهم در مریخ است متصل بود با آفتاب
گفتیم که نواب عالی او را طلب میکند و خلعت میدهد و چون از تثلیث
باهم متصل بودند گفتیم این کار بآسانی برآید و در همان روزها حکومت لار را باو

باد لطف و مرحمت فرمودند و بلار آمد و بحکومت مشغول شد و بعد از پنجاه که از ایام
مذکور گذشت امسال ده رمضان شیراز گردد و از مؤلف سؤال کرد که چون بشیراز روم
حکومت من برقرار ماند و هر حالی که دارم ساخته باز گردم یا نه ارتفاع گرفته شد و
طالع وقت سؤال بدین طریق صورت یافت یعنی قمر صاحب طالع است و به تسویه
درجه تیم چون ناظر نبود دلیل نگرفتیم و صاحب سهم السعادة و صاحب ساعت هم
مشتری است و در وقت سؤال از عقرب بعکس کرده بود بر بیرون پس در
ابتدا این کار را هم اختلال و قید و قال باشد و چون مشتری راجع بود دلیل
نگرفتیم و قمر را نیز دلیل نگرفتیم بواسطه انکه از طالع ساقط است و یعنی رب مثلثه اول
زهره بود و صاحب حد زهره و صاحب وجه نیز زهره و در وسط السماء در شرف خود
او دلیل باشد و صاحب آفتاب گفتیم بعد از قید و قال بسیار حکومت را شما را الیه رفع
شود و برقرار ماند ولیکن چون با ذنب است و اگر فکری بخاطر بسیار بود پس پرسید
در شیراز که بروم مرا ضرر باشد یا نه پس نظر بهفتم کردیم جدی بود و صاحبش
زحل را استیم که او سعد و نحس باشد یعنی صاحب هفتم در وتد الارض بود و راجع گفتیم که این

مضرتی چند برساند تا چون فوق الارض نیست رفع حکومت تواند کرد پس نظر کردیم
بماقبل این در بیت چهارم سنبله قمر بس و عطارد و در مثلثه خود در بیت ثانی گفتیم
مراجعت او مع سعود بلا بد و حکومت بر قرار ماند و چنان شد و چون نواب عالی
اوسلطان طلب نمود از حال خود سوال کرد طالع استخراج شد بدین صورت گفته
شد که در این حکومت بر طرف شده را قمر متصل شود بزحل در زحل در هشتم در خانه
ضد و قمر در هبوط و منصرف در قران که صاحب طالع و صاحب وسط السماء او چنین
قمر و نور و مشتری که صاحب طالع است ضد دارد و در قبول کرد دلیل آنست که حکومت
از وی رفع شد و شغل کردن شخصی بلند بالا و گندم گون و شاید که بر سر روی زخمی داشته
باشد و بعد از آن که رفت پناه به شاه الیه را معزول نمودند و آنچه بدین طالع گفته بودیم
اکثر بعمل آمد **مسئلة في التجارات** اگر کسی پرسد که چیزی خواهم خرید
سعد کند یا زیان بنگر ماه اگر ماه فوق الارض باشد و سعود و زاید النور و حساب
شمالی و صاعد و اتصال نماید به ستاره که زیر زمین باشد یا اندر ربع زایل پس
دلیل کند که چیزی خواهد که خرید سعد کند و نیک باشد آنچه و اگر ماه در زیر زمین نحوس باشد

باشد و ناقص النور و هابط و جنوبی و هابط زایل متصل بکوکبی اندر ربع زایل باشد دلیل
کند که پرسنده آنچه خواهد خریدن زیان کند و نیز بنگر میان کوکب اندر وسط السماء
باشد و اگر در وسط السماء کوکب نباشد بنگر بخداوند وسط السماء ولی آنچه خواهد
خریدن نیکو بود پس دلیل خداوند وسط السماء باشد بنگر بدان کوکب دلیل باشد
اگر به ربع زایل خواهد رفت یا به کس پیوندد یا بخانه هبوط یا به ربع وبال خواهد رفت
نباید خریدن و اگر بخود زیان کند و اگر به ربع شرف خواهد رفت یا از ربع
زایل به ربع وتد یا بکوکب سعد اتصال خواهد کرد آنچیز در بخرد و سعود بسیار بکند
و در این باب مثالی گفته شود از نحو مؤلف استفسار شده **مثال**
طالع عقرب و مشتری در طالع و قمر در سابع در شرف و لکن در وتد غربست تا متصل
از تسدیس آفتاب و آفتاب در تاسع و خداوند وسط السماء و قمر بوی متصل
دلیل است که سعود داشته باشد و چون قمر در تحت الارض بود سود کم باشد
**مسئلة** در صحبت بزرگان طالع و خداوند شش و قمر و خداوند خانه
ادا اگر دلایل سعود باشد و متصل بخداوند وسط السماء از تثلیث یا تسدیس

در میان ایشان قبول بود دلیل است بر دوستی سلاطین با ساین و منفعت بسیار اگر
نحوس بود بر عکس باشد **والله اعلم الباب الحادی عشر**
**في دلائل البيت الحادي عشر وما فيه من المسائل**
اگر از امید پرسند بنگر بخداوند طالع و بخداوند یازدهم و قمر و مشتری اگر میان ایشان
مواصلت و دوستی باشد و آن مواصلت سعود بود سعادت و برکت باید با ما لی
امید برآید و اگر اتصال از تربیع و مقابله بود امید باید لیکن برنج و اگر مشتری
یا صاحب یازدهم در طالع باشد حاجت بر فور برآید و اگر خداوند طالع و ماه متصل
بیازدهم بود از طالع یا آنکه خداوند یازدهم بخداوند طالع پیوندد آن امید برآید
و اگر ربع یازدهم ستاره سعد بود و خداوند طالع یا با ماه را با آن ستاره اتصال بود
از تثلیث و تسدیس بآسانی امید برآید و اگر اتصال از تربیع و مقابله بود آن
امید بدشواری برآید و اگر در میان ایشان قبول بود آسانی گردد بعد از دشواری
پس اگر این دلیلها با یکدیگر اتصال نباشند یا اندر یازدهم کوکب نحس باشد
یا دلیلها ضعیف یا محترق یا تحت الشعاع باشد دلیل باشد بر آنکه حاجت را نشود

شود **مسئلة في المحبة** بنگر صاحب سیم و پنجم و نهم و یازدهم هر
کدام از ایشان که بطالع شاهدتر یا قوی تر باشد و ناظر باشند دلیل است
بر آن دوستی لیکن اگر میان صاحب طالع یا قمر و مذکورات اتصال مودت
باشد میان ایشان دوستی بود و اگر شهادت زهره سعود بود شراکت مریخ آن
محبت از مباشرت خالی نبود و اگر اتصال از مقابله و مقارنه و تربیع بود میان
ایشان عداوت باشد و اگر بعضی نظر موافقت بود و بعضی نظر مخالفت گاه میان
ایشان دوستی بود و گاه دشمنی و اگر خداوند طالع با خداوند وسط السماء اتصال
موافقت بود دلیل بر موافقت است و اگر اتصال مخالفت بود دلیل خلاف است
و در این باب نیز مثالی که از مؤلف پرسیدند و گفته شد از آنچه طالع بدین
صورت شد ماه بخداوند یازدهم متصل است و خداوند که آفتاب است
در وسط السماء است بر بیت دهم دلیل است در دوستی در میان
بسیار شود از پیش دوستی بدشواری برآید چرا که صاحب طالع برجیست
و اگر چه در حظ خود در خانه خود است تا بر بیت ناظر است با آفتاب

تربیع و چون آفتاب ناظر است بطالع دلیل است بر کمال دوستی و محبت

## الباب الثاني عشر في دلائل البيت الثاني عشر وما فيه من المسائل

چون دوازدهم خانهٔ دشمنست
دلیل سایل طالع و خداوندش و مستولی بر درجهٔ طالع از مثلثات و غیره دلیل
دشمنی دوازدهم و خداوندش و مستولی بر درجهٔ دوازدهم پس هر کدام
در جایگاه مقوی حال باشد از او حال بهتر باشد و اگر با هم موافقتی و اتصالی
باشد از نظر دوستی صلاح و سازگاری در میانه افتد پس بنگر بدوازدهم
اگر در طالع باشد و منحوس بود مولود را یا سایل را دشمن بسیار باشد و هم
بر دوست و مقهور وی باشند و سایل را از غم و حزن چاره نبود پس
خداوند طالع در دوازدهم یا ششم یا چهارم بنظر نحسان دلیل بود بر زندان
و دشواری **مسئلة في المسجون** استخراج طالع کن در وقت
سؤال اگر در صورت طالع ماه در برج منقلب بود زود رهائی یابد و اگر
بزهره پیوندد یا بعطارد پیوندد زود رهائی یابد و اگر ماه بجوزا یا بطالع بود زود

رهائی یابد و اگر بسعد پیوندد و لیکن خداوند طالع را یابی در زیر شعاع آفتاب و زحل را
در سابع دلیل است که مسجون زود رهائی یابد و لیکن چون رهائی یابد بمیرد
و اگر مریخ اندر چهارم مستولی بود زود بیرون آید و چون بیرون آید بمیرد یا کشته
شود یا بیماری صعب پیش آید و هم چنان اگر نحس اندر برج چهارم بود زود بیرون
آید و بیمار شود و چون ماه متصل بود بسعد و نحس اندر طالع و اوتاد بود و خداوند طالع
تحت الشعاع دلیل کند که زود بیرون آید و لیکن بمیرد یا بیمار باشد و اگر ماه را
اتصال بسعد بود پس اگر خداوند طالع از درجهٔ احتراق گذشته باشد و سلیم بود
از نحوس نعم بیمار بهتر باشد و سلامت یابد و اگر از درجهٔ احتراق نگذشته
باشد و محترق خواهد شدن دلیل مرگ مسجون بود بعد از رهائی بر فوری
و اگر ماه بمشتری پیوندد و مطالعه نحس بود دلیل کند در زود رهائی یابد و شدت
و عذاب دیده بود و اگر ماه در برج ناری بود دلیل کند که زود بیرون آید و اگر
ماه منصرف بود از نحسی متصل بود بسعدی دلیل کند که مسجون بگریزد از زندان
و اگر ماه بنحس پیوندد و از آن جنبد گذشته بسعد پیوندد دلیل کند که محبوس بعد از ناامیدی

بیرون آید و اگر ماه بسعد پیوندد و چون از او گذشته بنحسی پیوندد مسجون زود بیرون آید
لیکن در حین بیرون آمدن شدت و غم رسدش و اگر ماه در برج منقلب بود
و بکوکبی متصل شود که از برج منقلب یا در سایر باشد راحت یابد و بیرون
آید و اگر ماه منصرف بود از کوکبی در وتد بود و متصل بود بکوکبی که در سایل بود
از زندان زود بیرون آید و راحت بیند و بروج عطارد و چندان در نماند
دیگر بنگر خداوند اگر بسعد پیوندد دلیل کند بر نیکی حال مسجون و زود بیرون
آید و اگر ماه با خداوند طالع بنحس پیوندد و آن تحت الشعاع بود دلیل کند که
سختی و شدت از محبوس نخواهد بکند و زیرا که نحس چون در شعاع آفتاب بود
قوتش نبود و چون خداوند خانهٔ ماه ماه را ناظر باشد دلیل کند حال محبوس در حبس
خوب باشد **مسئلة** اگر ماه در وقت سؤال از محبوس در رفت
عقده باشد دلیل است که محبوس در حبس دیگر بماند و لیکن حالش نیکو بود
و اگر ماه در سرطان و جدی باشد هر چند که برج منقلب است دیر بماند و لیکن
حالش نیکو بود و اگر ماه در سرطان و جدی بکوکبی متصل بود که در سعد و در برج قوس

قوس نیز دیر بماند و اگر دلیل ستاره پیوندد که در برج آبی مایل بود دلیل دیر ماندنی بود
اندر حبس و اگر ماه در جدی دلیل است برانکه در زندان دیر ماند از آنکه جدی در خانهٔ
زحل است و نیز دلیل است که بیرون که برج او ست در زندان نگاه داشته و اگر
ماه بدلو بود دیر ماند در حبس و بروج خبیث او ست نگاه داشته باشد و اگر ماه در اسد
بود دلیل کند که سلطان یا مرد شریف او را نگاه داشته باشد و دیر در حبس ماند
و اگر ماه در برج ثابت یابی دلیل دیر ماندن در زندان است و اگر ماه را در برج
ذوجسدین یابی دلیل است که چون بیرون آید دیگر بار بحبس افتد و اگر ماه
بزحل و مریخ پیوندد دلیل بود که محبوس بد بود و دیر ماند و زخم بودش و اگر ماه
و اگر ماه شمالی صاعد باشد دلیل بر دیر ماندن بود و اگر ماه با عطارد و نحوس
بود دلیل بود که حالش در زندان بد بود و اگر ماه منصرف بود از سعد و متصل
بود بسعد دلیل کند که محبوس خواهد گریزد و شاید گرفت و اگر خداوند طالع
بنحس پیوندد دلیل کند در حبس بماند و اگر ماه در تحت الارض بمقارنهٔ نحس بود
دلیل کند که محبوس در زندان بمیرد و اگر ماه در صعود وتد باشد و متصل بود بکوکبی که

اندر وتد باشد دیر یابد مسئلهٔ اگر از چوب و زخم پرسند مریخ دلیل
چوب و زخم است و اگر مریخ بصاحب ثانی عشر متصل بود دلیل عذاب و رنج
باشد و اگر اتصال از تربیع و مقابله و مقارنه بود عقوبت سخت‌تر باشد خاصه
در اوتاد باشد و اگر اتصال از تثلیث و تسدیس بود سهل‌تر باشد و از جهت
عقوبت دلیل شمشیر بود و اگر کوکبست دلیل از مریخ یا از صاحب ثانی عشر
از تربیع و تسدیس بود دلیل است بر تازیانه خوردن و اگر بجای مریخ زحل باشد در خانه
حوتیس(؟) باشد دلیل است بر عذاب و چوب و زخم مسئلهٔ
اگر پرسند که محبوس کی از زندان بیرون آید بنگر خداوند طالع و ماه اگر
هر دو در برج ثابت باشند یا یکی که در برج زایل بود پیوندد دلیل کند که در وقت
بیرون آمدن لکن وقت باشد که کوکب از برج ثابت نقل کند به برج مایل
یا منصرف شوند از کوکبی که در برج ثابت باشد دیگر بنگر خداوند طالع و ماه اگر
در برج دوازدهم باشد یا اندر برج وتد الارض یا از برج ششم بجهر کاه دلیل
از آن بروج بیرون آید یا از این بروج بسعدی پیوندد و آن سعد اندر چهار یک دایره باشد

باشد آن روز که روز انتقال است یا بقسمت برج دیگر از زندان بیرون آید و در این
باب مثالی گفته شود مثال از منزلی(؟) پرسیدند چون صاحب طالع
مشتری بود و ما استیم تا بدانیم که در زندان ماند یا زود بیرون آید پس نظر
کردیم ماه منصرف از مریخ و متصل بود بعطارد گفتیم زود بیرون آید از آنکه
ماه در برج منقلب است مقارن عطارد و در برج منقلب مسکن لیکن چون
ماه در خانه خود کمال قوة است دلیل کند و بر آنست بعد از اخراج که چند روزی دیگر
در بند ماند و حالش در بند نیکو بود و چون ماه متصل شود بکوکبی که در برج ثابت است
و ماه نیز در برج ثابت است گفتیم دلیل بر آنست که زود بیرون آورند بجهت سیاست
که بخنجر یا شمشیر باشد تا چون عقرب است و در است اعضائت آهن باندام او
رسد و دیگر چیزها گفته بودیم بهم آمد و آنچه بزرگان در این باب تجربه کرده اند
موافق بود مسئلهٔ اگر از خوف و بیم پرسند اگر صاحب طالع محترق
باشد و در دوازدهم بود و قمر نیز بادی باشد دلیل است بر خوف و بیم و حبس
در لکن او را ایمنی نیابد و اگر کوکبی صاحب طالع یا بقمر ناظر باشند از اوتاد بیم

و ترس سخت‌تر بود و اگر نحوس ناظر باشند بامی ببیند در قعر زندان محبوس(؟)
و سلامت کند و اگر سعود ناظر باشند و در سلامتی یابد و اگر صاحب طالع در روندی(؟)
بود و کسی از اوتاد بود ناظر بیم و خطر باشد مسئلهٔ اگر از ستور
خریدن پرسند اگر قمر با صاحب طالع متصل شود بکوکبی که در برج بهایم باشد مقبول
بود دلیل است بر یافتن ستوران و اگر مریخ و برج بهایم بود و مشتری متصل شوند
و مقبول و سعد بوند و سائل بهر چند بود از جنس و جوهر آن حیوان که برج دلالت
کند والله تعالی اعلم بالصواب خاتمهٔ در ذکر بعضی
مسائل متفرقه بحکم متفرعه بر این کتاب مسئلهٔ بر موضع از دوازده خانه طالع
آن کوکب بود که در حظ خود بود از آنچه باز گفتیم در مقدمه در فصل ششم و اگر
ارباب حظوظ بیش از یکی باشد آنکه شهادت یا اکثر بود آن را مقدم دارند
و دیگران شریک وی و اگر هیچ کوکب حظ نبود کوکبی که در آن خانه بود
او را مستولی دانند و اگر چه در آن خانه ضعیف باشد و اگر کوکبی غریب
در آن موضع نباشد آن جزو شمال جزویت و جهت است به ربع تیز(؟) آن

آن کوکب بود در صورت طالع پیوسته بود بقوتهای ذاتی یا عرضی قوتهای ذاتی
آنست که صاحب طالع در طالع یا صاحب شرف یا صاحب حد یا صاحب وجه
یا نسخه(؟) و صاحب مثلثه طالع اندر طالع باشد و همچنین صاحبان حظوظ بیوت
در بیوت و صاحب طالع در عاشر یا صاحب شرف عاشر در وی یا صاحب
حادی عشر یا صاحب شرف وی در وی و همچنین صاحب سابع در سابع و خامس در
خامس و تاسع در تاسع الا اگر کوکبی قوتهای ذاتی دارد و از طالع ساقط بود
اعتبار از او را باشد الا گاه باشد که چند ستاره معتبر باشد قمر را مقدم
دارند و باقی را شریک وی اما صلاحیت اعتبار از کواکب بخوشت احتراق
و رجعت و درجه هبوط باطل میگردد و قوتهای عرضی آنست که کوکب در وتد طالع
یا سابع یا عاشر باشد و بهتر وتد السماء است و بدتر وتد الارض
و او اعتبار این باطل کند که راجع و محترق است قبول آن دو
نوع است یکی مطلق و یکی مقید اما مطلق آنست که صاحب کوکبی حظی
پیوندد از حظ چنانکه قمر از ثور بمشتری پیوندد و یا مشتری از میزان بزحل پیوندد

وصاحب حظ آن اتصال از آن کوکب قبول کند اگرچه بنظر عداوت باشد و بدان
نزدیکست که کسی ناپاک است از خانه او یا از جائی از جایهای او خبری آورند
و مقید آنست که مشتری و شمس و زهره و عطارد را قبول کند به اتصال جز او
در بیت یا شرف او باشد و قمر را قبول کند به اتصال جز در هر برج که باشد
و نحس از هیچ حالی کوکبی را قبول نکند مگر بیت یا شرف و در قبول و ابتراء
است مثال گفته شود طالع شخصی اول سنبله و مریخ در پانزده درجه حمل است
اگرچه از وبال در آمده بود در هبوط او در حاشیه بهتر از آنست و مشتری در پنج
درجه قوس که در خانه خود است هم بهتر از آنست اگرچه در زایل وتد است
و زهره در درجه حوت است و بدان سبب که در شرف خود است هم بهتر است
اگرچه در وتد ضعیف است و کواکب دیگر از طالع ساقط اند بدان سبب
در دلالت اند و چون زهره نور از مشتری نقل میکند و بمریخ میدهد و مریخ در پانزدهمین
وتد است مریخ قوی‌تر و بهتر است و از آن سبب که قابل تدبیر زهره مشتری است
پس زهره که وتد او قوی‌تر است پس مشتری که وتد او ضعیف‌تر است و این مثال بهتر بود

و قابل تدبیر و نقل در سه است **نقل النور** آنست که کوکبی سبک رو کوکبی
گران رو را ببیند و هنوز تمام از وی منصرف نشده باشد کوکبی دیگر ببیند پس
نور کوکب اول سوی ثانی دهد و اگرچه آن هر دو کوکب از یکدیگر ساقط باشند
و این بمنزله اتصال بود میان دو کوکب در صورت طالع ابتر از بیت ایشان
**جمع النور** آن بود که سفلی دو ستاره یا بیشتر به یک کوکب علوی
اتصال کنند و آن علوی جمع نورهای ایشان کند همچنان کند که سفلیات
یکا یک بدیگری پیوندد و هم چنین جمع آنست که یک ستاره بدو یا به بیشتر پیوندد
یا آنکه دو یا یک به پیوندد پس نور ایشان جمع کرده شود **قابل تدبیر**
آن باشد که کوکب سبک رو و کوکبی گران رو ببیند و آن کوکب گران رو قابل او
باشد چنانکه ماه نظر کند بمشتری پس مشتری قابل تدبیر ماه باشد و علی
**هذا القیاس سایر الکواکب** رد از دو گونه بود اول
آنکه ستاره ساقط از طالع بستاره پیوندد که او ناظر باشد بطالع نور سوی
رد کرده باشد رد دوم آنست که کوکبی ضعیف شده باشد چنانکه در وبال یا

یا در هبوط یا رجوع یا محترق باشد پس نظر کردیم که کوکبی بدو پیوندد و از نحوست رد کند
دو قوت قبول نکند و این مثل شخصی باشد که بخود در مانده بود بعلتی یا بحمقی
و شخصی دیگر خواهد که او را تدبیری کند او را رد کند و این ضد قبول
بود **دفع قوت** آنست که کوکبی در حظ خویش بود و کوکبی دیگر او را
ببیند صاحب حظ او را قوت دهد و اگر هر دو در حظ خود باشند هر یک
قوت خود بیکدیگر دهند چنانکه قمر در سرطان بود و زهره در ثور و این را دفع قوت
گویند و این دلیل دوستی میان دو کس از هر دو طرف بود و تمام شدن
کارها **دفع طبیعت** آنست که کوکبی در حظ کوکبی بود و دیگر تا
در حظ آن کوکب و هر دو یکدیگر را ببینند پس هر یک طبیعت خود بیکدیگر دهند
و اثر او از سعادت و عطیت امیدها و رسانیدن بامور کلی یا [illegible]
او ضایع دیگر باشد **اختلاف و اتفاق و اعتدال**
اختلاف از دو جوهر متضاد باشد چنانکه نار و مائی و سعد و نحس و نر و ماده
و چون اتصال او ماند یا بنوعی مستقل بود با هم بپیوستی و اختلاف نیفتد چون

چون آب در روغن و اتفاق بخلاف اختلاف است و اعتدال چنان بود که
مریخ بزحل پیوندد و از نظر تثلیث یا تسدیس از جهت مریخ طبع سرد زحل سوی
اعتدال افتد و هم چنان گرمی مریخ را از سردی زحل و چون بر مقارنه یا تربیع
یا مقابله بود نحوست بیفزاید چونکه آتش در زیر آب نهی یا آب آتش فرو ریزی
هیچ اعتدال نبود و نحوست قوی‌تر گردد **انتکاث** آنست
که کوکبی سبک رو و گران رو را ببیند و هنوز بدان کوکب نرسیده بود که کوکب
سبک رو راجع شود یا کوکب گران رو مستقیم شود و اتصال تمام نکند و این
دلیل شکستن عهد و پشیمانی از کارها و ناامید شدن باشد **خالی السیر**
آنست که کوکبی از اوایل برجی کوکبی را ببیند و هیچ کوکب دیگر نه پیوندد در آن
برج و قوة این کوکب ضعیف باشد و بدتر آن باشد که آن کوکب نحس باشد
**بعید الاتصال** آن کوکب بود که در برجی آید و به اوایل برج هیچ
کوکب را نه بیند و به آخر برج ببیند و در آن حال کوکب ضعیف بود **وحشی السیر**
آن بود که کوکبی در برجی آید و بیرون شود و هیچ کوکب نه پیوندد و این حال قمر را

بسیار افتد وآن کس بود بدتر آن بود که این حال قمر را در قوس افتد که قمر
در برجهای غریب در قوس از همه ضعیف تر است جهت آنکه از هبوط بیرون
می آید و روی بوبال می نهد واین حال الیق بود بر فرو نهادن کارها و تفصیل
مالهای بیع طبیعی آنکه عطارد در جوزا و کوکب را بینند که در
سنبله باشد یا در سنبله کوکبی بینند که در جوزا باشد واین حال
مشتری بود باشد در قوس و در حوت **دستوریه**
دو نوع است اول آنست که صاحب طالع در عاشر باشد و صاحب عاشر
در طالع دوم آنست که کوکبی در وتدی باشد وآن وتد خانه یا شرف آن
باشد وکوکبی دیگر را بیند که آن کوکب هم در وتدی باشد که آن وتد
خانه او یا شرف او باشد دو دستوریه دلیل بود بر کمال سعادت و قوه
و بزرگی و حکومت و شهرت جاه **تشریق کواکب**
هر کوکب پیش از آفتاب در آید از او مشرق خوانند و حد تشریق
کواکب علوی شصت درجه است یعنی چون آفتاب در احتراق ایشان بگذرد تا

تا به تثلیث برسد مشرق باشد و نهایت تشریق زهره چهل و پنج درجه است
و حد تشریق عطارد بیست و دو درجه و حد تشریق قمر دوازده درجه است
**تغریب** هر کوکب بعد از آفتاب فرو شود از او مغربی خوانند و حد
تغریب علوی شصت درجه است یعنی چون شصت درجه بعد مانده شود در میان
آفتاب وآن کوکب مغربی خوانند و تغریب زهره چهل و پنج درجه است و حد
تغریب عطارد بیست و یک درجه و حد تغریب قمر دوازده درجه است بیرون
از این حد نه مشرقی باشد و نه مغربی **اتصال** اتصال کوکبی
بکوکبی آنست که نظر کننده کوکب از تسدیس و تربیع و تثلیث و مقابله و
مقارنه چون تقویم ایشان موافق نصف الجرمین شد ابتدای اتصال باشد
و بدانکه زحل و مشتری جرم هر یک از ایشان نه درجه باشد و مریخ هشت درجه
و شمس پانزده درجه و زهره و عطارد هفت و قمر دوازده درجه باشد
دفیلسوف اینها را بنظم آورده بدین صفت **بیت** بدان اجرام
سیارات با زیب هلطخ سمرورزنب و چون خواهند ابتدای

اتصال بدانند مثالی بگوییم تا ظاهر شود **مثال** در روز دوشنبه ۲ الشهر ذی قعده
سنه ۱۲۶ تثلیث قمر با مریخ یک ساعت و بیست دقیقه بعد خواستیم تا بدانیم که
ابتدای اتصال کی میشود نصف جرم قمر شش درجه و نصف جرم مریخ چهار
درجه مجموع نصف الجرمین ده درجه چون بحث دوازده درجه بود هر درجه
از مجموع نصف الجرمین دو ساعت گرفتیم بیست ساعت ترجع القهقری باز
گشتیم منتهی شد به ده ساعت روز یکشنبه یازدهم شهر مذکور دانستیم ابتدای
اتصال در آن وقت است و چون یک ساعت و بیست دقیقه برسد اتصال
تام شود و چون یک دقیقه از آن بگذرد منصرف گویند تا نصف الجرمین باقی
باشد همان نظر باقی باشد و چون از آن در گذرد نظر تمام شده باشد **احتراق**
آن کوکب زیر شعاع آفتاب در آید از او محترق خوانند **هبوط کواکب**
آفتاب چون به نوزده درجه میزان رسد و ماه چون به سه درجه عقرب رسد
و زحل چون به بیست و یک درجه حمل رسد و چون مشتری به پانزده درجه جدی رسد
و مریخ چون به بیست و هشت درجه سرطان رسد و زهره چون به بیست و هفت درجه

درجه سنبله رسد و عطارد چون به پانزده درجه حوت رسد و بیست و هفتم که
شرف ایشان باشد چنانکه بیست و یکم درجه میزان شرف باشد زحل را و بیست
هشت درجه جدی شرف مریخ و بر این قیاس و اینها نیز بنظم آورده اند بیت
**فلو کان یحیه خطلح سحیط هیاکر ذه یه یاج سنح**
**وبال** هر کوکب آن باشد که در هفتم خانه خود باشد چنانکه جدی و دلو خانه زحل است
و سرطان و اسد وبال او است و قوس و حوت خانه مشتری جوزا و سنبله وبال او است
حمل و عقرب خانه مریخ میزان و ثور وبال او است اسد خانه آفتاب و دلو وبال او
ثور و میزان خانه زهره عقرب و حمل وبال او جوزا و سنبله خانه عطارد قوس و حوت
وبال او سرطان خانه ماه جدی وبال او **اوتاد طالع** وتد طالعست
و چهارم و هفتم و دهم و بهترین وتدها طالعست پس عاشر پس هفتم پس چهارم اگر
کوکبی در یکی از این بروج باشد گویند کوکب در وتد است و مقدار قوت کوکب در
وتد دینار باشد از روی تقدیر که شش دانگ باشد **مایل الوتد** دوم و پنجم
و هشتم و یازدهم و اگر کوکبی در این بروج باشد گویند در مایل الوتد است و مقدار

و مقدار قوت کوکب در مائل الوتد چهار دانگ باشد و از همه قوی‌تر حادی عشر است پس
خامس و ثانی و ثامن ساقط است از طالع قوت ندارند زایل الوتد ربع سیم
از طالع و ششم و نهم و دوازدهم اگر کوکبی در این بروج باشد گویند در سقوط الوتد است و مقدار
قوت کوکب در سقوط الوتد دو دانگ است و از همه قوی‌تر تریع و تاسع است با ثالث و سادس
و دوازدهم ساقط است از طالع قوت ندارد ارباع طالع درجه طالع دلیل شرق است
درجه عاشر دلیل شمال درجه سابع دلیل مغرب است و درجه رابع دلیل جنوب و ما بین
درجه طالع و عاشر دلیل بود بر آن ناحیت که میان شرق و شمال است و این ربع را مذکر
و ماضی خوانند و از سنها دلیل است بر اطفال و صبیان ربع ثانی از عاشر است
تا غارب یعنی از هفتم تا دهم طالع و دلیل است بر آن ناحیت که میان مغرب و شمال است
و این ربع را مؤنث و راجع خوانند و از سنها دلیل است بر ایام جوانی ربع ثالث
از درجه غارب است تا رابع و دلیل است بر آن ناحیت که میان مغرب و جنوب است
و این ربع را مذکر و ماضی خوانند و از سنها دلیل است بر ایام کهولت ربع رابع
از درجه رابع تا درجه طالع است دلیل است بر آن ناحیت که میان جنوب و مشرق است و این



و این ربع را مؤنث و راجع خوانند و از سنها دلیل است بر ایام شیخوخیت و پیری ربع
مایل از درجه وتد الارض است تا درجه مغرب و از درجه عاشر تا درجه طالع
ربع نازل از درجه طالع است تا وتد الارض و از درجه غارب است تا درجه
وسط السماء فی احوال البروج حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبله بروج
شمالی اند چون کوکب در یکی از این بروج باشد شمالی گویند بروج جنوبی
میزان عقرب قوس جدی دلو حوت جنوبی اند چون کوکب در یکی از این بروج
باشد جنوبی خوانند اگر آفتاب در بروج شمالی باشد روز فزون باشد و در بروج
جنوبی شب افزون باشد بروج معوج الطلوع و قصیر المطالع جدی دلو حوت
حمل ثور جوزا بروج مستقیم الطلوع و طویل المطالع سرطان اسد سنبله
میزان عقرب قوس بروج آتشی حمل اسد قوس این سه برج را
مثلثه آتشی گویند و این بروج دلیلند بر سلاطین و کبار از مردمان و دلیل است بر علو
همت و تکبر و گردن‌کشی بروج خاکی ثور سنبله و جدی این سه برج را مثلثه
خاکی گویند و این بروج‌ها دلیلند بر نباتات و کسرها از مردمان مردم عاقل و احمق و ممسک

و دیگر بروج بادی جوزا و میزان و دلو این سه برج را مثلثه بادی گویند دلیل بر
حیوانات از آدمی و غیره و از مردمان دلیل است بر مردم شیرین و عاقل و عالم و ممیز
بروج آبی سرطان و عقرب و حوت دلیل است بر حیوانات آبی و آبها و بارنده
و از مردمان دلیل است بر مردم خسیس کاهل و تعطیل کننده در کارها بروج با صورت
آدمی جوزا سنبله میزان دلو و نیمه قوس بروج بهیمی حمل ثور اسد نیمه قوس
و نیمه اول جدی بروج معیوب حمل سرطان عقرب جدی بروج مقطوعه
یعنی بریده اندام حمل ثور اسد حوت بروج خوب صورت جوزا سنبله میزان
عقرب حوت بروج زشت صورت ثور جوزا قوس جدی بروج
ربیعی حمل ثور جوزا صیفی سرطان اسد سنبله خریفی میزان
عقرب قوس شتائی جدی دلو حوت دلیل بر جهاد بر بدن
انسانی حمل تعلق بسر و روی دارد و ثور بگردن جوزا به پشت سرطان بسینه اسد
بدل و معده سنبله دلیل شکم و روده میزان کمرگاه و میان است و زیر عقرب
دلیل فرج و خصیتان قوس ران‌ها است جدی زانو دلو ساقها حوت تعلق به پاها دارد

و هم چنین طالع دلیل سر و روی ساخته‌اند دوم دلیل گردن سیم دلیل شانه و دستها تا آخر
و این ترتیب آفاق در انفس است و مبارک است بروج نهاری حمل جوزا اسد
میزان قوس دلو لیلی ثور سرطان سنبله عقرب جدی و حوت مشرقی
حمل اسد قوس مغربی میزان جوزا دلو جنوبی ثور و سنبله جدی
شمالی سرطان عقرب حوت دلیل بروج در سردی و گرمی و تری
و خشکی بروج آتشی به طبیعت گرم و خشک است بروج بادی گرم و تر بروج آبی سرد
و تر بروج خاکی سرد و خشک است بروج ثابت ثور و اسد عقرب و دلو است
منقلب حمل سرطان میزان و جدی ذوجسدین جوزا و سنبله
قوس و حوت دلالات بروج اثنی عشریه حمل از آدمیان
دلیل است بر ملوک و امرا و بسیار شغلان و ارباب جلال و اگر منحوس بود دلیل است بر
دزدان و اوباشان و فتنه انگیزان و طباخان و سلاخان و قصابان و سر
تراشان و از جواهر دلیل است بر مس و آهن و گوشوار و تاج و سربند و از جایها
دلیل است بر آتشخانه‌ها و کوشکها و جایهای عالی و مقام لشکران و آهنگران و مطبخان

ومکان گوسفندان واز حیوانات دلیلست بر آنچه سم شکافته بود وشاخ
دارد چون بز کوهی وگوسفند واز نباتات دلیلست بر فلفل وزنجبیل وداروهای
دو قفل وکباب ومانند آن واز شهرها دلیلست بر بابل وفارس وآذربایجان
وشام ودریای طبرستان واز بیماریها دلیلست بر درد چشم ودرد سر
وسبع باد وکوری وگنگی وکلف روی ثور از کوهیان مردم بزرگ وسنس
ومزدوران وملک زادگان ودهگان وانبارداران وخاتونان بزرگ عفیفه وجهتی
جمال بود برباری مطربه وصنعت کاران مطربه واز نباتها دلیلست بر آنچه شیری
بود ومغز میوه‌ها وسبزیها وآنچه بوزند واز جایها دلیلست بر سراها وبوستانها
وتره زارها ودر هر جا که آب باشد وبکوه نزدیک باشد وجایهای که در وی انبار
بود واز شهرها دلیلست بر دمشق وبصره ومصر وهمدان وسواد عراق وعجم
واسکندریه وقرمانه وهرات واز حیوانات دلیلست بر گاو ومیش ونخچیر
کوهی از رنگان دلیلست بر کبوتر وفاخته وبلبل از جواهرات دلیلست بر طلق
وجایر وگردن بند واز اعضا دلیلست بر حلقوم ورگهای مقبل گردن واز بیماریها

ریها دلیلست بر درد گلو وآنچه بر اطراف گردن حادث شود **جوزا** از مردم
دلیلست بر اهل دیوان وفضلا وحکما وخطاطان ونقاشان ودبیران
وتجار وعمال ومستوفیان وشعرا وشرفا واگر منحوس بود طراران وکیسه بران ودغایان
وهجوگویان از نباتها دلیلست بر درخت عالی ومیوه دار ودرخت بادام و
گردکان ودرخت مغزدار واز میوه‌ها آنچه با مغز باشد وپوستش نخورند واز بستان
واز جایها دلیلست بر کوهها ومنارها ومنظرها وآبگیرها وجایهای بلند ودیوان خانها
ومکتبها وجایهای مرغان واز رنگان دلیلست بر رنگان خاکی وقمری وآنچه با زردی
آمیز گیرد واز شهرها دلیلست بر معروقه وصعید وگیلان وموقان واصفهان
وکرمان واز اعضا دلیلست بر بازوها ودستها وانگشتها واز بیماریها دلیلست
بر بیماریها که بر سر وروی باشد وخالها ونشانها **سرطان** از مردمان
دلیلست بر ملک شعبده کاران وبیابانان وایران وکشتی‌بانان وملاحان وغواصان
وشراب داران واگر منحوس بود دلیلست بر حمالان وحمامیان وسقایان
وفقاعیان واز جایها دلیلست بر دریا وآبگیرها ودرهها وحوضها وآبی‌نها

وساطها وسقاخانها واز شهرها دلیلست بر ارمینیه صغری وبحرین وشرق خراسان
وبلخ ورق واز نباتها دلیلست بر آنچه از آب روید چون قصب ومانند آن وبلقها
واز جواهر دلیلست بر مروارید ریزه ومهرهای مینا ومرجان واز اعضا دلیلست
بر سینه وپستان وشش ومعده واز بیماریها دلیلست بر کلف روی وکری وگنگی
وبیشی ودرد اندام واز حیوانات دلیلست بر آنچه از آب خیزند **اسد**
از مردمان دلیلست بر ملوک وسلاطین وسروران قوم ونزدیکان پادشاهان
وجوهریان وصرافان وسکه داران ودرم زنان واگر منحوس بود دلیلست
بر مردم آتشکار ومطبخی واز جواهر دلیلست بر لعل وزر ویاقوت ومرصع آلات
واز جایها بر تختگاه سلطان وقصرهای بالا وسراهای مذهب واز [illegible]
وگوهر یا جواهر ودکانها وشکارگاهها واز شهرها دلیلست بر اطراف مشرق وبلاد
ترک وچین وسمرقند ودیلم وطوس وسیستان ومکران وبیت المقدس
واز حیوانات دلیلست بر شیر ویوز وپلنگ وسگان شکاری وگرگ وآنچه
درنده بود واز نباتات دلیلست بر خربزه وآنچه شیرین بود واز اعضا دلیلست

بر پشت ومعده وپهلو وخصیها واز بیماریها دلیلست بر درد معده ودرد چشم وپشت کوری
ولکنت دهان **سنبله** از مردمان دلیلست بر وزرا واصحاب دیوان ودبیران
حکما وفضلا واهل عقل وحکمت وتمیز وچنین مرد جمال بود دلیلست بر دلالان ووکیلان
وقپانان واز نباتات دلیلست بر گندم وجو وماش وباقلا وآنچه تخم دارد واز جواهر
دلیلست بر درم ودینار وچیزهای منقش وملون واز رنگان دلیلست بر کبوتر وطوطی
ودراج وکنجشک وحیوانات نکیه کش واز جایهای دلیلست بر سراهای زنان ودیوان
خانها وانبار غله وچوب وکشت زارها وزمینهای مزروع وبازارها وجایهای برده فروختن
واز شهرها دلیلست بر اندلس واطراف فرات وکوفه واز اعضا دلیلست بر کمرگاه
ومیان شکم وجایهای درون واز بیماریها دلیلست بر قولنج ومرض نقیق وعلت شکم
وغیرها **میزان** از مردمان دلیلست بر پادشاهان واکابر ومردم صاحب دعوی
واهل حرفه وادب وشریف ولطیف وخوش لهجه ومطایبه کنندگان وطرب
وباطالت ورامشگران دل وسوختگان واگر منحوس بود دلیلست بر
مطربان ورقاصان وقمار کنندگان واز جایها دلیلست بر آبگیرها وکوشکها

و منظرها و جایهای با نزهت و کوههای میوه دار و باغها و بوستانها و از نباتات دلیل است
بر آنچه لذیذ است و شیرین خوش بوی و از جواهر دلیل است بر آنچه از آن زینت
کنند و کمر و کیسه و میان بند و از شهرها دلیل است بر بلاد روم و اطراف مصر و مکه
و طایفان و کابل و کشمیر و ختن و خوارزم و از زمان دلیل است بر بهار و دستان
و چکاوک و فاخته و قمری و کبوتر خانگی و از اعضا دلیل است بر سرین و نشستگاه و زیر ناف
و از بیماریها دلیل است بر بواسیر و ورم و باد فتق و القوه و کثرت روی و کثرت منی عقیم و [illegible]
از مردم دلیل است بر امرا و لشکریان و شبانان و دبیران و لشکرکشان و [illegible]
و کشتی داران و اگر منحوس بود دلیل است بر مکاران و ساحران و عزیمت خوانان
و مخنثان و خادمان سفید پوست و [illegible] و [illegible] و اسبکشان و حمالان
و خادمان گرمابه و چاکران و از جایها دلیل است بر گذرهای آب و چشمها و جزایر
و زندان و سیاست گاه و قمارخانه و [illegible] خانه و خرابات ها و از شهرها دلیل است
بر بلاد حجاز و عرب و یمن و خوزستان و نیز و نهاوند و تبریز و از نباتها دلیل است
بر درختان که میوه دار نباشند و در آبها [illegible] خانه رود و نیز دلیل بر ادویه سهل و از

و از حیوانات دلیل است بر حیوانات آبی و خوک و اژدها و [illegible] آبی و چرندگان [illegible]
و از اعضا دلیل است بر ذکر و فرج و خصیه و معده و مثانه و از بیماریها دلیل است بر سستی
قضیب و رحم و احتباس بول و جراحت قضیب و آب رفتن از چشم و تنگی زبان
و کری و کوری و کلا و بسته **قوس** از مردم دلیل است بر ائمه و فقها و وزرا و قضاة
و اگر منحوس باشد دلیل است بر نانبان [illegible] و لشکریان و برزگران و بیطاران
و دواتداران و بایان برده و ستور و یافته اند کان ستور و از جواهر دلیل است
بر زر و نقره و برنج و قلع و چیزهای مرکب و از نباتها دلیل است بر آنچه شیرین بود چون
خرما و انگور و امرود و انجیر و انگبین و از حیوانات دلیل است بر اسب و شتر و دراز
گوش و از شهرها دلیل است بر قهستان و عراق و بغداد و نشابور و جرجان
و از جایها دلیل است بر دار الضرب و دار القضا و صوامع و مساجد و برده
فروشان و حمام و از اعضا دلیل است بر رانها و از بیماریها دلیل است بر افتادن از
[illegible] و آب و زخم خوردن از چهارپایان **جدی** از مردمان دلیل است بر
قلعه داران و پاسبانان و لشکرکشان و مردمان پیر و مشایخ طریقت و اهل جهاد

و خاندانهای قدیم و اگر منحوس بود دلیل است بر گله بانان و مزدوران و صیادان
و برزگران و بندگان و خادمان سیاه و گل کاران و گورکنان و مجاوران تربتها
و از شهرها دلیل است بر هندوستان و شرقی روم و اهواز و از جایها دلیل است
بر قلعها و حصارها و کوههای خشک و سنگلاخها با خار و شوره شور و زندان
و گورستان و جایهای خراب کهن و از نباتات دلیل است بر آنچه حیوانات خورند
و داروها و درختان خشک بی میوه و از جواهر دلیل است بر سرب و سنگ مقناطیس
و سنگ خاره و گچ و [illegible] و شوره و از حیوانات دلیل است بر گوسفند و گاو و گاو کوهی
و بز کوهی و خرگوش و شغال و میمون و موش و سوسمار و از اعضا دلیل است
بر زانوها و عصبهای پای و پیوند زانوها و از بیماریها دلیل است بر لنگی و کری و کلا و بسته
و زشتی صورت **دلو** از مردمان دلیل است بر ملکان قدیم و [illegible]
و حکما و مشایخ و عقلا و اصحاب رصد کواکب و اگر دجال بود دلیل کند بر طلسم
خوانان و افسون گران و فال گیران که کسانی که پری در جام و بلور حاضر سازند
و سقایان و خمر فروشان و از شهرها دلیل است بر کوفه و [illegible] و قزوین و ا[illegible]

و اطراف مغرب و بعضی از گیلان از جایها دلیل است بر صحراها و کوشکها و آسیاها که از باد گردد و بادگیر
و آنجا که رصد کواکب کنند و خانهای فقیران و گورخانهای بلند و منارها و خانقاهها و زوایه درویشان [illegible]
و از نباتات دلیل است بر هلیلج و خیار چنبر و خرمای هندی و فلفل و زنجبیل و عقاقیر و از حیوانات دلیل است بر سمور
و سنجاب و [illegible] و کلاغ و لقلق و عقاب و بوم و جغد و از جواهر دلیل است بر [illegible]
که بر هم کنند و از اعضا دلیل است بر [illegible] و افتادن از بلندیها در چاه و [illegible] از اندام آید و هر علتی که از [illegible]
پدید آید **حوت** از مردمان دلیل است بر علما و فقها و حاکمان و اشراف و اهل ورع و مومنان و اگر دجال
بود غواصان و ملاحان و کشتی بانان و ماهی گیران و مردم [illegible] فروش و [illegible] و از جایها [illegible]
و [illegible] و سراها و مسجدها و [illegible] و ملاحان [illegible] و از شهرها دلیل است بر سمنان و طبرستان و [illegible]
و کنار او شام و دریای [illegible] و از نباتات دلیل است بر قصب و پنبه و سیب و آبی و شفتالو و آلو و میوه های شیرین و از
حیوانات دلیل است بر مرغان آبی و ماهیان بزرگ و نهنگ و از جواهر بر صدف و عقیق و از اعضا
دلیل است بر سرهای پای و کعب و از بیماریها دلیل است بر نقرس و [illegible]
والله اعلم بالصواب و احوال کواکب سبعه سیاره چون بدین طریق باز نمودیم بعضی حالات ایشان
به جدول باز نماییم که بر طالبان آسان باشد و جدول بر صفحه مقابل نقش رفته است والله اعلم

جدول احد و عشرين / جدول وجوه | جدول اثنى عشرية كواكب | جدول نه بهره كواكب

| | حمل | ثور | جوزا | سرطان | اسد | سنبله | ميزان | عقرب | قوس | جدي | دلو | حوت |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

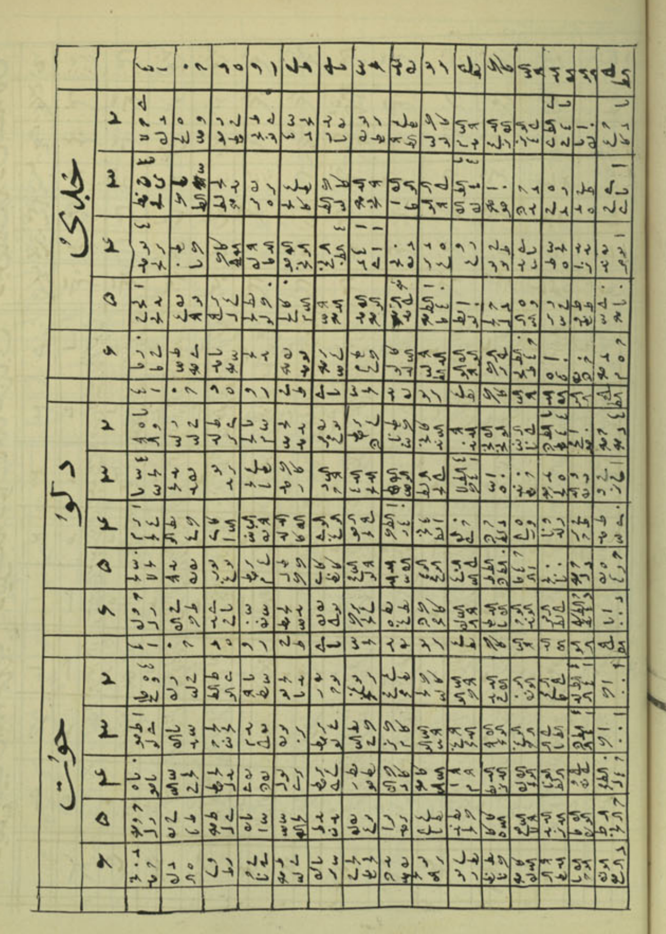
حمل جدول تسوية البروج لعرض

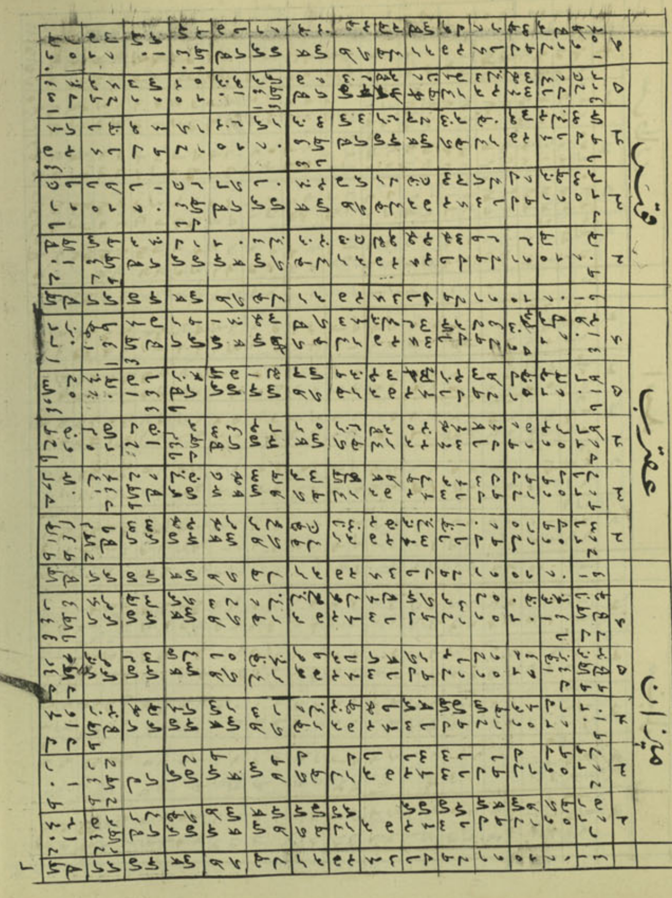
| حمل ٢ | حمل ٣ | حمل ٤ | حمل ٥ | حمل ٦ | ثور ٢ | ثور ٣ | ثور ٤ | ثور ٥ | ثور ٦ | جوزا ٢ | جوزا ٣ | جوزا ٤ | جوزا ٥ | جوزا ٦ |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

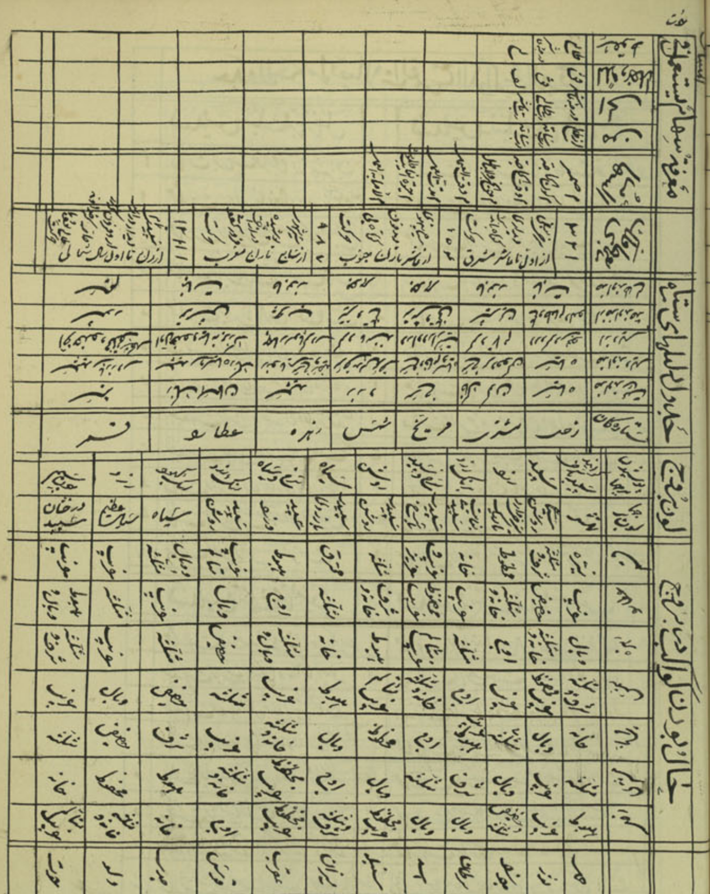
دريجان كواكب | جدول ... | منسوبات بروج | لون البيوت | جدول منسوبات كواكب سبعة

| | قمر | عطارد | زهره | شمس | مريخ | مشتري | زحل |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| | ماه | تير | ناهيد | افتاب | بهرام | برجيس | كيوان |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

| سرطان ٢ | سرطان ٣ | سرطان ٤ | سرطان ٥ | سرطان ٦ | اسد ٢ | اسد ٣ | اسد ٤ | اسد ٥ | اسد ٦ | سنبله ٢ | سنبله ٣ | سنبله ٤ | سنبله ٥ | سنبله ٦ |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |







# جدول الحکام اتصالات القمر مع الکواکب فی البروج

| | تسدیس و تثلیث قمر با زحل | | تسدیس و تثلیث قمر با مریخ |
|---|---|---|---|
| ٤ | صالحست بر حاجت خواستن از اشراف | ٤ | مختارست برابتدای کارها و حاجت خواستن |
| ا | مختارست برای بنا نهادن و درخت نشاندن | ا | مختارست برای بنای شهرها و سایر عمارات |
| ٠ | مختارست برای طلب حاجت از قضاة و مشایخ | ٠ | مختارست برای نقل و کوچ و تجارت و شرکت |
| ح | صالحست برای عمارت و زراعت کردن | ح | سعد است برای ابتدا و سفر کردن سو |
| لد | مختارست برای بنا نهادن و طلب حاجت از اکابر | لد | مختارست بیع و جواهر خریدن |
| ه | جیّد است برای چهارپایان خریدن | ه | صالحست نو بریدن و پوشیدن و طلب حاجت |
| و | مختارست برای حاجت خواستن از اکابر | و | مختارست برای ساختن زیان و جواهر آبی |
| ر | جیّد است برای دارو خوردن و کاریز کندن | ر | صالحست برای خریدن زیان و جواهرات |
| ح | جیّد است برای بیع و اسب و طلب خلعت از بزرگان | ح | مختارست برای خریدن دواب و شرکت |
| ط | صالحست برای خریدن چهارپایان و عمارت زمینها | ط | صالحست برای خریدن بنا و عمارت مساجد |
| ے | صالحست برای حاجت خواستن از مشایخ | ے | صالحست برای حاجت از قضاة و مشایخ |
| یا | صالحست برای اجرای قنوات | یا | مختارست برای سفر و تجارت کردن و کشتی نشستن و شرکت |

| | تسدیس و تثلیث قمر با مریخ | | تسدیس و تثلیث قمر با شمس |
|---|---|---|---|
| ٤ | مختارست برای صید و سیاحت و سوار کردن | ٤ | مختارست برای ابتدای اعمال و حاجت از ملوک |
| ا | جیّد است برای تهیهٔ لشکرها و ساختن اسلحه | ا | جیّد است برای صناعت و دیدن اکابر |
| ٠ | جیّد است حرب و لشکر و اصلاح تیر و کمان | ٠ | جیّد است برای سالبه و شکار و طلب حاجت از ملوک |
| ح | صالحست برای شکار دریا و سواری | ح | مختارست برای سواری و طلب مال و حاجت از وزراء |
| لد | صالحست برای اعمال آتش و فصد و شکار | لد | مختارست برای عقد و بیعت و ابتداءات |
| ه | صالحست برای سیاست لشکر و صلاح آلات حرب | ه | مختارست برای شکار و طلب حاجت از وزراء |
| و | جیّد است برای تهیهٔ لشکر و صید و ساختن سلاحها | و | مختارست برای صید و غلامان |
| ر | مختارست برای صید و سیاحت و ریاضت | ر | صالحست برای سالبه و سایه آهن بریدن ح |
| ح | صالحست برای اصلاح آلات حرب و خریدن سلاح | ح | مختارست برای خریدن اسبان و حاجت از ملوک |
| ط | صالحست برای سواری و حرب و شکار کردن | ط | صالحست برای عمارت زمینها و خریدن چهارپایان |
| ے | صالحست برای شکار و بنای قلاع و عمارت | ے | مختارست برای بنا نهادن و حاجت از مشایخ |
| یا | صالحست برای ساختن اسلحه و خریدن جبه و اسب | یا | جیّد است برای جواهر خریدن و شرکت و سواری |

| | تسدیس و تثلیث با زهره | | تسدیس و تثلیث با عطارد |
|---|---|---|---|
| ٤ | صالحست برای تزویج و سفر و ابتداءات | ٤ | صالحست شرکت و حرکت و خریدن جواهر |
| ا | صالحست تزویج و تعلیم موسیقی | ا | مختارست مناظره و تعلیم و شکار |
| ٠ | صالحست تقدم و حرکت و شرکت و تزویج | ٠ | صالحست تزویج و نقاشی و تعلیم موسیقی |
| ح | صالحست سفر و دارو خوردن و تزویج | ح | مختارست تعلیم و ابتدای امور سلطانی |
| لد | صالحست ختان و مباشرت و حاجت از زنان | لد | مختارست تجارت و حرکت و صید و تعلیم |
| ه | مختارست حیله ساختن و تزویج و شرکت | ه | جیّد است تعلیم و خریدن جواهر و حاجت از کتّاب |
| و | مختارست تزویج و خریدن غلامان | و | مختارست تعلیم و شرکت و تزویج و نو پوشیدن |
| ر | مختارست شرب دارو و مهمانی و نثار | ر | صالحست تعلیم صناعت و مناظره و شکار |
| ح | مختارست برای ساختن راید و شرکت | ح | جیّد است سالبه و دارو خوردن و مناظره و حیله |
| ط | مختارست عمارت و تعلیم موسیقی | ط | مختارست خریدن صنایع ابنیه و شرکت و تجارت |
| ے | مختارست خریدن چهارپایان و جواهر | ے | صالحست تعلیم فقه و حاجت از علماء |
| یا | مختارست نابرعادت و شراب خوردن | یا | صالحست خریدن چهارپا و عقار و تعلیم |

| | تربیع زحل | | تربیع مشتری |
|---|---|---|---|
| ٤ | نحس است تزویج و سفر و ابتداءات | ٤ | صالحست طلب مال و مسکن و حاجت از اشراف |
| ا | با کراهیت عمارت زمین و محذور است حرکت | ا | مختارست بنا و عمارت و مساجد و خریدن دواب |
| ٠ | از همه کارها حذر بهتر | ٠ | جیّد است برای شرکت و حاجت از وزراء |
| ح | محذور است نقل و میانه است کاریز | ح | مختارست سفر و نقل و رسول فرستادن |
| لد | میانه است بناها و حوض کندن | لد | جیّد است خریدن جواهر و چهارپا |
| ه | محذور است حرکت و شرکت و سرانج | ه | جیّد است شرکت و تجارت و نو پوشیدن |
| و | هیچ چیز نشاید الا تدبیر شر و فساد | و | صالحست امور دینی و حاجت از وزراء |
| ر | محذور است از حرکت و سفر و ابتداءات | ر | با کراهیت خریدن دواب و حاجت از سپهسالاران |
| ح | فراغت بهتر باشد | ح | صالحست ابتداءات و خریدن جواهر و ستور |
| ط | میانه است عمارت زمین و زراعت | ط | صالحست عمارت زمین و خریدن ستور |
| ے | مکروه است ابتدا و میانه است انشاء | ے | جیّد است برای تدبیر و خریدن غلام |
| یا | حذر کند از سفر دریا و شرکت | یا | مختارست شرکت و تجارت و خریدن غلام |

| | تربیع مریخ | | تربیع آفتاب |
|---|---|---|---|
| ٤ | محذور است حرب و خصومت و امثال آن | ٤ | حذر از خصومت و حاجت از اکابر |
| ا | حذر از تزویج و ابتدای کارها | ا | جیّد است ساختن تاج و کمر |
| ٠ | با کراهیت مجادله و مناظره سو | ٠ | نشاید الا سیاست و حرب |
| ح | با کراهیت صید و چوگان زدن | ح | مختارست کندن جوی و کاریز |
| لد | محذور است حاجت از ملوک | لد | هیچ کار سو نشاید |
| ه | مکروه است دیدن اشراف و شرکت | ه | حکم سلطان دارد |
| و | از جمیع مهمات فراغت اولی است | و | میانه است بنا نهادن و کاریز کندن |
| ر | حذر کردن از سفر و تزویج | ر | مذموم است سفر و حوایج و ابتداءها |
| ح | صالحست سلاح و آلات حرب و شکار | ح | با کراهیت خریدن غلام ترک و جواهر |
| ط | حکم نحس دارد | ط | صالحست کندن جوی و کاریز |
| ے | فراغت از جمیع مهمات اولی | ے | میانه است بنا نهادن |
| یا | حذر است از سفر و کشتی نشستن | یا | هیچ کار سو نشاید فرمود |

| | تربیع زهره | | تربیع عطارد |
|---|---|---|---|
| ٤ | جیّد است شکار و شراب خوردن | ٤ | صالحست مناظره و مجادله و خصومت |
| ا | صالحست تزویج و ابتداءات و حوایج | ا | میانه است حاجت و تعلیم موسیقی |
| ٠ | صالحست معالجه و تزویج و نقاشی | ٠ | جیّد است ابتدا و سواری و تعلیم و شکار کردن |
| ح | جیّد است سفر و کندن کاریز و خریدن ستور | ح | جیّد است محاسبه و کلام و صحبت کتّاب |
| لد | نشاید صحبت عیّاب و خریدن جواهر | لد | مختارست تعلیم و مناظره و مجادله سو |
| ه | صالحست تزویج و سفر و نو پوشیدن و ابتداءات | ه | مختارست خریدن ستور و کنیزک |
| و | نشاید شراب و عطر ساختن و خریدن کنیز | و | مختارست تعلیم و مناظره و مجادله |
| ر | مختارست دارو خوردن و معالجه و ترکیب ادویه | ر | مختارست مناظره و خریدن دواب |
| ح | مختارست دارو خوردن و خریدن بنده | ح | میانه بود ابتدای کارها |
| ط | مختارست خریدن جواهر و ستور | ط | نشاید دارو خوردن سو |
| ے | مختارست بنا نهادن و برده خریدن | ے | هیچ کاری نشاید فرمود |
| یا | مختارست شرکت و سفر و حرکت | یا | با کراهیت خریدن بندگان |

| | مقابلهٔ زحل | | مقابلهٔ مشتری |
|---|---|---|---|
| ٤ | حذر از حرکات و ابتداءات | ٤ | صالحست سفر و نقل و سواری |
| ا | حذر از سفر و تزویج خصوصاً اول ماه | ا | جیّد است بنا نهادن و نقل و تحویل |
| ٠ | حذر از تجارت و سواری و رفع حاجت | ٠ | صالحست سفر و خریدن ستور و حوائج |
| ح | حذر از سفر و ابتداءات | ح | مختارست نقل و ابتدای کارها |
| لد | فراغت بهتر | لد | صالحست بنا و ابتداءات و رفع حوائج |
| ه | حذر از نو پوشیدن و فصد و حجامت | ه | صالحست سفر و شرکت و تجارت و ابتدا |
| و | حذر از سفر و نقاشی و ساختن عطر | و | صالحست خریدن چهارپایان و ساختن عطر |
| ر | حذر از سفر و میانه دارو خوردن | ر | صالحست خریدن کنیز و میانه دارو خوردن |
| ح | حذر از تزویج و خریدن برده و ابتداءات | ح | صالحست شرکت و تجارت و سفر و خریدن ستور |
| ط | حذر از سفر و تزویج و عمارت و ابتداءات | ط | صالحست تجارت و طلب حاجت از ترک |
| ے | حذر از سفر و تجارت و بنا نهادن | ے | صالحست بنا نهادن و حاجت از وزراء |

| | | | |
|---|---|---|---|
| یا | حذر از سفر دریا و میانه بود ابتداآت | یا | مختار است سفر در کشتی نشستن و طلب جواهر آب |

| | مقابله مریخ | | مقابله آفتاب |
|---|---|---|---|
| ٤ | نشاید اصلاح آلات حرب و شکار | ٤ | حذر از دیدن سلاطین و صاحب ارکان |
| ا | با کراهیت است آراستن لشکر و مکر و حیله | ا | حذر از سفر و خصومت با زنان |
| ب | صالح است سیاست را و نشاید سواری | ب | حذر از سواری و مناظره و خصومت |
| ج | نشاید ابتداآت | ج | فاسد است ابتداآت و سفر و نقل |
| د | نشاید صید و مناظره و جدل | د | مذموم است نقل و حاجت از ملوک |
| ه | صالح است شکار و مجادله | ه | محذور است شرکت و تزویج و تجارت |
| و | حذر از سفر | و | مکروه است سفر و ابتداء امور |
| ز | با کراهیت آتش کاری و تیراندازی | ز | حذر از سفر و دارو خوردن |
| ح | خراب کردن بناها را نشاید | ح | با کراهیت چهارپا خریدن |
| ط | نیکست شکار باز و شاهین | ط | نشاید خراب کردن بناها |
| ی | با کراهیت صید دریا و ساختن سلاح | ی | ویران کردن نشاید |
| یا | حکم الدلو و الدلو | یا | حذر از سفر کشتی و عرض کردن |

| | مقابله زهره | | مقابله عطارد |
|---|---|---|---|
| ٤ | صالح است خریدن کنیزک و چهارپا | ٤ | صالح است مناظره و محاسبه و شکار |
| ا | صالح است نقد و تزویج و کوتیر | ا | میانه تزویج و نشاید مجادله و محاسبه |
| ب | صالح است تزویج و سفر و شرکت | ب | صالح است ابتدای تعلیم و نقد و گوی زدن |
| ج | صالح است خریدن کنیز و سفر | ج | صالح است صید دریا و نشاید سواری |
| د | صالح ضیافت و مهمانی و حاجت از زنان | د | فراغ است هیچ فایده نزاید |
| ه | صالح است تزویج و شرکت و سفر و خریدن کنیز و غلام | ه | لا بأس بالتعلیم و رفتن بحمام |
| و | صالح ضیافت و نقد و خریدن برده | و | صالح مناظره و شکار و علمهای لطیف |
| ز | مختار است شراب و دارو خوردن و بازی کردن | ز | صالح معالجه و دارو خوردن |

| | | | |
|---|---|---|---|
| ح | صالح است شرکت و خریدن ستور | ح | لا بأس بالتجارة و الاجارة و نشاید تعلیم را |
| ط | نیکست عمارت بستان و حرکت | ط | فراغ پسندیده نیست |
| ی | صالح عمارت بنا و خریدن غلام | ی | لا بأس برای تعلیم |
| یا | صالح حمام و سفر و شرکت | یا | لا بأس حرکت و سفر را |

| | مقارنه زحل | | مقارنه مشتری |
|---|---|---|---|
| ٤ | مذموم است سفر و حاجت و ابتداآت | ٤ | مختار است فصد و حاجت از اشراف |
| ا | چنداست نابر مشارکت | ا | سعید است بتجارت و ابتداآت |
| ب | فراغ نهادن ستوده نیست | ب | جید بتجارت و شرکت و حوائج و ابتداآت |
| ج | محذور سفر و کشتی نشستن | ج | مختار است سفر و امور خطیر و ابتداآت |
| د | وسطی امور کلی | د | مختار است عقد بنا و شهره و حاجت از ملوک |
| ه | لا بأس بنا مساجد و غیر آن | ه | جید بنا و شهره و حاجت از اشراف |
| و | لا بأس بالعمارة و الزراعة | و | مختار است سفر و تجارت و حاجت از دیوان |
| ز | صالح دارو خوردن بشرکت زهره | ز | جید است عمارت خانها و کارهای بزرگ |
| ح | نحس اعمال و حاجات | ح | مختار است خریدن ضیاع و عبید و حاجات از قضاة |
| ط | وسط است عمارت و هدم بنیان | ط | مختار است بنا نهادن و خریدن زمین |
| ی | خوب است بنا نهادن بشرکت مشتری | ی | مختار است خریدن ضیاع و بنده و حاجات از قضاة |
| یا | جید است بنا و صوامع و مساجد | یا | مختار است ابتداآت و حوائج و حرکت |

| | مقارنه مریخ | | مقارنه شمس |
|---|---|---|---|
| ٤ | صالح است برای سیاست و امور حرب | ٤ | صالح است برای کینه و مکر و حیله و حرب |
| ا | حذر از سفر و ابتداء کارها | ا | حذر کنند از تزویج و ابتداء امور |
| ب | صالح است برای ساختن آلات حرب | ب | نشاید مکر و حیلهای پنهانی را |
| ج | حذر کنند از سفر و نقل و تزویج | ج | نشاید گدایی کردن و گریختن را |
| د | حذر کنند از سفر و با کراهیت است شکار | د | نشاید سیاست و تدبیرات سر |

| | | | |
|---|---|---|---|
| ه | حذر کنند از شرکت و تزویج | ه | نشاید الا پنهان کردن سرها و مطالعه کتب |
| و | هیچ کار را نشاید فرمود | و | نشاید شعر ساختن و نکاح پنهانی |
| ز | سعد نیست سفر و شراب و ابتداآت | ز | نشاید معالجه اعضاء نهانی و دفینه نهادن |
| ح | صالح است برای خریدن مال و حرب اسلحه | ح | نشاید دفن کردن مال و معالجه |
| ط | صالح است برای مخاصمه و مناظره و کارهای بزرگی | ط | نشاید تدبیرات مهمات شایع پنهانی و معالجها |
| ی | حذر کنند از ابتداآت | ی | نشاید دفن مال و نهادن کنوز |
| یا | با کراهیت حاجت خواستن از ملوک | یا | شاید پنهان کردن اسرارها |

| | مقارنه زهره | | مقارنه عطارد |
|---|---|---|---|
| ٤ | مختار است سوار خریدن بنده و حاجت از زنان | ٤ | مختار است برای تعلیم و مناظره و ابتدای امور |
| ا | مختار است برای خلوت با شراب و صحبت با زنان | ا | صالح است برای صناعت علم موسیقی |
| ب | مختار است برای شرکت و ابتدای کارها و موسیقی | ب | مختار است برای ابتداء تعلیم و صید و تزویج |
| ج | مختار است برای سفر و نقل مقام و ابتدای کارها | ج | مختار است برای سفر و تجارت و ابتداآت |
| د | مختار است برای ساختن تاج و کمر و حاجت از زنان | د | مختار است برای صید و طلب حاجات از ملوک |
| ه | صالح است برای نو بریدن و زینت کردن | ه | صالح است برای شرکت تزویج و دارو خوردن |
| و | صالح است برای تزویج و حاجت خواستن و نقد و حرکت | و | صالح است برای معالجه و تعلیم موسیقی و نقاشی |
| ز | مختار است برای خوردن دارو | ز | صالح است برای دارو خوردن و شکار |
| ح | مختار است برای شرکت و طلب حاجات | ح | صالح است برای خریدن مرغان شکاری |
| ط | مختار است برای عمارت زمینها و درخت نشاندن | ط | صالح است برای تعلیم و طلب حاجات از شاه |
| ی | صالح است برای بنا نهادن و عمارت مساجد | ی | صالح است برای تعلیم و شکار باز و شاهین |
| یا | مختار است برای ابتداآت و صید و حوائج | یا | صالح است برای شرکت و سفر دریا و طلب حاجات از زنان |

| | اختیارات نزول قمر | | در بروج اثنی عشریه |
|---|---|---|---|
| ٤ | میانه است برای سخن برداشتن و بحمام رفتن و طلب پاکیزگی | ا | صالح است برای خلوت و فراغت و سکون و لهو و شرب |
| ب | پاک نیست بجهة امور دیوانی و اشتغال کتابت و شرب | ج | میانه است برای ابتداآت و طلب حاجت و مهمات |
| د | صالح است برای حمام رفتن و سخن برداشتن و نظافت و پاکیزگی | ه | صالح است برای معالجه نو بریدن و پوشیدن و شرب و خوردن و تعلیم |

| | | | |
|---|---|---|---|
| و | صالح است برای طلب فراغت و راحت و شرب و بازی و طرب | ز | میانه است دارو خوردن را و همه کارها نحس است |
| ح | صالح است با صحبت چهارپایان و فراغت و با کراهیت سواری | ط | مذموم است برای ابتداآت و طلب کارها و در فراغت بهتر |
| ی | جید است برای فراغ و سکون و خلوت و شراب خوردن | یا | با کراهیت سواری و حرکت و طلب راحت و آسایش |

## جدول معرفة اختیارات حلول قمر در منازل ۲۸ گانه

| | |
|---|---|
| الشرطین | صالح است برای سواری و فصد و سفر دریا و ستور خریدن و دارو خوردن و حذر از تزویج و مشارکت و بنده خریدن |
| البطین | جید است برای عمارت و زراعت و کندن کاریز و فصد و دارو خوردن و حذر از تزویج و نکاح |
| الثریا | صالح است برای استعمال کشیدن و تجارت و صید پاپان و خریدن دواب و حذر از تزویج و شرکت و فصد و دارو خوردن |
| الدبران | صالح است برای زراعت و نو پوشیدن و پیرایه بستن و بنا نهادن و سفر و خریدن بنده و ستور و حذر از تزویج و شرکت و فصد و حجامت |
| الهقعه | صالح است برای تزویج و تعلیم کودکان و معالجه و سفر و خریدن عبید و حذر از دارو خوردن و بسیار بنا نهادن |
| الهنعه | نیکست برای حرب و محاصره و طلب حاجت و سفر دریا کردن و فصد و حذر از تزویج و شرکت و دارو خوردن |
| الذراع | صالح است برای تجارت و نو پوشیدن و پیرایه بستن و سفر دریا و شرکت و خریدن برده و ستور و حذر از خریدن زمین و معالجه |
| النثره | صالح است برای دارو خوردن و نو پوشیدن و حلی بستن و سفر دریا و حذر از خریدن بنده و شرکت و تزویج کردن |
| الطرف | صالح است برای انتقام کشیدن و سفر دریا و حذر از عمارت زمینها و سفر خشکی و شرکت و نو پوشیدن و بستردن |
| الجبهه | صالح است برای عمارت زمینها و زراعت و بنا و شرکت و حذر از قرض دادن و سفر و نو پوشیدن |
| الزبره | صالح است برای تعبیه لشکر و هر دو لشکر بجنگ و بکراهیت سفر و حرکت و تجارت و مو کردن و نو پوشیدن و بریدن |
| الصرفه | صالح است برای نو پوشیدن و تزویج و درخت نشاندن و سفر و شرکت و حذر از خریدن بنده و کشتی نشستن |
| العوا | صالح است برای بردن لشکر و عمارت و زراعت و تجارت و خریدن بنده و بریدن جامه و بنا نهادن و حذر از قرض و تزویج |
| السماک | صالح است برای تجارت و تزویج و خریدن بنده و دارو خوردن و کشتی نشستن و شرکت و حذر از عمارت و زراعت |

| | |
|---|---|
| [illegible] | حالت برای تجارت و بنده خریدن و حذر از مجد و کار بزرگ کندن و سفر و تزویج و شرکت و خریدن دواب [illegible] |
| [illegible] | حالت برای باختن سند و پوشیدن و برده خریدن و حذر کند از سفر و دارو و حقنه و تجارت [illegible] |
| [illegible] | حالت برای بناها نهادن و نو پوشیدن و خریدن چهارپایان و نشستن در کشتی و حذر از سفر و شرکت و بیع [illegible] |
| [illegible] | حالت برای سفر بجهت مشرق و نشستن در کشتی و نشاندن درخت و حذر از بنده خریدن و دارو و حقنه |
| [illegible] | حالت برای درخت نشاندن و حذر از تزویج و بیع و شری و سوار کشتی و مشارکت و وصیت |
| [illegible] | حالت برای خریدن ستور و سوار کردن و میانه است سفر و حرکت و حذر باید کرد از شرکت |
| [illegible] | حالت برای خریدن ضیاع و برای عمارت و بنیادها و عقار و دواب و شرکت و میانه است سفر و حرکت و بیع |
| [illegible] | حالت برای دارو و خون و ودیعت نهادن و سفر و حرکت و شرکت و [illegible] و دخول کشتی و حذر کند از کشتی |
| [illegible] | حالت برای حرب و داد و خروج لشکر و میانه است برای سفر و دخول سفینه و حذر از نو بریدن در زراعت کردن |
| [illegible] | حالت برای انتقام و رسول فرستادن و بنده خریدن و بنا نهادن و دخول کشتی و حذر از تزویج و شرکت |
| [illegible] | حالت برای ابتدا آوردن و طلب کار [illegible] و نشاید برای صلت و شرکت و دارو و حقنه و غیره |
| [illegible] | حالت برای تجارت و دارو و حقنه و میانه است برای سفر و حرکت و حذر از [illegible] بنده و افکندن کشتی در آب |
| [illegible] | حالت برای تزویج و دارو و حقنه و میانه است برای سفر و خریدن املاک و دخول سفینه و شرکت |
| [illegible] | حالت برای دارو و حقنه و فصد و سفر و نو پوشیدن و شرکت و حذر از [illegible] و دخول کشتی |

[illegible]

فصل در احتیاط آمدن کواکب در حدود یکدیگر نکردن بایلی بردن آفته

و این قسم وقتی باشد که نیک حال و قوی باشد و از اتصالات تبع در طالع و ماه و سایر ستاره تا

معین بد حال و نحوست بود باید که پرهیز کند از کاری که ذکر کرده شد و از جمله حدود این

اختیارات بر حدود سیارگان نهاده و در فصل همان برای اختیار سیزده گانه مخطوطات

والجدول هذا

| | زحل | مشتری | مریخ | زهره | عطارد |
|---|---|---|---|---|---|
| [illegible] | محبت کردن | شاید ابتداء و صحبت کردنها | غیر مخاطرت ابتدا در تزویج و طلب حاجت | پرهیز کند از دارو و حقنه و نیکست طلب فرزند | حذر کند از تزویج و شرکت و کار [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

فصل در اختیارات کمال کواکب در وجوه یکدیگر و این باب نیز در احتیاط اعتبار تام

دارد و چون قوی باشند سعادت زیاده گردانند و چون منحوس و بدحال بود احتراز باید کرد از

اعمالی که در این باب مذکور است و در این باب نیز جدول نهاده شد و آن جدول اینست والسلام

| | الحمل | | | الثور | | |
|---|---|---|---|---|---|---|
| وجوه | وجه ۱ | وجه ۲ | وجه ۳ | وجه ۱ | وجه ۲ | وجه ۳ |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

| | الجوزا | | | السرطان | | | الاسد | | | السنبله | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| وجوه | وجه ۱ | وجه ۲ | وجه ۳ | وجه ۱ | وجه ۲ | وجه ۳ | وجه ۱ | وجه ۲ | وجه ۳ | وجه ۱ | وجه ۲ | وجه ۳ |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

| وجوه | وجه١ ا | وجه٢ ل | وجه٣ ے | وجه١ ا | وجه٢ ے | وجه٣ ہ | وجه١ ا | وجه٢ ر | وجه٣ ل |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| | المیزان | | | العقرب | | | القوس | | |
| ا | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ب | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ج | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| د | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ه | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| و | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ز | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

| وجوه | وجه١ ے | وجه٢ ے | وجه٣ مہ | وجه١ ہ | وجه٢ مہ | وجه٣ د | وجه١ لہ | وجه٢ ے | وجه٣ ے |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| | الجدی | | | الدلو | | | الحوت | | |
| ا | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ب | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ج | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| د | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ه | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| و | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ز | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

فصل در اختیارات ایام فرس منقولست از امام جعفر صادق علیه السلام و ما جدول آنرا در هر چه [illegible] آنچه شاید و نشاید در او ثبت کردیم در این صفحه

## جدول اختیارات ایام الفرس منقول از امام جعفر الصادق

| ایام | ماهی | المعانی | صفات الایام | آنچه شاید | آنچه نشاید |
|---|---|---|---|---|---|
| ا | اورمزد | نام خدای تعالی | خلق آدم و حوا | تجارت و صید و بنا و پوشیدن و دیدن ملوک | حمام و فصد و قرض دادن و مناظره |
| ب | بهمن | روز مبارک | روز مبارک | شراکت و تجارت و سفر و نکاح و نو پوشیدن و زراعت | فصد و حجامت و حمام |
| ج | اردیبهشت | نام ملک موکل بر شفاء | بیرون کردن آدم و حوا از بهشت | صید و خریدن دواب | در سفر مال برده و قطع افتد |
| د | شهریور | روز نیک | ولادت هابیل | عمارت و صلح و نکاح و تجارت و صید | سفر و تعلیم و خریدن مواشی ناپسندیده |
| ه | اسفندارمذ | روز نحس | قتل قابیل هابیل را | عمارت دار و خندق | بدن و مناظره و لبس |
| و | خرداد | نام فرشته موکل بر گیاهها | روز مبارک است | صلح و نو پوشیدن و تعلیم و زراعت و سفر و مناظره | فصد و تعلیم دواب |
| ز | امرداد | نام فرشته موکل بر حیوانات | روز مبارک است | نامه نوشتن و رسول فرستادن و تعلیم و عمارت و نکاح و شکار | فصد و حجامت و طلاق و زراعت بد |
| ح | دی بآذر | نام خدای تعالی | روز مبارک است | تجارت و بیع و شری و فصد و حجامت و ختنه | فصد و سفر و مناظره و حمام |
| ط | آذر | نام فرشته موکل بر آتش | آتش نمرود افروختند | دیدن ملوک و سفر و حاجت و صید و دارو خوردن | ملک قهر و غم و خراب شود |
| ی | آبان | نام فرشته موکل بر دریا | ولادت نوح علیه السلام | دیدن علما و تجار و کاربردن نامه فرستادن و دوام دعوی | صید و سفر و معامله که بیم بود |
| یا | خور | نام فرشته موکل بر آفتاب | ولادت موسی علیه السلام | دیدن ملوک و زرع و مناظره و صید | فصد و حجامت و نکاح و جامه نو بریدن و خریدن سود |
| یب | ماه | نام فرشته موکل بر ارزاق | این روز صحاب الهلاک گویند | دارو خوردن و حمام و زرع و نقل | هر که بگریزد در دفعه بدست آید |
| یج | تیر | نام فرشته موکل بر کواکب | روز نحسی است | دعا و محبت و اصلاح | حذر از همه کارها خصوصا از کاربرها |
| ید | گوش | نام فرشته موکل بر بهائم | ولادت ابراهیم علیه السلام | دیدن اشراف و کار و سفر و نکاح و فصد و حجامت و مناظره | از کارها بعذر کشند |
| یه | دی بمهر | نام فرشته موکل بر وحوش | ولادت عیسی علیه السلام | تجارت و نکاح و صید و سفر و نو بریدن و پوشیدن | فصد و لبس نام |

| ایام | ماهی | المعانی | صفات الایام | آنچه شاید | آنچه نشاید |
|---|---|---|---|---|---|
| یو | مهر | نام ملک موکل بر روح | روز نحس | حمام و موی تراشیدن | همه کارها |
| یز | سروش | نام حق تعالی گویند نام جبرئیل | روز مبارک است | طلب حاجات و خیرات | همه کارها خاصه سفر |
| یح | رشن | نام فرشته موکل بر آتش | روز نیک | سفر و تجارت و شرکت و زراعت و فصد و موی برچیدن | فسق و فجور و کارها بد |
| یط | فروردین | نام ملک الموت | ولادت اسحق | صید و حمام و نامه و رسول و کوتاه و دیدن اشراف | فصد و موی تراشیدن |
| ک | بهرام | نام ملک موکل بر روحها | روز میانه | سفر و نکاح و معامله و موی تراشیدن | خلوت و عرفان |
| کا | رام | نام ملک موکل بر بروج | روز نحس | ذکر خدا و روزه و صدقه و توبه و استغفار | همه کارها مکروه است |
| کب | باد | نام ملک موکل بر بادها | روز مبارک | نکاح و سفر و مناظره و بیع و شری و عمارت و فصد | صید و معامله و حمام |
| کج | دی بدین | نام خدای تعالی | روز بسیار مبارک | نکاح و سفر و مناظره و بیع و شری و فصد و عمارت | فسق و فجور بد |
| کد | دین | روز نحس | ولادت فرعون | فصد کردن و لبس | طعام یا نماز کار و همه کارها خاصه سفر را |
| که | ارد | نام ملک موکل بر درویان | هلاک اهل مصر | خلوت و فراغت بهتر | همه کارها خاصه سفر و تجارت و نکاح و حمام و صید |
| کو | اشتاد | نام ملک موکل بر آسیا | کشتی نوح [illegible] | طلب حاجت و درخت نشاندن و ملک خریدن | عمارت و سفر و فصد و نکاح و شری و بیع |
| کز | آسمان | نام ملک موکل بر آسمانها | روز بسیار مبارک | سفر خاصه در مناظره و حمام | فصد و حجامت و صید و نکاح و خریدن چهارپای |
| کح | زامیاد | نام ملک موکل بر زمینها | روز مبارک | سفر و بیع و شری و مناظره و دارو خوردن | فصد و حمام |
| کط | ماراسفند | نام میکائیل علیه السلام | روز بسیار نیک | دیدن اشراف و نکاح و استوار کردن شهرها | سفر و طلب علوم و نو بریدن و خریدن دواب |
| ل | انیران | نام ملک موکل بر روزها | ولادت اسمعیل | سفر و شرکت و زرع و تجارت و حمام و فصد | احتراز از ابتداء اشتغال |

| نوع ثانیا از اختیارات ایام فرس | | و آن نیز در جدول آورده شده است | |
|---|---|---|---|
| ا | نیکست طلب حاجت و نکاح و خرید و فروخت و کودک تعلیم دادن و تخم افکندن نیکو | یو | نحس است از همه کارها حذر کن بیا سفر کردن که بیم هلاک است |
| . | نیکست دیدن مهتران و طلب حاجت و سفر و درخت نشاندن و کاریز کندن را | یز | نشاید الا بنا نهادن و جوی کندن و درخت نشاندن را |
| ج | حذر کن در این روز از نکاح و سفر | یح | نیکست سفر و طلب حاجت از اشراف |
| د | نیکست زوج و شاهد شاه و حاجت و نشاید سفر | یط | مدبر است از کریاس حذر کنید |
| ه | نحس است از همه کارها حذر کنند | ک | نحس است حذر کن از جنگ و دعوی و سفر و مباشرت |
| و | نیکست سفر و نکاح و بیع و شری و حاجت و دیدن ملوک و سلاطین و حاجت خواستن از ایشان | کا | نحس است از همه کارها حذر کن خاصه سفر و نکاح |
| ز | نیکست سفر و زوج و شری و قرض نباید داد و اهدنت نباید | کب | نحس است پرهیز از زیور و حرب و سفر |
| ح | نیکست سفر و درخت نشاندن و جنبه و حاجت خواستن | کج | نحس است در این روز هر کار که کنی بلاهاستی |
| ط | در این روز حذر شو از بدیها نگاه دار | کد | حذر کن از نکاح کردن که جدائی افتد |
| ی | نیکست عبادت و قبول تعلیم کردن و تخم افکندن و درخت نشاندن | که | در این روز فراغت در امور اداست |
| یا | نیکست حاجت خواستن و خرید و فروخت و ملک شده | کو | نیکست سفر و حاجت و مناظره و کرمابه و نشاید فصد و حجامت و نکاح را |
| یب | نحس است حذر کن از هر نوع و دشمن | کز | نیکست سفر و خرید و فروخت و مناظره و معالجه اما نشاید فصد کردن شو |
| یج | نیکست کشت و زراعت و آنکه تعلق به صباغ و عطار دارد | کح | همه کارها الا سفر و نکاح را |
| ید | نیکست یکی با به رفتن اما نشاید صید کردن و بیع و شری را | کط | نیکست سفر و نکاح و کشت و زراعت و فصد و از جز آن شاید که گله نکو آید |
| یه | نیکست حاجت خواستن الا خرید از شغل نگاه دار | ل | نیکست کار دنیا و استوار کردن حکم |

حکم غالب و مغلوب چنان است اگر خواهد معلوم نماید که از دو خصم کدام غالب و کدام مغلوب است
نام هر دو را بحساب جمل ادا کند و نه نه طرح کند تا آنچه بماند نگاه کند پس باقی از طرح هر دو
در این جدول طلب دارند چنانکه هر دو عدد در ملتقای هم در جدول عرض پیدا شوند اگر در خانه
در خانه باشد غالب و اگر بیاض مغلوب است و اگر هر دو نام در عدد موافق باشند در میان ایشان صلح
واقع شود **فصل** در گرفتگی ماه که آنرا خسوف گویند بدانکه هرگاه ماه یک ساعت
گرفته شود حکم آن یکماه باشد اگر نیم ساعت باشد دو ماه شود و در حمل دلیل بود بر ظفر پادشاهان
بر اعدا و زیادتی باران در فصل بهار و در ثور دلیل بود بر هلاک پادشاهان و عقوبت
سپاهیان معلوم و بچه انداختن زنان و آفت گاوان و در جوزا دلیل بود بر بیماری و مرگ
در میان مردم و گران شدن نرخها و ریختن خون در اطراف عالم و در سرطان دلیل بود
بر آنکه زنان حامله بمیرند و آفت میوه ها و تنگی نرخها و آشفتگی در میان خلق و در اسد دلیل بود
بر اختلاف امراء و ارباب شمشیر و بد حالی پیران و دانایان و کم آبیها و در سنبله دلیل بود
بر تباهی حال مردم و غله و کشتیها و کم زائیدن چهارپایان و در میزان زراعت
و باغ شدن و بدی حال سوداگران و اهل حرفه میزان دلیل بود بر پیدا شدن ظلم و جور

| غالب | مغلوب | | | |
|---|---|---|---|---|
| ا | ج | ه | ز | ط |
| . | د | و | ح | ا |
| ج | ه | ز | ط | . |
| د | و | ح | ا | ج |
| ه | ز | ط | . | د |
| و | ح | ا | ج | ه |
| ز | ط | . | د | و |
| ح | ا | ج | ه | ز |
| ط | . | د | و | ح |

در میان مردم و کمی باران و کمی آبها و آفت رسیدن کشتیها و عقرب دلیل بود بر ظهور فتنه
در طرف مشرق و بدی حال مطربان و اهل طرب و در قوس دلیل بود بر آفت زراعتها
و عزیز شدن چهارپایان و پیدا شدن بیماریها و بدی حال مالداران و شوم صحرانشینی
و مرگ اطفال و در جدی دلیل بود بر آفت چهارپایان و پیدا شدن بیماری
و در دلو دلیل بود بر بسیاری فتنه و شورش و خون ریختن میان مردم و آفت میوه ها
و هلاک شدن اسبان و بسیاری درد شکم و درد پای و در حوت دلیل بود بر کمی
طعام و کمی نفع در خرید و فروخت و بسیاری میوه ها والله اعلم بدان انکه
ساعت اول هر روز با کوکبی تعلق دارد که صاحب آن روز است و ساعت دوم بکوکبی
که بعد از او است مثلا روز یکشنبه با آفتاب تعلق دارد و ساعت اول نیز از او است
و ساعت دوم از زهره است و سیوم از عطارد و ساعت چهارم از قمر ساعت پنجم
از زحل ششم از مشتری هفتم از مریخ و ساعت هشتم از آفتاب است
و جمیع روزها باین دستور است و شبها نیز باین قرار است **باب پنجم**
در بیان آنکه هر ساعتی تا بدین کواکب تعلق دارد چه کاری شاید زدن نیک است

استعجال کندن و زراعت کردن و دیدار دهقانان و اهل حشم و مشایخ و کارها بنا
کردن و جامه ساختن برده خریدن هر فرزند که در این ساعت از زحل متولد شود
دولتمند باشد مشتری نیک است دیدن سادات و قضاة و دعوی کردن و جامه
علماشی نو بریدن و پوشیدن و عقد و محفل ساختن و ابتدای کارها نیک بود
کردن هر فرزند که در این ساعت متولد شود دراز عمر و اهل دانش باشد
مریخ دیدن امراء و اهل سلاح و آلت حرب ساختن و سفر کردن و اسب خریدن
و قصد دشمن کردن و جنگ کندن و فصد کردن هر فرزند که در این ساعت باشد
جلد و خونریز و حرام روزی باشد شمس نیک است دیدن پادشاهان نو بریدن
و پوشیدن بیع و شری و سفر کردن و حمام رفتن و زر گداختن هر فرزند که
در این ساعت باشد نیکبخت و دراز عمر و اهل دانش و طرب حالت باشد
زهره خواستگاران و معامله نمودن با معشوقه خلوت کردن عطارد نیک است
قرآن خواندن و خط نوشتن کودک بمکتب دادن دیدن وزرا و رسولان
دبیران هر فرزند که در این ساعت متولد باشد زیرک و دانا و نویسنده گردد

قمر منکسف است دلیل اراجیف و شور و فتنه و نقد و گوید معدود اکام رفتن زراعت
و عمارت که ایشان نو بریدن و پوشیدن هر فرزندی که در این ساعت متولد باشد
خوب روی و دانا باشد اگر اول محرم روز یکشنبه باشد باران بسیار شود و دعای
مختلف بسیار پدید آید و در آن سال اطعمه گران و مرگ کافران باشد و هرگاه
و اگر دوشنبه باشد در انسان معیشت بسیار افتد جریان دروغ و اراجیف
و ناامنی در کوهها باشد و طرف بر آمدن آفتاب بارش ها از آفت رسد
و آب چشمها کم باشد و اگر سه شنبه باشد حال پادشاهان نیکو بود و غله بسیار
شود زمستان نیکو گذرد و اطعمه فراوان باشد و اگر چهارشنبه باشد
رود مراد در آن سال رنج بسیار افتد و لشکرکشی و جنگ در میان پادشاهان
باشد و غله گران گردد و بیماری و مرگ کم کم باشد و اگر پنجشنبه باشد
انسان مبارک بود نکاح بسیار شود و شادی و خوشی بسیار باشد زمستان
نمت بگذرد زمستان بارد و بیمار و اگر جمعه باشد انسان خجسته و بسیار کار
مردم بسیار رنج برند نکاح بسیار شود میوه بسیار حال سلطان و وفاداران نیکو

نیکو گذرد و اگر شنبه باشد داخلی خشن باشد غله خوب آید باران بسیار بارد
و مردم بر زراعت و عمارت بسیار میل کنند برج و رنج ها زده گانه که در طالع
واقع شوند دلالت بر حرفه و پیشه دلالت حمل دلیل است بر قصابی و طباخی و شبانی
و شبانان و نوع کفش دوزی و بندگی و حجام گیری و عصاری و دهقانی جوز دراز
گر صیادی و ملاح غلط سرطان طواف جلد مقاع گیری فالیز و اسب کار
سلطان و وکیل و بزازی سنبله تجارت و زراعت و معلم مکتب و ان شود
داماد و صراف و تراز و داری عقرب و کیل و کشتیبانی و نوکری و مد و قوس
وکیل و حاکم و سواری و سکری و کمانگری جدی و حمامی شبانی و دباغی و خربنده
و ستوربانی و هیزم کشی و دوغ فروشی دلو آسیابانی و حمامی گیری و شورزنی و خربنده
و وکیل حوت داعیه کار و بار حمام و بالان دوزی کردن گری فلکی شمس
هرگاه یک ساعت گردد تشغیل تاثیر دلیل در ساعت و همچنین است
قمر حمل دلیل بود بر هلاک شدن پادشاهان و بزرگان و داراکان دولت و پیدا
شدن فتنه در کارها و تیز و شیر از هلاک شدن جانوران و پیدا آمدن علتها

۱۲۱ ورق

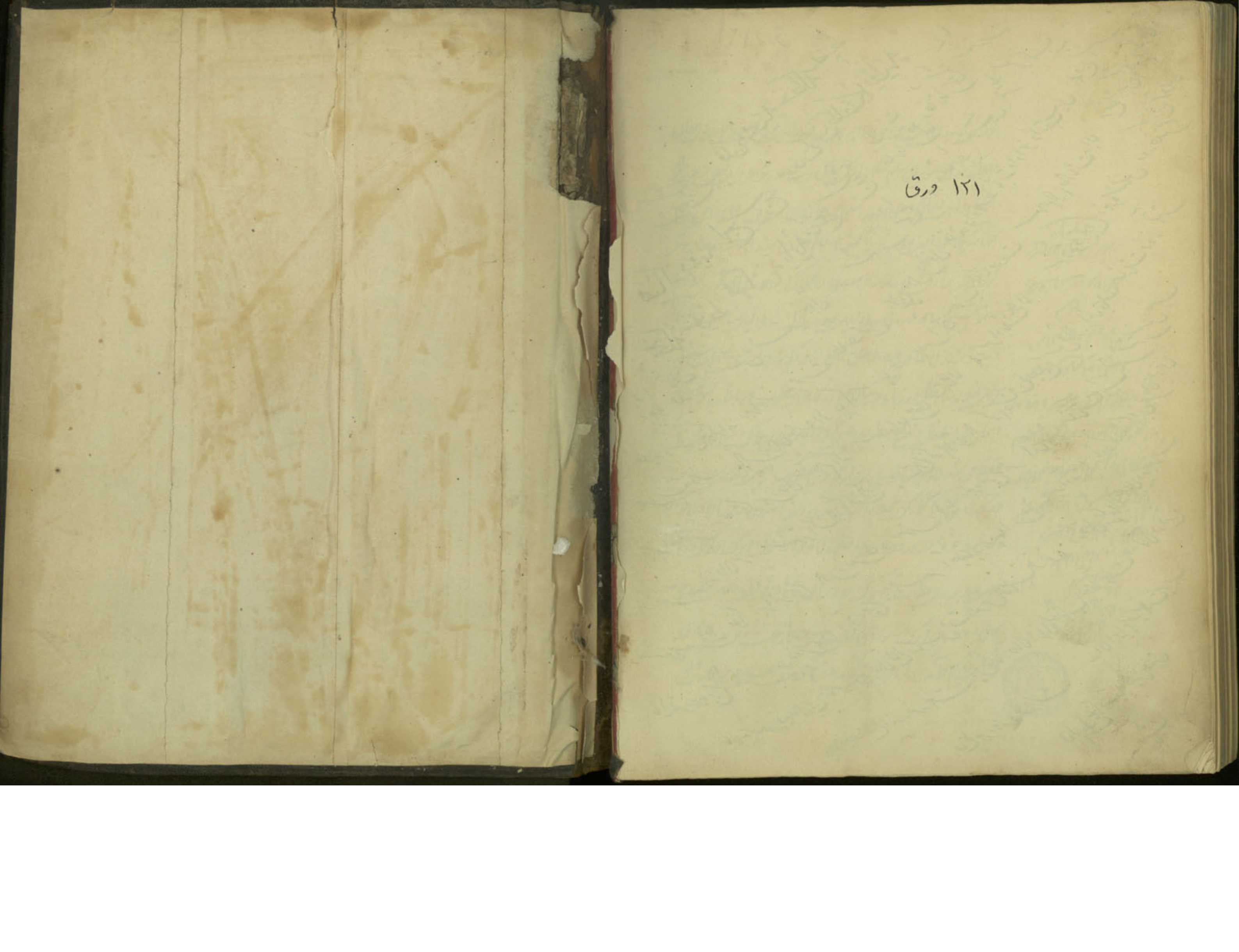
جمله [illegible] قسمت [illegible]

فلکیات [illegible]

[illegible]

گردد و رسیدن آفت به رخت ها و میوه کم شدن غله دلیل بود بر بسیار بیماری مردان
و هلاک شدن گوسفندان و سم شکافته و کم شدن بیماری و در خوشه دلیل بود بر بدی حال
حکام و اهل دیوان و علما و پیدا شدن بیماریها و اختلاف میان خاص و عام
در سرطان دلیل بود بر بلاد ترکستان و عالم دغیق شدن کشتیها و غدر و مکر
کردن و کر ختار رسیدن جاسوسان و بیکاران و هلاک جانوران و رنجوری کودکان
و درد چشم بسیار در اسد دلیل بود بر هلاک شدن اهل مناصب و پادشاهان
و پیدا شدن طاعون و نقصان زنان حامله و کم شدن آب چشمها در سنبله
دلیل بود بر تباهی حال و رزا و پیران و بازرگانان و آشوب در بازارها و تنگی ارزها
و بیماری اطفال و خشکی هوا در میزان دلیل بود بر هلاک پیران و دارزنانی
و خلاص شدن بنیان و بسیاری زلزله در عقرب دلیل بود بر بیماریهای
و رنجها و فروبستگی کار کوه محروم و کشته شدن دزدها و مردن جانوران در قوس
دلیل بود برف در حدود مصر و اصفهان و خرابی ملوک و مرگ اطفال در جدی
دلیل بود بر بدی حال رعایا و مرگ جانوران بیابانی در دلو دلیل بود بر بدی
حال دهقانان و مرگ گوسفندان کلدان و بدحالی رعیت و خراب شدن
بناهای قدیم و آمدن باران گاه در حوت دلیل بود بر بیماری و هلاک

۱۲۰



١٢١ ورق

